تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب بیست و سوم**

**زندگانی موسی**

**علیه السلام**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 7

بخش اول: زندگانی موسی علیه السلام

فصل اول: شرايط زماني تولد موسي"ع" 9

**چگونگی تـولـد و نگهداری موسـي "ع"**

**پرورش موسي در دربار فرعون**

**نقش همسر فرعون درحفظ و تربيت موسي**

**مادر موسي در نقش دايه او**

**رشد و جواني موسي در قصر فرعون**

**موسي، واستضعاف بني اسرائيل**

**كشتار نوزادان پسر بني اسرائيل**

**اراده الهي در انتقال حكومت به مستضعفين زمين**

**تشابه استضعاف بني اسرائيل و مسلمين مكه**

فصل دوم: هجرت موسي"ع" به مدين و ازدواج او 18

**بزرگ شدن موسي و اعطاي حكم و علم**

**عوامل فرار موسي از مصر**

**تحليلي بر مسئله قتل مرد قبطي**

**سرگرداني موسي در شهر مصر**

**هجرت موسي از مصر به مدين**

**تنهائي و گرسنگي موسي در مدين**

**مراقبت در اعمال و انديشه موسي**

**قرارداد كار و اشتغال موسي با شعيب**

**استجابت سه دعاي موسي**

**دختر شعيب**

**ازدواج موسي با دختر شعيب"ع"**

**فصل سوم: ابلاغ شبانه رسالت موسي"ع" در وادي طور 26**

حركت شبانه موسي از مدين به مصر

جزئياتي ازآتش طور

موسي در كوه طور

تكلم الهي با موسي

تقدس زمان ها و مكان ها

چگونه به موسي وحي شد؟

موقف حضور

برگزيده شدن موسي"ع"

وحي هاي ابلاغ شده

معرفي حضوري خدا

كلمه توحيد، و امر به عبادت و نماز

قيامت آمدني است!

اعطاي معجزات رسالت به موسي"ع"

درخواست هاي موسي از خدا در لحظات اول رسالت

نخستين معجزات

ترس موسي در لحظه تلقي معجزه

**فصل چهارم: تجهيزموسي و فرمان حركت به سوي فرعون 40**

اعطاي معجزات اوليه

اژدها شدن عصا

سفيد شدن دست موسي"ع"

اعزام موسي به سوي فرعون

شرح صدر:

سهولت در كار:

باز كردن عقده زبان :

تعيين وزير:

وظايف وزير:

ذكر و تسبيح:

قبول دعاهاي موسي:

صدور فرمان حركت رسالتي موسي"ع"

ترس از مقابله با فرعون

موسي و فرعون

انواع معجزات و تجهيزات موسي براي مقابله با فرعون

مظالم فرعون و فرعونيان

اولين پيام موسي به فرعون

ارائه اولين معجزات

تحليلي برتجهيزموسي دراول مأموريت

اشراف و درباريان فرعون و وضعيت فكري آنها

اتهامات فرعون عليه موسي"ع"

تكذيب معجزات موسي و ادعاي الوهيت فرعون

فراز ديگري از آماده سازي موسي"ع"

اولين برخورد فرعون با دعوت موسي

حكم هاي اعطا شده به موسي"ع"

رب العالمين كيست؟

در مجلس فرعون چه گذشت؟

تهديد فرعون به زنداني كردن موسي

ظهور معجزات موسي"ع" در مجلس فرعون

يوم زينت، ميعاد موسي با ساحران فرعون

نقش چهره هاي ديگر در مبارزات موسي"ع"

نقش مؤمن آل فرعون

اشاره مؤمن آل فرعون به سلطنت حضرت يوسف در مصر

قصد صعود فرعون به آسمان

دعوت مردم به وسيله مؤمن آل فرعون

**فصل پنجم: جدال موسي با فرعون و ساحران 73**

مباحثات موسي وهارون دردربارفرعون

شروع اعتراضات فرعون

اصول اعتقادي بت پرستان

معرفي " رب العالمين " به وسيله موسي

پرسش فرعون از قرون اولي

جوسازي فرعون عليه موسي"ع"

موعد مواجهه با ساحران در "روز زينت"

جمع آوري ساحران به وسيله فرعون

افتادن اختلاف در بين ساحران

نتيجه رأي گيري فرعون و درباريان

صحنه روياروئي ساحران با موسي"ع"

شرح اتفاقات روز زينت

احساس ترس آني موسي

جنگ حق و باطل

ايمان آوردن ساحران

خشم فرعون از ايمان آوردن ساحران

جواب ساحران در قبال تهديد فرعون

ساحران چه ديدند؟

تفاوت حق، و سحر و باطل

تحقق حق و ابطال باطل

حقيقت سحر چيست؟

غلبه آيه و معجزه بر سِحر

**فصل ششم: دعوت عمومي موسي در مصر و اسكان بني اسرائيل 94**

صف اول ايمان آورندگان

فرمان اسكان بني اسرائيل در خانه هاي مصر

فعاليت تبليغاتي موسي و خشم فرعونيان

بررسي دين و آئين فرعون

اتهام جنون عليه موسي "ع"

صحنه ديگري از مواجهه فرعون با موسي

مشتركات قوم فرعون و قوم قريش

بلاهاي نازله بر فرعونيان

انواع بلاهاي نازله به فرعونيان قبل از نابودي نهائي

مشخصات بلاهاي نازله بر فرعونيان

بلاي طوفان

نزول ملخ براي نابودي زراعت

فرود شپشه برزراعت و بدن فرعونيان

نزول بلاي قورباغه بر فرعونيان

نزول بلاي خون

نفرين نهائي موسي و دلايل آن

استجابت نفرين موسي

**فصل هفتم: پايان سلطنت فرعون وآغاز وراثت مستضعفان 109**

وعده نجات و جانشيني درزمين

بي قراري بني اسرائيل

تحقق وعده هاي الهي

حركت شبانه بني اسرائيل و نابودي فرعون

جزئيات حركت شبانه بني اسرائيل

عاقبت شوم فرعون صفتان

توبه فرعون در حال غرق

رهبري فرعون درسوق قوم خود به جهنم

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**زندگانی موسی** علیه السلام

معجزه تولد و رشد او،

فرار به مدین و عقد دختر شعیب،

ماجرای شب بعثت در وادی طور،

روش های مبارزه موسی با طاغوت،

... تا غرق فرعون و نجات بنی اسرائیل.

**فصل اول**

###### **شرايط زماني تولد موسي"ع"**

**مستند:آية37تا40 سورة طه " وَلَقَد مَنَنّا عَلَيكَ مَرَّ ةً اُخريا اِذ اَوحَينااِلي اُمِّكَ مايــوُحي...!"**

**الميزان ج27 ص230**

# چگونگی تـولـد و نگهداری موسـي "ع"

در اين آيات، خداي سبحان از شرايط تولد حضرت موسي عليه السلام و منتي كه قبل از برگزيدن او به نبوت و رسالت بر او نهاده، صحبت مي كند:

بعضي از كاهنان به فرعون خبر داده بودند كه فرزندي در بني اسرائيل متولد مي شود كه زوال ملك او به دست وي صورت مي گيرد، لاجرم فرعون فرمان داده بود تا هر فرزندي كه در بني اسرائيل متولد مي شود به قتل برسانند، از آن به بعد، تمامي فرزندان ذكور بني اسرائيل كشــــته مي شدند، تا آن كه موسي عليه السلام به دنيا آمد.

خداي عزّو جل به مادر موسي وحي كرد:

**مترس، اورا شير بده، و هر وقت از عمّال فرعون و جلادانش احساس خطر كردي فرزندت را در جعبه اي بگذار، و او را در رود نيل بينداز كه آب اورا به ساحل نزديك قصر فرعون مي برد، و او به عنوان فرزند خود، او را نگهداري مي كند، چون او اجاقش كور است، و به همين جهت او را نمي كشد، و خدا دوباره او را به تو باز مي گرداند**!

مادر موسي نيز چنين كرد. همين كه آب نيل صندوق را به نزديكي قصر فرعون برد، مادر موسي دختر خود را كه همان خواهر موسي باشد فرستاد تا از سرنوشت برادرش خبردار شود. دختر، پيرامون قصــر گردش مي كرد، ديد چند نفر از قصر بيرون شدند و از زن شيردهي سراغ مي گيرند كه موسي را شير دهد. دختر، ايشان را به مادر خود راهنمائي كرد و ايشان را نزد مادر خود برد.

مأمورين مادرموسي را براي شير دادن موسي اجير كردند. او وقتي فرزند خود را دربرگرفت چشمانش روشن گرديد، و وعدة خدا را صادق و منت او را بر موسي عظيم يافت!

در اينجا خداوند منتي را كه در كودكي بر موسي نهاده، يادآور مي شود. اينجا مقام، مقام اظهار عظمت است كه از ظهور قدرت تامّة الهي خبر مي دهد كه چگونه سعي و كوشش فرعون طاغي را در خاموش كردن نور خدا بي اثر نمود؟ و چگونه مكر او را به خود او برگردانيد، و دشمنش را در دامن خود او پرورش داد!

##### پرورش موسي در دربار فرعون

خداوند متعال در قرآن مجيد تولد و جريان محفوظ ماندن موسي عليه السلام در دربار فرعون را چنين بيان مي فرمايد:

« **ما با نوعي الهام به مادر موسي، بعد از آن كه او را زائيد،**

**گفتيم: شيرش بده!**

**و مادام كه از طرف فرعون احتمال خطري نمي دهي،**

**به شير دادنش ادامه بده،**

**و چون ترسيدي كه آل فرعون خبردار شوند،**

**و او را گرفته و مانند هزاران كودك ديگر به قتل برسانند،**

**او را در دريا بينداز و ديگر از كشته شدن او مترس،**

**و از جدائي او غمناك مباش كه ما دوباره اورا به تو برمي گردانيم،**

**و از پيامبرانش مي كنيم،**

**تا رسولي به سوي آل فرعون و نيز به سوي بني اسرائيل باشد! »**

آل فرعون موسي را در دريا جستند و از آب گرفتند و نتيجه كار آن شد كه همين موسي دشمن و وسيلة اندوه و لقمة گلوگيرشان شود!

آري فرعون و هامان و لشكريانشان مردمي خطاكار بودند كه فرزندان مردم را مي كشتند، ولي موسي را زنده نگهداشتند. آنان عليه كسي نقشه ريختند كه به زودي همان نقشه عيناً نقشة به بار آوردن كسي است كه طومار هستي و قدرت آنان را در مي نوردد، و به همين منظور او را با كمال جد و جهد حفظ نموده و در تربيتش مجدانه مي كوشند.

**مستند:آية 9 سورة قصص " وَ قالَتِ امرَاَتُ فِرعوُنَ قُرَّتُ عَينٍ لي و لَكَ لاتَقتُلوُهُ...!"**

**الميزان ج31ص 19**

# نقش همسر فرعون درحفظ و تربيت موسي

همسر فرعون در هنگام گرفتن موسي از رود نيل و آوردنش نزد فرعون حاضر بوده است، كه به فرعون مي گويد:

« **اين كودك نور چشم من و توست، او را مكشيد**!»

دراين جمله خطاب به عموم مي كند، چون مباشرين كشتن اطفال و آنان كه سبب يا مباشر يا آمر يا مأمور بودند، بسيار بودند.

قرآن مجيد اين صحنه را چنين ترسيم كرده است:

« **و همسر فرعون گفت:**

**اين كودك را نور چشم من و خودت كن!**

**و رو به جلادان كرد و گفت:**

**اورا مكشيد! شايد مارا سود بخشد!**

**و يا اصلاً او را فرزند خود بگيريم!**

**اين را مي گفتند و نمي دانستند ( كه چرا مي گويند،**

**و اين خداست كه اين پيشنهاد را به دلشان انداخته بود،)**

**در نتيجه قلب مادر موسي مطمئن و فارغ از اندوه گشت،**

**كه اگر فارغ نمي شد نزديك بود موسي را لو دهد.**

**اين ما بوديم كه قلبش را به جائي محكم بستيم تا از مؤمنين باشد!** »

اگر اين طور حكايت كرد براي اين بود كه بفهماند چگونه خداي مهربان محبت آن كودك را در دل وي انداخت، به حدي كه ديگر اختياري برايش نماند و چاره اي نيافت جز اين كه نخست بلا و كشتن را از او بگرداند، و پيشنهاد فرزندي اش را بكند، كه اين يكي از منت هائي است كه خداي تعالي در حق موسي"ع" ارزاني داشته است!

عبارت هاي آيه برخي از نكات جالب را روشن مي سازد:

اولاً همسر فرعون گفت: " **شايد ما را نفع رساند يا او را به فرزندي بگيريم!**"

او اين جمله را وقتي گفت كه آثار جلالت و سيماي جذبه الهيه را در او ديد. وقتي پيشنهاد كرد كه او را به فرزندي بگيريم دلالتي است بر اين كه وي و همسرش پسري نداشتند.

و آنجا كه فرمود: " وَهُم لايَشعُروُنَ! " يعني وقتي همسر فرعون اين سخن را گفت و اين ميانجي گري را كرد و بلاي كشتن را از موسي"ع" برگردانيد، در حالي كه او و مخاطبينش نمي دانستند چه مي كنند، و حقيقت حال و سرانجام كار چه مي شود؟

آن گاه قرآن مجيد وضع و حال مادر موسي را تعريف مي كند كه -

**به درستي كه نزديك بود وي پرده از راز برداشته و سرّ موسي را فاش سازد، ولي ما قلب او را تقويت كرديم تا از دارندگان وثوق به خداي تعالي باشد، وثوق به اين كه خدا فرزند او را حفظ خواهد كرد و ديگر غم او را نخورد، و در نتيجه سرّ او را فاش نسازد!**

البته به طوري كه قرآن مي فرمايد: قلب مادر موسي به سبب وحي از اندوه و ترس خالي شد، ترس و اندوهي كه باعث مي شد سرّ فرزندش فاش گردد.

##### مادر موسي در نقش دايه او

در دنبال احسان هائي كه خداوند متعال به موسي عليه السلام منت گذاشته، مي فرمايد:

« **آن وقتي كه خواهرت آمد و شد مي كرد تا خبري از تو به دست آورد و بداند كه با تو چه معامله اي مي كنند، ديد كاركنان فرعون در جستجوي دايه اي هستند كه تو را شير دهد. خواهرت خود را در معرض پاسخ قرار داده و به ايشان مي گويد:**

**- آيا مي خواهيد شما را راهنمائي كنم به زني كه او را كفالت كند؟ هم شير دهد و هم حضانت نمايد؟**

**بدين وسيله تو را به مادرت برگردانديم تا خوشحال شود و اندوهناك نگردد.»** (طه42)

مادر موسي به دخترش ( كه خواهر موسي باشد) گفت كه دنبالة موسي را بگيرد و ببيند چه بر سرش مي آيد و آب صندوق او را كجا مي برد؟

خواهر موسي همچنان دنبال او را گرفت تا آن كه موسي را از دور ديد كه خدمه هاي فرعون او را گرفتند. اين را از دور ديد، در حالي كه فرعونيان تعقيب و مراقبت او را متوجه نبودند.

از طرف ديگر خداوند مهربان از طريق تحريم تكويني موسي را از قبول پستان زنان ديگر منع كرد، به طوري كه قبل از آمدن خواهرش از مكيدن پستان زنان امتناع ورزيد، و هرچه دايه آوردند كه به او شير دهد پستانش را قبول نكرد. در اين موقع خواهرش نزديك شد و وضع را چنين ديد، به درباريان گفت:

« **آيا مي خواهيد شما را به خانداني راهنمائي كنم كه آنان تكفل و سرپرستي اين كودك را ازطرف شما به عهده بگيرند؟ خانداني كه خيرخواه او باشند!**»

فرعونيان پيشنهاد او را پذيرفتند و او ايشان را راهنمائي كرد به مادر موسي، پس موسي را تسليم مادر كردند، و در نتيجه خداوند متعال او را با اين نقشه ها به مادرش برگردانيد.

قرآن شريف مي فرمايد:

« **با اين نقشه او را به مادرش برگردانديم،**

**تا چشمش روشن شود و غصه نخورد،**

**و تا آن كه بداند وعدة خدا حق است،**

**ولكن بيشتر مردم نمي دانند!**  »

در اين آيه، خداي تعالي علت برگرداندن موسي به مادرش را بيان مي كند كه چرا او را به مادرش برگردانيد؟

دليلش اين بود كه با مشاهدة فرزندش يقين پيدا كند. چون مادر موسي قبل از اين جريان وعدة خدا را شنيده بود و مي د انست كه وعدة خدا حق است، و ايمان نيز بدان داشت، ولي مي گويد - ما موسي را به او برگردانديم تا با ديدن او يقين به حقانيت وعدة خدا بكند، نه تنها وعدة برگرداندن موسي بلكه مطلق همة وعده هاي الهي !

مردم متأسفانه بيشترشان اين را نمي دانند و يقين پيدا نمي كنند، و غالباً در وعده هاي خدا گرفتار شك و ترديدند و دلهايشان بدان مطمئن نيست!

##### رشد و جواني موسي در قصر فرعون

در اين قسمت خداي سبحان مي فرمايد:

« **از جانب خويش محبوبيتي برتو افكندم،**

**تا زير نظر من تربيت شوي** ! »

فصل دوم داستان موسي بزرگ شدن او در قصر فرعون است. آيات فوق محبوب شدن موسي در دل فرعون را مي سرايد، كه ما اين محبت را در دل او انداختيم تا از كشتن او صرف نظر كند و دوباره موسي به مادرش برگردد، و در دامن او قرار گيرد، و ديدگان مادر روشن گردد و غمناك نشود.

اين سرنوشت را خداي تعالي به او وعده داده بود –

« **تا بداند كه وعدة خدا حق است!** »

خداوند موسي "ع" را طوري قرار داده بود كه هركس او را مي ديد دوستش مي داشت، گويا كه محبت الهي بر او مستقر شده بود، و در نتيجه نظر احــدي به او نمي افتاد مگر آنكه دوستش مي داشت و قلبش را به سوي موسي جذب مي كرد.

موسي زير نظر خدا تربيت مي يافت – " لِتُصنَعَ عَلي عَيني! "

يعني ما محبت خود را برتو افكنديم براي اين كه فرعون زير نظر من به تو احسان كند، زيرا من با تو و مراقب حال توام، و به خاطر مزيد عنايت و شفقتي كه به تو دارم از تو غافل نمي شوم!

**مستند:آية 3 سورة قصص " نَتلوُا عَلَيكَ مِن نَبَاءِ موُسي وَ فِرعوُنَ بِالْحَقِّ ...!"**

**الميزان ج31ص 10**

# موسي، واستضعاف بني اسرائيل

خداوند متعال موسي عليه السلام را در شرايطي خلق كرد كه فرعون در اوج قدرتش بود، و آن قدر بني اسرائيل را خوار و زيردست قرارداده بود كه پسربچه هايشان را مي كشت و زنانشان را زنده نگه مي داشت.

در چنين شرايطي، خداوند موسي "ع" را آفريد. و جالب اين كه او را در دامن دشمنش يعني خود فرعون پرورش داد، تا وقتي كه به حد رشد رسيد و آن وقت او را از شر وي نجات داد و از بين فرعونيان به سوي مدين بيرونش كرد، و پس از مدتي به عنوان رسالت دوباره به سوي ايشان برگردانيد، و معجزاتي آشكار به وي داد تا آن كه فرعون و لشكريانش را تا آخرين نفر غرق كرد و بني اسرائيل را وارث ايشان ساخت، و تورات را براي ايشان به موسي نازل فرمود تا هدايت و بصيرت براي مؤمنين باشد.

##### كشتار نوزادان پسر بني اسرائيل

دودمان بني اسرائيل در مصر از زمان يوسف "ع" اقامت گزيده و در آنجا به زاد و ولد پرداخته بودند و تعداد آنها در زمان تولد موسي عليه السلام به هزاران نفر رسيده بود.

فرعون معاصر موسي عليه السلام با بني اسرائيل معاملة بردگان مي كرد، و در تضعيف آنـــان بسيار مي كوشيد، و اين كار را تا بدانجا ادامه دادكه دستور داد هرچه فرزند پسر براي اين دودمان به دنيا مي آيد، سر ببرند، و دختران آنان را باقي بگذارند.

معلوم است سرانجام اين نقشة شوم چه بود؟ او مي خواست به كلي مردان بني اسرائيل را نابود سازد و وقتي مردان نابود شدند نسل به كلي منقرض مي شد.

علت اين كه فرعون چنين نقشه اي را ريخت اين بود كه وي از مفسدين في الارض بود كه در زمين فساد مي كرد و اصلاح نمي نمود.

بدين معني كه خلقت عمومي كه انسان ها را ايجاد كرده و مي كند، و حتي ميان تيره اي با تيرة ديگر در بسط وجود فرق نگذاشته و تمامي قبايل و دودمان ها را به طور مساوي از هستي بهره داده است، و آن گاه همه را به جهازي كه به سوي حيات اجتماعي و تمتع از متاع حيات زميني هدايت كند مجهز ساخته است تا هر يك به قدر ارزش وجودي و وزن اجتماعي خود بهره مند شود. اين همان اصلاحي است كه صنع ايجاد از آن خبر مي دهد و تجاوز از اين سنت و آزاد ساختن قومي و برده كردن قومي ديگر، و بهره مندي قومي از چيزهائي كه استحقاق آن را ندارند، و محروم كردن قومي ديگر از آن چه استحقاق آن را دارند، افساد در زمين است، كه انسانيت را به سوي نابودي مي كشاند.

##### اراده الهي در انتقال حكومت به مستضعفين زمين

در همين آيه آن جوّ و محيطي كه موسي عليه السلام در آن متولد شد، تصوير شده است، كه تمامي آن اسباب و شرايطي كه بني اسرائيل را محكوم به فنا مي كرد بر او نيز احاطه داشت، و خداوند سبحان اورا از ميان همة آن اسباب سالم به درآورد.

« **وَ نُريدُ اَن نَمُنَّ عَليَ الَّذينَ استُضعِفوُا في الاَرضِ ...!**  »

خداي سبحان مي فرمايد :

- ظرفي كه ما موسي را در آن ظرف و آن جوّ پرورانديم، ظرف علوّ فرعون در زمين و تفرقه افكني ميان مردم و استضعاف بني اسرائيل بود، استضعافي كه مي خواست به كلي نابودشان كند، در حالي كه ما خواستيم بر همان ضعيف شدگان انعام كنيم، و از هر جهتي نعمتي ارزاني شان بداريم، كه از سنگيني آن گرانبار شوند. يعني خواستيم پيشوايانشان كنيم تا ديگران به ايشان اقتداء كنند، و آنان متبوع ديگران و ديگران تابع ايشان شوند، درحالي كه خود سال ها تابع ديگران بودند، و نيز خواستيم وارث ديگرانشان در زمين بكنيم، بعد از آن كه زمين در دست ديگران بود، و خواستيم تا در زمين مكنت شان دهيم، به اين كه قسمتي از زمين را ملك آنان بكنيم تا در آن استقرار يابند و مالك آن باشند، بعد از آن كه در زمين هيچ جائي نداشتند، به غير همان جائي كه فرعون مي خواست در همان جا به ديار نيستي رهسپارشان كند. و خواستيم تا به فرعون پادشاه مصر و هامان وزيرش و لشكريان آن ها همان پيش آمد را نشان دهيم كه از آن بيمناك بودند، و آن اين بود كه روزي بني اسرائيل بر ايشان غلبه يابند، و ملك و سلطنت و رسم و سنت آنان را از دستشان بگيرند، همچنانكه خودشان دربارة موسي و برادرش روزي كه به سوي ايشان گسيل شدند، گفتند:

« **اينان مي خواهند شما را با سحر خود از سرزمين تان بيرون كنند و راه و رسم زندگي تان را به دست فراموشي و نابودي بسپارند.**»

اين آيـــه شريفه نقشه اي را كه فرعون در زير پرده براي بنــي اسرائيل كشيده بود تصوير مي نمايد، و آن اين بود كه از بني اسرائيل يك نفر نفس كش در روي زمين باقي نگذارد، و اين نقشه را تا آنجا پيش برده بود كه قدرتش به تمامي شئون هستي و زندگي آنان احاطه يافته بود و ترسش همه جوانب وجود آنان را پر كرده بود، و آن قدر آن بيچارگان را خوار ساخته بود كه حكم نابودي شان را مي داد.

البته اين ظاهر امر بود، ولي در باطن امر، ارادة الهي به اين تعلق گرفته بود كه آنان را از يوغ فرعون نجات دهد، و ثقل نعمتي را كه آل فرعون و آن ياغيان گردن كش را گرانبار ساخته بود، از آنان بگيرد و به بني اسرائيل منتقل كند، همان بني اسرائيل خوار و بيچارة دست فرعون، و تمامي آن اسباب و نقشه هائي كه عليه بني اسرائيل جريان مي يافت، همه را به نفع آنان به جريان بيندازد، و آن چه به نفع آل فرعون جريان مي يافت، به ضرر آنان تمامش كند، آري خدا حكم مي كند، و كسي هم نيست كه حكمش را عقب اندازد.

##### تشابه استضعاف بني اسرائيل و مسلمين مكه

غرض سوره قصص بيان اين وعدة جميل به مؤمنين صدر اسلام است كه قبل از هجرت به مدينه در مكه بودند. همان اندك عده اي كه مشركين و فراعنـــة قريش ايشان را ضعيف و ناچيز مي شمردند، اقليتي كه در مكه در بين اين طاغيان در سخت ترين شرايـــط به سر مي بردند، و فتـــنه ها و شــدايدي پشت سر مي گذاشتند.

خداوند متعال عين همان سنتي را كه در بني اسرائيل جاري كرد در ميان مؤمنين صدر اسلام نيز جاري كرد، و ايشان را به ملك و عزت و سلطنت رسانيد، و رسول الله "ص" را دوباره به وطن خود برگردانيد!

خداوند سبحان اين قسمت از تاريخ را كه ذكر مي كند به ايشان وعده مي دهد كه به زودي بر آن ها منت نهاده و پيشوايان مردم قرارشان خواهد داد و وارث همين فراعنه خواهد كرد، و در زمين مكنت شان مي دهد و به طاغيان قوم آن چه را كه از آن بيم داشتند، نشان مي دهد:

« **ما بعضي از اخبار موسي و فرعون را برتو مي خوانيم، خواندني بحق!**

**براي اين كه اين قوم كه به آيات ما ايمان آورده ا ند، در آن تدبر كنند، قومي كه تو را پيـــروي مي كنند، و در دست فراعنة قريش ذليل و خوار گشته اند....** »

**فصل دوم**

###### هجرت موسي"ع" به مدين

###### **و ازدواج او**

**مستند:آية 14تا21 سورة قصص "وَلَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ استَوي آتَيناهُ حُكماً وَ عِلماً و...."**

**الميزان ج31ص 2**

# بزرگ شدن موسي و اعطاي حكم و علم

خداي تعالي در قرآن مجيد مي فرمايد: « **و چون موسي به حد رشد رسيد و جواني تمام عيار شد اورا حكمت و علم داديم . و اين چنين به نيكوكاران پاداش مي دهيم!** »

رسيدن به حد بلوغ و استواء در حيات به معني اين است كه آدمي در كار زندگي اش استقرار يابد، و اين در افراد مختلف است، و بيشتر بعد از بلوغ اشد، يعني بعد از هيجده سالگي حاصل مي شود.

##### عوامل فرار موسي از مصر

فرار موسي از مصر و عوامل و شرايط زماني آن را قرآن مجيد چنين نقل مي كند:

" **وقت غروب بود كه موسي براي اولين بار قصر فرعون را ترك كرده وبه شهر رفت**." شهري كه موسي بي خبر از اهلش وارد آن شد همان شهر مصر بود، معلوم مي شود كه تا آن روز موسي داخل مصر نشده بود، چون نزد فرعون زندگي مي كرد و قصر فرعون هم در خارج شهر مصر بوده است، و موسي از آن قصر بيرون شده وبدون اطلاع مردم شهر به شهر در آمده است.

او وقتي وارد شهر شد كه مردم دكان و بازار را تعطيل مي كردند و به خانه هاي خود مي رفتند، و خيابان ها و كوچه ها خلوت مي شد.

**در شهر دو مرد را ديد كه يكديگر را كتك مي زدند. يكي از آن دو نفر اسرائيلي و از پيروان دين موسي و ديگري يك قبطي و دشمن بود. مرد اسرائيلي از موسي خواست تا او را عليه دشمنش كمك كند. موسي عليه السلام آن دشمن را با لطمه اي دفع كرد و ضربه اي كه به او زد او با همان ضربه مرد، در حالي كه موسي عمدي در كشتن او نداشت.**

( اما اين كه يكي از آن دو پيرو دين موسي بود جهتش اين است كه آن روز بني اسرائيل در دين منتسب به آباء خود ابراهيم و اسحق و يعقوب عليه السلام بودند، هرچند كه از دين آن بزرگواران در آن روز جز اسم چيزي نمانده بود، و بني اسرائيل رسماً تظاهر به پرستش فرعون مي كردند، و اما اين كه دومي قبطي و دشمن موسي بود، جهتش اين بوده كه آن روز قبطيان با بني اسرائيل دشمني مي كردند، و شاهد اين كه اين مرد دشمن قبطي بوده، اين است كه قرآن كريم از موسي حكايت مي كند كه گفت: " **و قبطيان بر من گناهي دارند، مي ترسم مرا بكشند!**")

##### تحليلي بر مسئله قتل مرد قبطي

موسي عليه السلام بلافاصله بعد از مشاهدة صحنة قتل مرد قبطي كه با دست او به قتل رسيد، گفت:

« **اين از عمل شيطان بود،**

**كه او دشمني است گمراه كنندة آشكار!**

**گفت: پروردگارا ! من به خود ستم كردم،**

**اثر اين جرم را محو كن!**

**و خدا هم اثر آن جرم را محو كرد.**

**آري ! خدا آمرزگار ومهربان است!**

**موسي گفت:**

**پروردگارا!**

**به خاطر اين نعمت كه به من ارزاني داشتي تا آخر عمرم هرگز پشتيبان مجرمين نمي شوم!** »

منظور موسي اين بود كه اين كتك كاري كه ميان آن دو اتفاق افتاده بود، از جنس عملي است كه به شيطان نسبت داده مي شود، و يا از عمل شيطان ناشي مي شود، چون شيطان است كه ميان آن دو عداوت و دشمني انداخته و به كتك كاري يكديگر واداشته بود و كار تا بدانجا منجر شد كه موسي مداخله كند و مرد قبطي به دست او كشته شود، و موسي در خطر و گرفتاري سختي دچار شود.

او مي دانست كه اين جريان پنهان نمي ماند و به زودي قبطيان عليه او شورش مي كنند خبر به گوش اشراف و درباريان و سپس به گوش خود فرعون مي رسد، و از او و از هر كسي كه در جريان مداخله داشته شديدترين انتقام را خواهند گرفت.

اينجاست كه متوجه مي شود در ضربه اي كه به آن قبطي زد، لطمه اي كه باعث مرگ او شد اشتباه كرده، و اين وقوع در اشتباه را به خدا نسبت نمي دهد براي اين كه خداي تعالي جز به سوي حق و صواب راه نمي نمايد، لذا حكم كرد به اين كه اين عمل منسوب است به شيطان!

و اين عمل، يعني كشتن قبطي، هرچند نافرماني موسي نسبت به خداي تعالي نبود، براي اين كه اولاً خطائي بود غير عمدي، و ثانياً جنبة دفاع از مرد اسرائيلي داشت، و مرد كافر و ظالمي را از او دفع كرد، ولكن در عين حال اين طور هم نبوده كه شيطان در آن هيچ مداخله اي نداشته باشد، چون شيطان همانطور كه از راه وسوسه آدمي را به گناه و نافرماني خدا وا مي دارد، و همچنين او را به هر كار مخالف صواب نيز وادار مي كند، كاري كه گناه نيست لكن انجامش ماية گرفتاري و مشقت است، همچنانكه آدم و همسرش را از راه خوردن از آن درخت ممنوعه، گمراه نمود، و كار آنان را بدانجا كشانيد كه از بهشت بيرون شدند!

##### سرگرداني موسي در شهر مصر

موسي عليه السلام بعد ازجريان قتل مرد قبطي، ديگر به سوي قصر فرعون، خانه اي كه تا آن روز همة عمرش را در آن جا به سر برده بود، برنگشت، و شب را در شهر مصر سپري كرد. تمام اين مدت را در ترس و نگراني گذراند و همين كه صبح شد دوباره همان مرد بني اسرائيلي را ديد كه مجدداً او را به كمك مي طلبد، و اين بار نيز با يك قبطي ديگر در گير شده بود. موسي از در توبيخ گفت: « **راستي كه تو آشكارا مردي گمراه هستي، كه نمي خواهي راه رشد و صواب را پيش بگيري؟** »

اين توبيخ و سرزنش بدان جهت بود كه آن مرد با مردمي دشمني و مقاتله مي كرد كه از دشمني و كتك كاري با آنان جز شر و فساد بر نمي خواست.

مرد اسرائيلي خيال كرده بود موسي با اين توبيخ و عتابش بنا دارد او را بكشد لذا از خشم او بيمناك شد و گفت: « **اي موسي! آيا مي خواهي مرا بكشي همان طور كه ديروز يك نفر را كشتي؟** »

از سخن او مرد قبطي طرف دعوا فهميد كه قاتل قبطي ديروزي موسي بوده است، لذا به دربار فرعون برگشت و جريان را گزارش داد، و فرعون و درباريانش به مشورت نشستند و سرانجام تصميم به قتل موسي گرفتند!

( تورات موجود در عصر نزول قرآن هر دو طرف دعوي را در آن روز اسرائيلي معرفي مي كند، در صورتي كه قرآن مشخص مي سازد كه يك طرف دعوا يعني كسي كه به قتل رسيد و همچنين كسي كه طرف دعواي روز بعد بود هر دو قبطي و دشمن بني اسرائيل بودند. )

مردي از بالاي شهر كه قصر فرعون آنجا بود دوان دوان آمد و گفت:

«- **اي موسي درباريان مشورت مي كردند كه تو را بكشند، از شهر بيرون شو كه من خيرخواه توام** ! »

ظاهر آيه اين است كه مشورت براي قتل موسي در حضور فرعون و به دستور او صورت گرفته بود، و اين مردي كه آمد و به موسي خبر داد كه تصميم گرفته اند تو را بكشند، از همان مجلس آمده بود و از آن جائي كه قصر فرعون بيرون شهر مصر بوده، تعبير فرموده به اين كه مردي از بالاي شهر آمد.

##### هجرت موسي از مصر به مدين

پس موسي عليه السلام از شهر بيرون شد در حالي كه نگران پشت سر خود بود و گفت:

« **- پروردگارا! مرا از شر مردم ستمكار نجات بخش !** »

وقتي موسي بعد از خروج از مصر متوجه " مدين " شد، گفت:

«**- از پروردگارم اميد دارم كه مرا به راه درست هدايت كند!** »

از سياق آيه بر مي آيد كه موسي عليه السلام قصد شهر مدين را داشته ولي راه را بلد نبوده است و از پروردگارش اميد داشته كه او را به راه مدين هدايت كند.

تنهائي و گرسنگي موسي در مدين

وقتي موسي به آب مدين رسيد، درآنجا جماعتي از مردم را ديد كه داشتند گوسفندان خود را آب مي دادند، و در نزديكي آنها دو نفر زن را ديد كه گوسفندان خود را از اين كه به طـــــرف آب روند جلوگيري مي كردند. موسي از راه استسفار، و از اين كه چرا نمي گذارند گوسفندان به طرف آب بيايند، و از اين كه چرا مردي همپاي گوسفندان نيست، پرسش كرد، و گفت: - شما چه مي كنيد؟

گفتند: ما گوسفندان خود را آب نمي دهيم تا آن كه چوپان ها از آب دادن گوسفندان خود فارغ شوند. يعني ما عادت داريم و اين كار را هميشه به اين ترتيب انجام مي دهيم، و چون پدرمان پيرمردي سالخورده است و نمي تواند همراه ما بيايد و متصدي آب دادن گوسفندان باشد لذا ما اين كار را انجام مي دهيم.

موسي عليه السلام از گفتار آن دو دختر، و كنار كشيدن آنها از چاه و طرز آب دادن گوسفندان، نوعي تعجب آميخته به عفاف در كار آنها احساس كرد، و فهميد كه مردم به آن دو دختر تعدي كرده اند لذا پيش رفت و براي آنان آب كشيد و گوسفندان آنها را سيراب كرد.

موسي پس از آب دادن گوسفندان دختران شعيب و رفتن آنها تنها ماند و براي استراحت به سايه پناه برد، چون حرارت هوا بسيار زياد شده بود، گفت:

**« رَبِّ اِنّي لِما اَنزَلتَ اِلَيَّ مِن خَيرٍ فَقيرٌ ! »**

**پروردگارا ! من به آن چه از خير به سويم نازل كرده اي محتاجم!**

مراد از " **نازل كردن خير**" درخواست طعام نيست بلكه نتيجة آن يعني نيروي بدني است كه بتواند با آن اعمال صالح و كارهائي كه موجب رضاي خداست، انجام دهد.

اين اظهار فقر و احتياج به نيروئي كه خدا آن را به وي نازل كرده و به افاضة خودش به وي داده، كنايه است از اظهار فقر به طعامي كه آن نيروي نازله و آن موهبت را باقي نگهدارد، تا بدان وسيله كارهاي صالح انجام دهد.

##### مراقبت در اعمال و انديشه موسي

از بيان فوق روشن مي شود كه موسي عليه السلام در اعمال خود مراقبت شديدي داشته است و هيچ عملي را انجام نمي داده، و حتي اراده اش را هم نمي كرده، مگر براي رضاي پروردگارش، و به منظور جهاد در راه او، حتي اعمال طبيعي اش را هم به اين منظور انجام مي داده است، و غذا را هم براي اين منظور مي خورده كه نيرو براي جهاد و تحصيل رضاي خدا شود!

اين نكته از سراپاي داستان او به چشم مي خورد، چه اين موسي همان كسي است كه بعد از زدن قبطي بلافاصله از اين كه نيرويش صرف ياري مظلوم و كشتن ظالمي شده شكر مي گذارد، و وقتي از مصر بيرون مي آيد از در انزجار از ستم و ستمكار مي گويد: « **پروردگارا ! مرا از قوم ظالمين نجات بخشيدي !** »

و هم اوست كه وقتي به راه مي افتد از شدت علاقه به راه حق و ترس از انحراف از راه حق، اظهار اميدواري مي كند كه « **شايد پروردگارم مرا به راه درست هدايت كند!** »

و باز اوست كه وقتي گوسفندان شعيب را آب مي دهد و به طرف سايه مي رود، از در مسرت از اين كه نيروئي كه خدا به او داده صرف راه رضاي خدا شده، و دريغ از اين كه اين نيرو را از كف بدهد، و نخوردن غذا آن را سست كند، مي گويد: « **پروردگارا ! من محتاج بهر چيزي هستم كه از خير مي فرستي !** »

و نيز هموست كه وقتي خود را اجير شعيب عليه السلام مي كند و سپس دختر او را به عقد خود در مي آورد مي گويد:

« **خداوند بر آن چه كه ما در اين قرارداد مي گوئيم وكيل است !** »

##### قرارداد كار و اشتغال موسي با شعيب

چيزي نگذشت كه يكي از آن دو دختر با حالت شرم، كه از راه رفتنش معلوم بود، برگشت و به موسي گفت:

**پدرم تورا مي خواند تا پاداش آب دادنت را بدهد !**

همين كه موسي نزد پيرمرد آمد و داستان خود به او گفت، پيرمرد گفت:

**ديگر مترس كه از مردم ستمگر نجات يافته اي !**

اين قسمت از آية قرآن كريم نشان مي دهد كه شعيب عليه السلام در برخورد با موسي عليه السلام نخست احوال او را پرسيده و موسي داستان خود را به او بيان كرده است و شعيب خوشحال شده و گفته است كه از شر فرعونيان نجات يافنه است، چون فرعونيان در مدين تسلطي نداشته اند.

##### استجابت سه دعاي موسي

در اينجا سه دعائي كه قبلاً موسي عليه السلام كرده بود مستجاب مي شود، چون يكي از درخواستهايش اين بود كه خدا او را از مصر و از شر مردم ستمگر نجات دهد، كه شعيب در اين آيه به وي مژده مي دهد كه او نجات يافته است. دوم از درخواستهايش اين بود كه اميدوار بود خدا او را به راه درست ( سواء السبيل ) راهنمائي كند كه اين بيم خود به منزلة دعائي بود. درخواست سومش دربارة رزق بود، كه در اينجا شعيب او را دعوت مي كند كه مزد آب كشيدنش را به او بدهد، و علاوه بر آن رزق ده سال او را تأمين كرد و همسري به او داد كه ماية سكونت و آرامش خاطرش باشد!

##### دختر شعيب

يكي از دو دختر شعيب كه آنجا حاضر بودند به پدر گفت:

« **چه خوب است كه او را اجير كني، كه بهترين اجير مي تواند باشد، چون هم قوي است و هم امين**!»

البته منظور از اين اجير كردن اين بود كه موسي در تمام حوايج شعيب را كمك كند، و قائم مقام او در تمام كارهايش باشد، هرچند در نظر اول تنها مسئلة چراندن گوسفندان به نظر مي آيد.

از اين كه دختر شعيب "ع" موسي را **قوي و امين** معرفي كرد، معلوم مي شود كه آن دختر از نحوة عملكرد موسي "ع" در آب دادن گوسفندان فهميده كه او مردي نيرومند است، و همچنين از عفتي كه آن جناب در گفتار با آن دو دختر از خود نشان داد، و از اين كه غيرتش تحريك شد و گوسفندان آنان را آب داد، و نيز از طرز به راه افتادن او تا خانة پدرش، چيزهائي ديده بود كه به عفت و امانت او پي برده بود.

و گويندة اين پيشنهاد، همان دختري بود كه به دستور پدرش رفت و موسي را به خانه دعوت كرد.

##### ازدواج موسي با دختر شعيب"ع"

شعيب عليه السلام پيشنهادي به موسي عليه السلام مي كند، و آن اين كه خود را براي هشت يا ده سال اجير او كند، و در مقابل او هم يكي از دو دختر خود را به همسري به عقد وي در آورد. البته اين قرارداد عقد قطعي نبود، به شهادت اين كه در آيه معين نكرده كدام يك از آن دو دختر شعيب همسر وي شد.

از عبارت آيه بر مي آيد كه دختران شعيب در آن هنگام حاضر بودند، و شعيب گفت يكي از اين دو دخترم را به نكاحت در آورم، ( در مقابل اين كه تو هم خودت را اجير كني براي من در مدت هشت سال! )

نكتة جالبي كه در آيه وجود دارد، عبارت " ثماني حجج" است، كه سال را " حجه" خواند و آن به اين عنايت بود كه در هر سال يك بار حج بيت الحرام انجام مي شود، و از همين جا روشن مي شود كه مسئلة حج خانة خدا جزو شريعت ابراهيم عليه السلام بوده و در نزد مردم آن دوره نيز معمول بوده است.

جزو شرايط قرارداد اين بود كه – البته اگر ده سال تمام كني خودت كرده اي و آن دو سال جزو قرارداد اصلي و شرط اصلي نيست، و من نمي خواهم بر تو سخت بگيرم، و به زودي مرا خواهي يافت كه انشاء الله از صالحانم!

شعيب در اين جمله خبر مي دهد از نحوة كاري كه از او مي خواهد، و مي فرمايد كه من مخدومي صالح هستم، و نمي خواهم تو در خدمتگزاري من خود را به زحمت و مشقت اندازي و اين صالح بودنم را تو هم انشاء الله در من خواهي يافت.

موسي"ع" در پاسخ گفت:

**اين قرارداد كه گفتي و شرط ها كه كردي، و اين معاهده كه پيشنهاد نمودي، ثابت باشد بين من و تو، نه من مخالفت آن مي كنم و نه تو، هريك از دو مدت هشت سال يا ده سال كه خواستم به سر مي رسانم، و تو حق اعتراض نداشته باشي، و خدا بر آن چه مي گوئيم وكيل باشد!**

او خدا را در آنچه بين خود شرط و پيمان بستند، وكيل مي گيرد كه به طور ضمني او را گواه هم گرفته است تا در صورت تخلف و اختلاف حكم و داوري بين آن دو با او باشد!

موسي "ع" نگفت كه خدا شاهد باشد، بلكه گفت كه وكيل باشد، براي اينكه شهادت و داوري هميشه با خداست، و احتياج به شاهد گرفتن كسي ندارد، و اما وكيل شدنش وقتي است كه كسي او را وكيل خود قراردهد.

اين در جاي ديگر قرآن نيز آمده كه وقتي يعقوب عليه السلام خواست از فرزندانش ميثاق بگيرد كه يوسف را به او برگردانند، گفت:

- **اَللهُ عَلي ما نَقولُ وكيل !**

**فصل سوم**

###### ابلاغ شبانه رسالت موسي"ع"

###### **در وادي طور**

**مستند:آية29تا42 سورة قصص " فَلَمّا قَضي موُسيَ الاَجَلَ وَ سارَ بِاَهلِهِ آنَسَ مِن جانِبِ الطّورِ ناراً...."**

**الميزان ج31ص 49**

# حركت شبانه موسي از مدين به مصر

قرآن مجيد نقل مي كند كه چون موسي"ع" مدت قرارداد را با شعيب پيامبر به سر رسانيد، يعني آن مدتي را كه قرار گذاشت براي شعيب خدمت كند، و دو سال را نيز بر اساس روايات وارده، اضافه خدمت كرد، همسر خود را برداشت و به راه افتاد، و در راه از سمت طور آتشي از دور ديد و به خانواده اش گفت:

«  **من از دور آتشي احساس مي كنم،**

**شما در اينجا بمانيد،**

**تا شايد از كنار آن آتش خبري كسب كنم،**

**و يا پاره اي از آتش بياورم و خود را گرم كنيم...!** »

سياق آيه شهادت مي دهد كه اين جريان در شب واقع شده است. گويا شبي بسيار سرد بوده است. همچنين بر مي آيد كه موسي عليه السلام و همراهانش راه را گم كرده بودند.

در چنـــين شرايطي، آتشي از طرف بلندي طور كه درآن نزديــــكي ها بوده، به چشم موسي"ع" مي خورد، و به اهل خود دستور مي دهد تا در همانجا بمانند و او برود به طرف آنچه به چشمش خورده و شايد در آنجا انساني ببيند و از او بپرسد راه كجاست، و يا آنكه پاره اي آتش گرفته و بياورد تا با آن گرم شوند.

در سورة طه فرموده:  **شايد از آن برايتان پاره اي بياورم و يا بر كنار آتش راهنمائي شوم**! اين تعبير بهترين دليل است بر اين كه اين كاروان در آن شب راه را گم كرده بود.

**مستند:آية7تا14سورة نمل " اِذ قالَ موُسي لِاَهلِهِ اِنّي آنَستُ ناراً ...!"**

**الميزان ج30ص 249**

# جزئياتي ازآتش طور

در سوره نمل هم آغاز نبوت موسي عليه السلام را با آية زير شروع مي كند:

**" اِذ قالَ موُسي لِاَهلِهِ اِنّي آنَستُ ناراً ...!"**

**چون موسي به خانوادة خود گفت:**

**من آتشي مي بينم به زودي خبري از آن براي شما مي آورم،**

**يا شعله اي از آتش گرفته مي آورم تا شايد گرم شويد!** »

سياق آية فوق در سورة نمل ماجرائي را كه از اين داستان در سوره هاي ديگر آمده، تأئيد مي كند، و شهادت مي دهد بر اين كه موسي عليه السلام در اين هنگام كه از دور آتشي ديده، داشته خانواده اش را به سوي مصر مي برده، و در حين حركت راه را گم كرده، و خود و خانواده اش دچار سرما شده اند. و شب هم شب بسيار تاريك بوده است. در اين هنگام از دور آتشي ديده و خواسته تا نزديك آن برود تا اگر انساني در كنار آتش يافت شود از او راه را بپرسد، و يا پاره اي آتش بگيرد و نزد اهلش بياورد و در آنجا هيزمي آتش كند تا گرم شوند، لذا به خانواده اش گفت:

**- اينجا باشيد كه من احساس آتشي كردم و آن را ديدم،**

**از جاي خود تكان نخوريد،**

**كه به زودي از آن آتش يعني از كنار آن آتش خبري مي آورم،**

**و به راهنمائي او راه را پيدا مي كنم،**

**و يا شعله اي از آن آتش مي آورم تا هيزمي آتش كنيد و گرم شويد!**

و از سياق آيه بر مي آيد كه آتش نامبرده تنها براي آن جناب هويدا شده و غير از او كسي آن را نديده است، وگرنه به طور نكره نمي گفت كه من آتشي مي بينم بلكه آن را نشان مي داد و به آن اشاره مي كرد.

همراه موسي در اين شب، همسر او، دختر شعيب پيامبر بود، كه موسي بعد از سالها شباني براي شعيب تعهد خود را به پايان برده و با خانواده اش به مصر برمي گشت. احتمال دارد در آن روز به غير همسرش شخص يا اشخاص ديگري از قبيل خادم يا مكاري يا غير آن همراهش بوده باشند، چون موسي خطاب را با عبارت " شما " بيان كرده است، يا اين كه همسرش تنها بوده و قائم مقام چند نفر تلقي شده است، چون در مواقع حساس و جاهاي وحشت انگيز يك نفر در ايجاد انس در دل آدمي كار چند نفر را مي كند.

در تورات ( سِفر خروج اصحاح چهارم آية 20) آمده كه موسي در اين سفر همسر و فرزندانش را همراه داشته است.

مستند:آية 9 تا 48 سورة طه " وَ هَل اَتيكَ حَديثُ موُسي...؟" الميزان ج 27 ص 210

# موسي در كوه طور

ازآنچه در طور گذشت سوره طه چنين نقل مي كند:

« **آيا خبر موسي به تو رسيده است؟**

**آن دم كه آتشي ديد، و به اهل خود گفت:**

**- اينجا بمانيد كه من آتشي مي بينم،**

**شايد شعله اي از آن برايتان بياورم،**

**يا پيرامون آن كسي را ببينم كه راه را بلد است...!** »

همين كه موسي نزديك آتش رسيد صدائي از كرانة افق از طرف راست از درختي كه در قطعه زمين مباركي واقع بود، برخاست كه –

**« اي موسي ! به درستي كه من الله هستم، و ربّ العالمينم ! »**

بقعة مباركه قطعه و نقطة خاصي است از شاطي ايمن ( لبة راست وادي) كه در آن درختي قرار داشت كه نداي موسي از آن درخت برخاست.

مبارك بودنش به همين خاطر بود كه نداي الهي و تكلم او با موسي از آن برخاست، و از اين راه شرافتي يافت، و موسي به خاطر همين شرافت و قداست مأمور شد كفش خود را بكند:

- « **نعلين خود را بكن كه تو در وادي مقدس طُوائي** ! »

اين آية شريفه، بدون ترديد، دلالت دارد بر اين كه درخت مزبور به وجهي مبدأ آن ندا و آن گفتگو بوده است، و چيزي كه هست اين نيز مسلم است كه درخت سخن نگفته بلكه سخن، سخن خدا و قائم به او بوده است، نه به درخت!

همان طور كه كلام يكي از ما آدميان قائم است به خود متكلم، پس در حقيقت درخت حجابي بوده كه خداي تعالي از وراي آن با موسي سخن گفت. البته اين احتجاب به معنائي بوده كه لايق ساحت قدس او باشد، احتجابي كه با احاطة او بر هر چيز منافات نداشته باشد.

در سورة شوري مي فرمايد كه تكلم كردن خدا با خلق به يكي از سه نحو است:

**يكي به وسيلة رسول و مبلّغ،**

**دومي از وراي حجاب،**

**سومي كه عالي ترين مراحل تكلم است، تكلم بدون واسطه و بدون حجاب.**

دربارة تكلم خدا با موسي عليه السلام، اين سخن گفتن بدون واسطه نبوده است، بلكه از وراي حجاب بوده است، و حجاب در اين تكلم درخت بوده كه واسطه شد بين خداي سبحان و موسي عليه السلام.

آنجا كه خداي تعالي فرمود:

##### « اِنّي اَناَ اللهُ رَبُّ العالَمين ! »

در آن از ذات متعالي كه نامش « **الله** » است، خبر مي دهد، و او را بهوصف وحدانيت و يكتائي در ربوبيت توصيف مي كند، و شرك را به همة انواعش به طور مطلق از او نفي مي كند، به اين بيان كه وقتي او را به ربوبيت براي همة عالميان ستود، و با در نظر گرفتن اين كه ربّ به معناي مالك و مدبر مي باشد، مستحق است كه مملوك هايش او را بپرستند، و ديگر چيزي از عالميان را باقي نگذاشته كه مربوب غير او باشد، در نتيجه ديگر ربّي غير او باقي نمانده و معبودي سواي او نيست!

##### تكلم الهي با موسي

در سورة نمل آية 7 تا 14 سخن گفتن خداي تعالي با موسي عليه السلام را چنين شرح داده است:

وقتي موسي نزد آتش آمد ندائي به گوشش خورد:

«  **هركه در اين آتش است، و هركه پيرامون آن است مبارك باد!**

**و پروردگار جهانيان منزه است!**

**اي موسي! بي گمان من خداي نيرومند و فرزانه ام!** »

اين صحنه و بيان در سورة طه آية 13 نيز تكرار شده است. آنجا در اين كه چه ندائي از آتش برخاست، فرموده:

« **همين كه نزد آتش آمد، ندا شد:**

**اي موسي! به درستي كه من، آري خود من هستم كه پروردگار توام!**

**پس نعلين خود بكن!**

**كه تو در وادي مقدس طوي هستي!**

**من تو را بر گزيدم!**

**پس بدانچه به تو وحي مي شود گوش فراده !** » ( طه 13)

از اين بيان چنين به نظر مي رسد كه منظور از " **آن چه پيرامون آتش است،**" در آية مورد بحث كسي است كه پيرامون آتش بوده، كه يا موسي به تنهائي بوده است، و يا اگر غير از او نيز بوده، موسي هم بوده است.

مراد به مبارك بودن او همان برگزيدن او بعد از تقديس اوست!

اما اين كه مراد به " **مَن في النّار** - **آن كه در آتش است!**" كيست؟

بعضي گفته اند: خداست، و معنايش اين است كه **–**

**مبارك است آن كسي كه سلطان و قدرتش در آتش ظهور كرده است !**

چون صداي گفتگو از درخت بر مي خواست، درختي كه به شهادت آيات سورة قصص، آتش اطرافش را احاطه كرده بود، و بنا به گفتة اين مفسر معناي آيه اين مي شود كه –

**"مبارك است آن كسي كه با كلام خود از آتش براي تو تجلي كرد،**

**و خير كثير به تو داد."**

آن وقت جملة

**« وَ سُبحانَ الله ِرَبِّ العالَمينَ ! »**

تنزيه خداست از اين كه جسم يا جسماني باشد و مكان به او احاطه يابد و يا در دسترس حوادث قرار گيرد، نه اين كه منظور از آن به شگفت در آوردن موسي باشد، كه بعضي ها گفته اند.

مفسرين در اين باره حرف هاي مختلفي زده اند. برخي گفته اند كه منظور خود موسي بوده كه در آتش بوده و اطرافش پيامبران بوده اند. و برخي گفته اند كه نورخدا بوده و اطرافش موسي بوده، و برخي ديگر گفته اند كه درخت بوده در احاطة آتش و اطرافش ملائكه بوده اند، و خدا را تسبيح مي گفته اند. لكن در بيشتر اين وجوه من در آري روشني است كه از نظر خواننده مخفي نمي باشد! ( الميزان ج30ص249)

در سوره طه آية 9 تا 48 نيز تكلم خدا با موسي عليه السلام را چنين شرح مي دهد:

«  **و چون به آتش رسيد، ندا داده شد:**

**اي موسي !**

**من خود پروردگار توام !**

**كفش خود از پا در آر، كه تو در وادي مقدس طوي هستي!**

**من تو را برگزيده ام،**

**به اين وحي كه مي رسد گوش فرا دار:**

**من خداي يكتايم!**

**خدائي كه معبودي جز من نيست!**

**عبادت من كن !**

**و براي ياد كردن من نماز بپا دار ...!** »

" **طوي**" جلگه اي است كه در دامنة طور قرار دارد و همان جاست كه خداي سبحان آن را " **وادي مقدس**" ناميده است. و اين نام و توصيف دليل بر اين است كه چرا به موسي دستور داده تا كفشش را بكند. منظور احترام آن سرزمين بوده است تا با كفش لگد نشود!

اگر كندن كفش را فرع بر عبارت " **اِنّي اَنَا رَبُّك !** " كرد، دليل بر اين است كه تقديس و احترام وادي به خاطر اين بوده كه حضيرة قرب به خدا، و محفل حضور و مناجات به درگاه اوست، پس مي توان چنين گفت كه -

به موسي ندا شد:

- **اين منم پروردگارت،**

**و اينك تو به محضر مني،**

**و وادي طوي به همين جهت تقدس يافته،**

**شرط ادب به جاي آر،**

**و كفشت را بكن !**

##### تقدس زمان ها و مكان ها

با ملاكي كه در بالا گفته شد، هرمكان و زمان مقدسي تقدس مي يابد، مانند: كعبة مشرفه، مسجدالحرام و ساير مساجد و مشاهد مشرفه و محترمه در اسلام.

همچنين است اعياد و ايام متبركه، كه قداست را از راه انتساب به واقعه اي شريف كه در آن واقع شده، يا عبادتي كه در آن انجام شده، كسب كرده است، وگرنه بين اجزاء مكان و زمان تفاوتي نيست!

##### چگونه به موسي وحي شد؟

موسي عليه السلام وقتي نداي **« يا موُسي ! اِنّي اَنَا رَبُّك! »** را شنيد از آن به طور يقين فهميد كه صاحب ندا پروردگار او، و كلام كلام اوست. چون كلام نامبرده وحيي از خداي سبحان بود به او، كه خود خداي تعالي تصريح كرده بر اين كه خداي واحد با احدي جز به وحي و يا از وراء حجاب و يا با ارسال رسول تكـــلم نمي كند، و هرچه بخواهد به اذن خود وحي مي كند.

از اين مطلب فهميده مي شود كه ميان خداي سبحان و كسي كه خداي سبحان با او تكلم مي كند، در صورتي كه به وسيلة رسول يا حجاب نباشد، و تنها به وسيلة وحي صورت گيرد، هيچ واسطه اي نيست، و وقتي هيچ واسطه اي نبود شخص مورد وحي كسي را جز خدا همكلام خود نمي يابد، و در وهم او خطور نمي كند، و غير كلام او كلامي نمي شنود، چه اگر احتمال دهد متكلم غير خداي تعالي باشد، و يا كلام كلام غير او باشد، ديگر-

« **كَلَّمَ اللهُ موسي تَكليماً** !»

به طوري كه واسطه اي نباشد، صادق نمي شود!

و اين حال، حال هر نبي و پيغمبر است. در اولين وحيي كه به او مي شود، و نبوت و رسالت او را به او اعلام مي دارد، هيچ شك و ريبي نمي كند در اين كه صاحب اين وحي خداي سبحان است، و در درك اين معني هيچ احتياجي به اعمال نظر يا درخواست دليل يا اقامة حجتي نيست، زيرا اگر محتاج به يكي از آنها شود باز هم يقين پيدا نمي كند كه به راستي پيغمبر شده است، چون ممكن است اطميناني كه به دست آورده اثر و خاصيت دليل، و استفادة قوة تعقل از آن دليل باشد، نه تلقي از غيب بدون واسطه!

پس حاصل كلام اين شد كه پيغمبران در بار اولي كه وحي خداي تعالي را مي گيرند، طوري هستند، و وحي هم طوري است، كه در همان اول در سويداي قلب به صدق آن ايمان پيدا مي كنند. اين مطلب هم از آيه استفاده مي شود، و هم از حكم عقل!

وحي هم مانند ساير افعال خداي تعالي بدون واسطه نيست، چيزي كه هست، اصل مطلب توجه مخاطبي است كه كلام را دريافت مي كند. اگر متوجه واسطه اي كه حامل كلام خداست بشود و آن واسطه ميان او و خدا حاجب باشد، در اين صورت، آن كلام همان رسالتي است كه مثلاً فرشته اي مي آورد و وحي آن فرشته است، و به اين نمي گويند خدا با او تكلم كرد، ولي اگر متوجه خود خداي تعالي باشد، وحي او خواهد بود، و در اين صورت صحيح است گفته شود كه خدا با فلاني سخن گفت، هرچند كه در واقع حامل كلام خدا فرشته اي باشد، ولي چون او متوجه واسطه نشده، وحي وحي خود خدا مي شود، چنانچه به موسي خطاب شد:

«فَاستَمِع لِما يوُحي - **گوش كن بدانچه وحي مي شود!** »

كه عين ندا از جانب طور را وحي هم خوانده و در موارد ديگر كلامش اثبات حجاب هم نموده است.

##### موقف حضور

ندائي كه به موسي "ع" فرمود:

**من خود پروردگار توام، نعلين از پاي دربيار !**

در واقع موسي را متوجه مي كند به اين كه موقفي كه دارد، موقف حضور و مقام شفاهي و روي در روي سخن گفتن است، و خدا با او خلوت، و او را از خود به مزيـــد عنايت اختصاص داده است، و بيان آيه كه مي فرمايد:

«- **من پروردگار توام!** » و نمي فرمايد: «- **من خدايم**! » نشانگر آن است.

و اگر بعد از آن فرمود: « **اِنّي اَنَ الله – من خود خدايم!** » تكرار جملة قبلي كه فرمود: « **اِنّي اَنَا رَبُك**» نيست، چون در جملة قبلي در عين معرفي صاحب كلام، مقام را هم از اغيار خالي مي سازد، تا وحي را انجام دهد، ولي در جملة دوم فقط وحي است.

در اين كه فرمود: « نوُدي» و نام صاحب ندا را نياورد لطفي به كار رفته كه با هيچ مقياسي نمي توان گفت چه مقدار است، و در آن اشاره است به اين كه ظهور اين آيت براي موسي به طور ناگهاني و بي سابقه بوده است.

مستند:آية 13 تا 48 سورة طه " وَ اَنَا اَختَرتُكَ فَاستَمِع لِما يوُحي ...!" الميزان ج 27 ص 216

# برگزيده شدن موسي"ع"

تا اينجا گفته شد كه چگونه موسي در وادي طور به طورناگهاني، در يك لحظة اضطراري همراه همسرش، از دور آتشي ديد و به سراغ آن رفت و ندا آمد و خداي تعالي با او تكلم فرمود و او را به پيامبري برگزيد:

**من تو را بر گزيده ام!**

**به اين وحي كه مي رسد گوش فرادار !**

در اين لحظه مشيت الهي به اين تعلق گرفته كه فردي از انسان را وادارد تا مشقت حمل نبوت و رسالت را بر دوش كشد. چون در علم خدا، موسي بهتر از ديگران بوده، بدين جهت او را اختيار كرده است.

با عبارات فوق، خداوند متعال اختيار نبوت و رسالت را انشاء فرمود، و چون اختيار با انشاء آن تحقق يافت، امر به گوش دادن به فرمان وحي را كه متضمن رسالت و نبوت موسي بود بدان اضافه فرمود و گفت:

**پس بدانچه وحي مي شود گوش فرا ده !**

##### وحي هاي ابلاغ شده

وحي هائي كه در آن لحظه به موسي ابلاغ شد بدين ترتيب بود:

**اِنَّني اَناَ اَللهُ لا اِلهَ اِلاّ اَنَا - به درستي كه من الله ام، هيچ الهي جز من نيست!**

**فَاعبُدني ! - عبادت من كن! براي ياد كردن مكن نماز بپا دار !**

**قيامت آمدني است، مي خواهم آن را پنهان كنم تا هر كسي در برابر سعي خود جزا بيند ... !**

اين همان وحيي است كه موسي را مأمور به شنيدن آن فرمود. اين وحي تا يازده آية ديگر ادامه دارد، و در آن نبوت و رسالتش با هم اعلام مي شود.

نبوتش در اين آيه و دو آية بعد، و رسالتش از آيه اي كه مي فرمايد:

« **- اِذهَب اِلي فِرعوُنَ اِنَّهُ طَغي** - **برو به سوي فرعون كه طغيان كرده است!** »

در سه آية نامبرده كه نبوت آن جناب را اعلام مي كند، دو ركن ايمان - **ركن اعتقاد و ركن عمل** - را با هم ذكر مي كند، ولي از اصول اعتقاد كه توحيد و نبوت و معاد است تنها دو اصل آن را يعني - **توحيد و معاد** - را ذكر مي كند و از نبوت اسم نمي برد زيرا روي سخن با شخص رسول خدا"ص" بوده است.

ركن عمل را با اين كه تفصيل زيادي دارد در يك كلمه خلاصه كرده و فرموده " **مرا عبادت كن !** " و با اين، اصول و فروع دين را در سه آيه تكميل فرموده است.

##### معرفي حضوري خدا

اين كه فرمود: « **به درستي كه من الله ام !** » مسمي را با خود اسم معرفي كرد و نفرمود " **الله منم!**" براي اين كه مقتضاي حضور اين است كه با مشاهدة ذات به وصف ذات آشنا گشت، نه به وسيلة وصف به ذات آشنا گرديد. ( همچنان كه برادران يوسف وقتي او را شناختند، گفتند: " به درستي كه تو يوسفي! يوسف هم گفت : من يوسفم! كه اگر مقام حضور نبود جا داشت بگويند يوسف توئي! )

اسم جلاله هرچند عَلَم و نام مخصوص ذات خداي متعال است، لكن مسمي به **( الله )** را مي فهماند، چون ذات او مقدس تر از آن است كه كسي بدان راه يابد. پس مثل اين كه فرموده:

**من آن كسي هستم كه مسماي به الله است. خود گوينده حاضر و مشهود است، ولي مسماي به الله مبهم است كه كيست؟! لذا گفته شده من همانم !**

( با اين كه **الله** اسم است نه وصف، ولي اسم جلاله هرچند كه به خاطر غلبه عَلَم شده است ولكن خالي از اصلي وصفي نيست.)

##### كلمه توحيد، و امر به عبادت و نماز

عبارت « **لا اِلهَ اِلاّ اَنَا فَاعبُدني !** » كلمة توحيد است كه از نظر عبارت و لفظ مترتب بر عبارت **« اِنَّني اَنَا اَلله ! »** شده است. چون حقيقتاً هم مترتب بر آن است. وقتي خداي تعالي كسي باشد كه هر چيزي از او آغاز شده ، و به وجود او قائم، و به او منتهي است، پس ديگر جا ندارد كه كسي براي جز او خضوع عبادتي كند، پس اوست الله معبود بحق، و اله ديگري غير او نيست، و لذا امر به عبـــادت را فرع بر اين حقيقــت نموده و فرمــود: « **فَاعبُدني !** »

و اگر در عبارت **« وَ اَقِم الصَّلوة لِذِكري ! »**  از تمام عبادت ها مخصوصاً **نماز** را ذكر كرد با اينكه قبلاً به طور عام گفته بود: « **مرا عبادت كنيد!** » بدين جهت بود كه هم اهميت نماز را برساند و هم بفهماند كه نماز از هر عملي كه خضوع عبوديت را ممثل كند و ذكر خداي را به قالب در آورد، آن چنان كه روح در كالبد قرار مي گيرد، بهتر است.

منظور از اين كه فرمود: « **نماز را به ياد من بپا دار !** » معنايش اين است كه يادآوري و عبادت مرا با عمل نماز تحقق بخش!

##### قيامت آمدني است!

وقتي فرمود: « **قيامت آمدني است !** » در واقع، علت امر به عبادت را فهمانده است، براي اين كه هرچند وجوب عبادت خدا ذاتاً فرع بر يكتائي اوست، ولكن يكتائي او به تنهائي و بدون وجود روز جزا، كه آدميان پاداش داده شوند، و نيك و بد از هم متمايز گردند، و مطيع و ياغي از هم جدا شوند، اثري ندارد، و تشريع احكام و اوامر و نواهي بي نتيجه مي ماند.

« **قيامت آمدني است!**

**مي خواهم آن را پنهان دارم،**

**تا هركس در قبال كوششي كه مي كند سزا ببيند!**

**آن كه رستاخيز را باور ندارد، و پيروي هوس خود كند،**

**تورا از باور كردن آن باز ندارد،**

**كه هلاك شوي!!** » (الميزان ج 27ص210)

**مستند:آية32 سورة قصص " وَ اَلقِ عَصاكَ فَلَمّا رَاها تَهتَزُّ كَاَنَّها جآنٌّ وَلّي مُدبِراً وَلَم يُعَقِّب...!"**

**الميزان ج31ص 49**

# اعطاي معجزات رسالت به موسي"ع"

پس از آن كه نداي رب العالمين آمد، اين نيز به گوشش رسيد كه فرمود:

**- عصايت را بينداز !**

همين كه موسي عصا را ديد كه به سرعت و شدت به حركت در آمد، توگوئي در جست و خيز مار سبك بالي است، پشت كرد و بگريخت، به طوري كه ديگر به پشت سر خود نگاه نكرد.

خطاب رسيد:

**- اي موسي ! پيش برو، و مترس، كه تو ايمن هستي !**

در اين خطاب، خداي عزّوجل به موسي امنيت مي دهد كه اي موسي تو فرستادة مرسلي و مرسلان نزد من ايمنند!

در مقايسة اين آيه با آية سورة نمل آنجا كه مي فرمايد:

« **مترس! كه مرسلان نزد من نمي ترسند!** »

معلوم مي شود كه اين بيان هرگز عتاب و توبيخ موسي "ع" نبوده، بلكه جهت امنيت بخشيدن به او بوده است.

سپس در خطاب بعدي فرمود:

« **دست خود در گريبان ببر و بيرون آر در حالي كه سفيد و درخشنده است،**

**بدون اين كه سفيدي اش از پيسي باشد،**

**و دست خود بر قلب خود نه، تا از ترس آرام گيرد!**

**اين دو معجزه از طرف پروردگار تو به سوي فرعون و مردم اوست،**

**كه آنان از دير باز مردمي فاسق بودند.** »

ظاهر اين كه فرمود: " **دست خود برون آر بدون پيسي!**" ( سفيد بدون بيماري و پيسي)، تعريضي باشد به تورات حاضر كه اين سفيد شدن را ناشي از بيماري برص دانسته است. ( در سفر خروج اصحاح چهارم آية 6 مي گويد: ناگهان ديد كه دستش مانند برف از برص سفيد شده است.)

##### درخواست هاي موسي از خدا در لحظات اول رسالت

موسي گفت:

« **پروردگارا ! من از فرعونيان كسي را كشته ام و مي ترسم مرا بكشند،**

**برادرم هارون از من در بيان فصيح تر است،**

**او را هم با من و به كمك من بفرست، تا مرا تصديق كند،**

**كه اگر جز اين باشد مي ترسم مرا تكذيب كنند!** »

منظور موسي از اين درخواست اين بوده كه آن جناب از اين ترس داشته كه فرعونيان تكذيبش كنند و او خشمگين شود و آن گاه نتواند حجت خود را بيان كند، چون در حال خشم لكنت زبانش كه از بچگي داشت، بيشتر مي شد.

در سورة شعرا از زبان موسي بيان مي كند كه گفت: **پروردگارا من مي ترسم تكذيبم كنند، آن گاه حوصله ام سر رود و عصباني شوم و آن وقت زبانم بند آيد.**

خداي تعالي فرمود:

**به زودي تو را به وسيلة برادرت هارون تقويت و ياري خواهيم كرد و براي شما تسلط و اقتدار و غلبه اي عليه آنها قرار خواهيم داد تا به سبب آياتي كه ما شما دو نفر را به وسيلة آن غلبــــه مي دهيم نتوانند بر شما مسلط شوند.**

آنگاه همين غلبه دادن آن دو بزرگوار را بر فرعونيان بيان كرده و فرموده:

**شما و هركس كه شما دو نفر را پيروي كند، غالب خواهد بود!**

اين بيان را آورد تا بفهماند كه نه تنها آن دو غالبند بلكه پيروان ايشان نيز غالب خواهند بود!

##### نخستين معجزات

در اين آيات، آن چه به موسي ندا داده شده بود چنين آمده:

« **عصاي خويش بيفكن!**

**و چون آن را ديد كه چون مار جست و خيز مي كند،**

**گريزان روي برگردانيد، و باز پس همي نگريست.**

**- اي موسي! بيم مدار ! كه پيغمبران در پيشگاه من بيم نمي دارند،**

**مگر كسي كه ستم كرده، سپس از پي بدي نيكي آورده باشد،**

**كه من آمرزگار و رحيمم !**

**- و دستت را به گريبان كن، كه سپيد و روشن بدون رنج درآيد !**

**همة اين ها از جملة نه معجزه اي بود كه سوي فرعون و قوم او برد،**

**كه آنان قومي عصيان پيشه بودند!** »

در اينجا سؤالي پيش مي آيد كه چرا در دو سورة اعراف و شعرا در همين داستان عصاي زنده شده را "**ثعبان مبين** " يعني اژدهائي آشكار خوانده كه مار بسيار بزرگ و عظيم الجثه است، و در اين سوره آن را به مار كوچك تشبيه كرده است؟

جواب از اين سؤال اين است كه تشبيه تنها از نظر اهتزاز و سرعت حركت و اضطراب است نه از نظر كوچكي و بزرگي، چون آنچه ماية شگفت است، اين است كه يك چوب دستي به صورت اژدهائي عظيم الجثه و هول انگيز درآيد، آن وقت برخلاف اژدهاهاي ديگر مانند يك مار كوچك جست و خيز كند، و به سرعت آن بدود.

اينجا نخواسته است عصا را يا ثعبان را به خود مار كوچك تشبيه كند.

##### ترس موسي در لحظه تلقي معجزه

«  **اي موسي مترس! رسولان نزد من نمي ترسند**! »

اين جمله حكايت خود آن خطابي است كه در كنار آتش طور صدور يافته است. اين يك نهي مطلق است كه او را از تمام ترسيدني ها كه ممكن است پيش بيايد، امنيت مي دهد، و مي رساند كه مادام كه در حضور پروردگار و قرب اوست هيچ مكروهي به او نمي رسد، نه از ناحية عصا، و نه غير آن، و به همين جهت دليلش را چنين فرموده كه **- رسولان در حضور من نمي ترسند!**

از آية فوق اين معنا به دست مي آيد كه - **از هيچ چيز مترس، چون تو از مرسلين هستي، و مرسلان - كه در مقام قرب مايند - از هر گزندي ايمنند، و ايمني با ترس جمع نمي شود.**

اما اين كه موسي كه از بزرگان و مرسلان بود، چرا از عصا كه به صورتي هائل يعني ماري پر جست و خيز درآمده بود، ترسيد؟ جوابش اين است كه اين اثر طبيعي آدمي است كه وقتي با منظرة هول انگيزي، آن هم بي سابقه، بر مي خورد كه هيچ راهي براي دفع آن به نظر نمي رسد، مگر فرار كردن، و قهراً پا به فرار مي گذارد، از طرف ديگر، از خدا نيز دستوري نگرفته بود كه وقتي عصايش اژدها شد نترسد، لذا ترس موسي از نوع ترس هاي مذموم نبوده است.

و اما اينكه خداي تعالي به او فرمود - **مرسلين نزد من نمي ترسند** - انبياء و مرسلين مادام كه در جوار پروردگارشان هستند، از چيزي نمي ترسند، اين كرامت خود ايشان و از ناحية خودشان نيست تا چون موسي نداشت بگوئيم رسولي ناقص بوده است، بلكه اين فضيلت را به تعليم و تأديب الهي به دست مي آورده اند، و چون آن شب، يعني شب طور، اولين موقفي بود كه خدا موسي را به مقام قرب خود برد، و افتخار هم سخني و رسالت و كرامت خود به وي اختصاص داد، لذا اين دستورش همان تعليم و تأديب الهي است، نه مذمت و سرزنش!

دومين خطاب اين بود كه -

**- اي موسي! دستت را به گريبان كن كه سپيد و روشن بدون رنج درآيد!**

همة اين ها از جمله نه معجزه اي بود كه موسي عليه السلام سوي فرعون و قوم او برد.

**فصل چهارم**

###### تجهيزموسي و فرمان حركت

###### **به سوي فرعون**

###### 

مستند:آية17تا 48 سورة طه " اِذهَب اِلي فِرعوُنَ ...!" الميزان ج 27 ص 221

# اعطاي معجزات اوليه

وحي رسالت موسي "ع" از آنجا آغاز مي شود كه خداوند از او مي پرسد:

**« يا موسي، آنچه در دست راست توست چيست؟ »**

خداوند متعال مي خواهد معجزة پيامبري را به او بدهد تا بدان وسيله رسالتش را به فرعون و فرعونيان ثابت كند لذا از موسي سؤال مي كند كه چه در دست دارد تا او متوجه چوب خشكي شود كه بيجان در دستش است و اين چوب خشك وقتي با اعجاز الهي تبديل به اژدها شود موسي به عظمت موضوع پي ببرد و آن طور كه بايد در دلش عظيم بنمايد.

موسي عليه السلام فكر كرد كه خدا از او مي خواهد اوصاف و خواص عصايش را بيان كند لذا به طور مفصل به بيان اوصاف و خواص عصايش پرداخت و گفت:

«  **اين عصاي من ا ست!**

**بر آن تكيه مي كنم،**

**با آن براي گوسفندان خود برگ مي تكانم،**

**و اين عصا حوائجي ديگر از من رفع مي كند!** »

##### اژدها شدن عصا

خداي سبحان به موسي دستور داد تا عصاي خود را از دستش بيندازد، و او چون عصا را انداخت ديد ماري بزرگ شد و با حركاتي تند به راه افتاد.

موسي از ديدن حركت غير مترقبة يك جسم جامد سخت تعجب كرد. در اينجا خدا دستور داد:

« **بگير آن را ! و مترس !**

**كه به زودي به حال اول خود بر مي گردانيم !** »

اين جمله دلالت دارد بر اين كه موسي "ع" از آن چه ديده، ترسيده است.

در سورة قصص فرموده :

« **موسي چون آن را بديد كه حركت مي كند گوئي مار است،**

**آن چنان فرار كرد كه ديگر پشت سر خود را ننگريست!**

**گفتيم:**

**- اي موسي بيا! و مترس !** »

##### سفيد شدن دست موسي"ع"

خداوند تعالي بار دوم دستور مي دهد كه موسي"ع" دست خود را داخل گريبان لباسش كند و بيرون آورد. در موقع بيرون آوردن نور از دست موسي ساطع گشت، بدون اين كه زياني يا سوختگي به دست او برسد.

آنگاه خداي تعالي فرمود:

«  **اين هم آيت ديگر!**

**آنچه ما به دست تو اجرا كرديم براي اين بود كه -**

**بعضي از آيات كبراي خود را به تو نشان دهيم!** »

##### اعزام موسي به سوي فرعون

آن چه در بالا گذشت مقدمه بود براي فرمان رسالت، و خداوند متعال چنين فرمود:

**« اِذهَب اِلي فِرعوُنَ اِنَّهُ طَغي !**

**- به سوي فرعون برو كه او طاغي شده است !** »

موسي عليه السلام بعد از مسجل شدن رسالتش چيزهائي را كه وسيله براي انجام رسالتش بود از خداي تعالي درخواست كرد. رساندن رسالت خداي متعال به فرعون و درباريانش، و نجات دادن بني اسرائيل، و ادارة امور ايشان، اين وسايل را لازم داشت.

درخواست هاي موسي عبارت بود از :

**« قالَ رَبِّ اشرَح لي صَدري !**

**وَ يَسِّر لي اَمري !**

**وَاحلُل عُقدَةً مِن لِساني ! يَفقَهوَا قَولي ،**

**وَاجعَل لي وَزيراً مِن اَهلي ! هاروُنَ اَخي ،**

**اُشدُد بِهِ اَزري !**

**وَ اَشركهُ في امري !**

**كَي نُسَبِّحَكَ كَثيراً ، وَ نَذكُرَكَ كَثيراً، اِنَّكَ كُنتَ بِنا بَصيراً ! »**

##### شرح صدر:

« **گفت: پروردگارا سينة مرا فراخ كن!** »

"**شرح**" به معناي گشادكردن و باز كردن است. گويا سينة انسان را كه قلب در آن جاي دارد ظرفي فرض كرده كه آنچه از طريق مشاهده و ادراك در آن وارد مي شود جاي مي گيرد، و در آن انباشته مي شود. و اگر آن چه وارد مي شود امري عظيم يا مافوق طاقت بشري باشد سينه نمي تواند در خود جايش دهد، لاجرم محتاج مي شود به اين كه آن را شرح دهند و باز كنند تا گنجايشش بيشتر شود.

و موسي عليه السلام رسالتي را كه خدا بر او مسجل كرد، بزرگ شمرد، چون از شوكت و قدرت قبطيان آگاه بود، مخصوصاً از اين جهت كه فرعون طاغي در رأس آنان قرار داشت، فرعوني كه با خدا بر سر ربوبيت منازعه نمود، و به بانك بلند گفت: " انا ربكم الاعلي !؟" و نيز از ضعف و اسارت بني اسرائيل در ميان آل فرعون باخبر بود و مي دانست چقدر جاهل و كوتاه فكرند؛ و گويا خبر داشت كه دعوتش چه شدايد و مصايبي به بار مي آورد، و چه فجايعي را بايد ناظر باشد.

از سوي ديگر، حال خود را هم مي دانست كه تا چه حد در راه خدا بي طاقت و كم تحمل است. او به هيچ وجه طاقت نداشت ظلم قبطيان را ببيند. داستان كشتن آن قبطي، و نيز داستان آب كشيدنش بر سر چاه مدين براي دختراني كه حريف مردان نبودند، شاهد ابي القيم بودن اوست.

از سوي ديگر زبان موسي - كه يگانه اسلحه اي است براي كسي كه مي خواهد دعوتي نوظهور كند و رسالت خداي را تبليغ نمايد - لكنت داشت، كه نمي توانست آنطور كه بايد مقاصد خود را برساند.

به همين جهات عديده از پروردگارش درخواست كرد كه براي حل اين مشكلات، سعة صدر به او دهد تا تحملش زياد شود، و شدايدي كه در پيش رو و در مسير دعوتش دارد، آسان گردد، لذا فرمود: - **خدايا سينه مرا فراخ كن**! يعني حوصلة زيادي به من بده تا وقتي ناملايمات به من هجوم مي آورند، سينه ام تنگي نكند.

##### سهولت در كار:

« **گفت: امر را بر من آسان ساز!** »

موسي"ع" عرض نكرد كه خدايا رسالتم را تخفيف بده و به دست كم آن قناعت كن تا اصل رسالت آسان تر شود، بلكه گفت همان امر خطير و عظيم را با همة دشواري و خطرش بر من آسان گردان!

##### باز كردن عقده زبان :

« **گفت: گرهي كه زبانم دارد باز كن!** »

موسي"ع" در درخواست سوم از خداي تعالي گشودن عقدة زبان را مي خواهد و اشاره به يك نوع عقده دارد. در حقيقت عقده اي است كه داراي مشخصات معيني است و آن مشخصات از عبارت " **تا گفتارم را بفهمند!** " معلوم مي شود، يعني آن عقده اي را بگشاي كه نمي گذارد سخنانم را بفهمند.

##### تعيين وزير:

موسي عليه السلام از پروردگارش درخواست مي كند كه از خاندانش وزيري برايش قرار دهد، آنگاه همو را معرفي كرده و مي گويد: منظورم برادرم" **هارون**" است! و اگر درخواست وزير كرد، بدين جهت بود كه امر رسالت امري است كثيرالاطراف، و اطراف و جوانبش از هم دور، و او به تنهائي نمي تواند به همة جوانب دور از هم آن برسد، لاجرم وزيري لازم دارد كه در امر رسالت با او شركت جويد، و بعضي از جوانب آن را اداره كند تا بار او سبك شود، و آن چه او مي كند وزيرش مؤيدش باشد.

اين است معناي آية بعدي كه به منزلة تفسير وزير قراردادن است و مي فرمايد: « اَشدُد بِهِ اَزري وَ اَشرِكهُ في اَمري! »

##### وظايف وزير:

موسي "ع" منظور از تعيين وزير را چنين تفسير كرد كه « **پشتم را به او محكم گردان و در كارم شركت ده!** » اين شركت دادن غير شركت دادن مبلغين دين در اشاعة دين بعد از تماميت دعوت به وسيلة پيغمبر است، چه آن اشراك اختصاصي به هارون ندارد، پس مقصود از اشراك در آيه، اشراكي است كه مخصوص به هارون است، و آن اين است كه هارون در اصل دعوت دين، و از همان روز اول دعوت شريك موسي باشد، و چنين شركتي تنها مخصوص به هارون است، به طوري كه نه موسي مي تواند غير هارون كسي را نايب خود كند، و نه هارون، به خلاف شركت به معناي اول، كه وظيفة هركسي است كه به آن دعوت ايمان آورده و چيزي از معارف آن را دانا شده باشد.

معناي اشراك هارون در امر او اين است كه او مقداري از آنچه را كه به وي وحي مي شود و چيزي از خصايصي كه از ناحية خدا به او مي رسد، ( مانند وجوب اطاعت و حجيت گفتار،) عهده بگيرد و انجام دهد.

و اما اشراك در نبوت خاصّه، به معناي گرفتن وحي خدا، چيزي نبوده كه موسي از تنهائي در آن بترسد و از خدا بخواهد هارون را شريكش كند، بلكه ترس او از تنهائي در تبليغ دين و ادارة امور در نجات دادن بني اسرائيل و ساير لوازم رسالت است. همچنانكه خود موسي "ع" فرمود: « **برادرم هارون زبانش از من فصيح تر است، او را با من بفرست تا مرا تصديق كند!** »

( **روايات صحيحي از طريق شيعه و سني وارد شده كه رسول خدا "ص" عين همين دعا را دربارة اميرالمؤمنين علي عليه السلام كرد، با اينكه علي عليه السلام پيغمبر نبود!** )

##### ذكر و تسبيح:

موسي"ع" عرض كرد: « **تا تو را بسيار تسبيح كنم و بسيار ذكر گويم!** »

ذكر و تسبيحي كه با وزارت هارون ارتباط داشته باشد، ذكر و تسبيح علني و در بين مردم است، نه در خلوت و نه در دل، زيرا ذكر و تسبيح در خلوت و در قلب هيچ ارتباطي با وزارت هارون ندارد.

مراد اين است كه آن دو در بين مردم و مجامع عمومي، و مجالس آنان، هروقت كه شركت كنند، ذكر خداي را بگويند، يعني مردم را به سوي ايمان دعوت كنند، و نيز او را تسبيح بگويند، يعني خداي را از شركاء منزه بدارند.

با اين بيان ذيل آيات با صدر آن مرتبط مي شود، گويا مي گويد: امر رسالت بس خطير است، و اين طاغوت و درباريانش، و نيز امتش مغرور عزت و سلطنت خود شده اند و شرك و وثنيت در دلهايشان ريشه دوانيده، ياد خدا را به كلي از دلهايشان برده، و علاوه بر آنها عزت فرعون و شوكت درباريانش چشم بني اسرائيل را پر كرده و دلهايشان را خيره ساخته و آن ها به كلي مرعوب سلطنت او شده اند، و در نتيجه آنها نيز از اين راه خداي را فراموش كرده اند، و تنها به ياد فرعونند، خلاصه، ياد فرعون ديگر جائي خالي در دلهايشان براي ياد خدا باقي نگذاشته است.

در نتيجه اين امر، يعني امر رسالت و دعوت، در پيروزي اش سخت محتاج به تنزيه تو از شرك و ذكرت به ربوبيت و الوهيت دارد تا در اثر كثرت اين دو، ياد تو در دلهايشان رخنه كرده و رفته رفته به خود آيند و ايمان بياورند. اين ذكر و تسبيح بسيار كاري نيست كه از من به تنهائي برآيد، پس هارون را وزيرم كن، و مرا با او تأئيد نموده و شريك در كارهايم قرار ده، تا به اتفاق او بسيار تسبيحت گوئيم و بسيار ذكرت بنمائيم، بلكه بدين وسيله امر دعوت موفقيتي به دست آورد، و سودي بخشد.

« وَ اِنَّكَ اَنتَ بِنا بِصيراً - **تو نسبت به من و برادرم بينا بوده اي!** »

يعني از روزي كه ما را آفريدي و خودت را به ما شناساندي مي دانستي كه ما لايزال با تسبيح و ذكر تو بندگيت مي كنيم و در اين بندگي ساعي و جدي هستيم. پس اگر او را وزير من قرار دهي و مرا با او كمك كني و شريك در امرم سازي، امر دعوت من تكميل مي شود و بسيار تسبيح و ذكرت مي گوئيم!

##### 7- قبول دعاهاي موسي:

خداي سبحان در پايان نقل دعاهاي موسي عليه السلام تذكر مي دهد كه همه دعاهاي موسي را اجابت فرموده است:

**« قالَ قَد اوُتَيتَ سَئُولُكَ يا موُسي !** **- اي موسي مطلوب خويش را يافتي** ! »

###### 

**مستند:آية42تا 48 سورة طه " اِذهَب اَنتَ وَ اَخوُكَ بِآياتي وَلا تَنِيا في ذِكري اِذهَبا اِلي فِرعوُنَ ...!"**

**الميزان ج27ص 23**

# صدور فرمان حركت رسالتي موسي"ع"

« **تو و برادرت معجزه هاي مرا ببريد!**

**و در كار يادكردن من سستي مكنيد!**

**به سوي فرعون رويد كه طغيان كرده است .**

**با او سخني نرم گوئيد!**

**شايد اندرز گيرد يا بترسد !** »

خداوند متعال دستور مي دهد موسي و برادرش با آيات او نزد فرعون روند. موسي"ع" در آن موقع داراي بيش از دو آيت نبود.

و از همين كه فرمود: « **با آيات من** » خود وعدة جميلي است كه به زودي در موقع لزوم با آيت ها و معجزه هاي ديگري تأئيدش خواهد كرد.

در اينجا خداوند هر دو را مخاطب قرار مي دهد (چون موسي درخواست كرده بود كه برادرش را در كار او شركت دهد،) و توصيه مي كند در گفتگو با فرعون از تندي و خشونت خودداري كنند، كه همين خويشتن داري از تندي واجب ترين آداب دعوت است.

##### ترس از مقابله با فرعون

موسي و هارون از تعجيل فرعون در عقوبت مي ترسيدند و ترس آنها از اين بود كه نگذارد دعوت تمام شود و مهلت ندهد معجزات اظهار گردد، و او در ظلم خود تعدي و از حد تجاوز نمايد، و با تشديد عذاب بني اسرائيل و جرئت بر ساحت مقدس ربوبي مقابله نمايد و اين بار كارهائي بكند كه تاكنون نمي كرده است.

خداي سبحان جوابشان مي دهد كه :

« لا تَخافا اِنَّني مَعَكُما اَسمَعُ وَ اَري !

- **نترسيد از فرط و طغيان فرعون،**

**كه من با شما حاضرم،**

**و آنچه بگويد مي شنوم،**

**و آنچه بكند مي بينم،**

**و شما را ياري مي كنم و تنهايتان نمي گذارم!** »

اين آيه درحقيقت تأميني است كه با وعدة نصرت به آن دو پيامبر مي دهد، يعني با حضور من، و ديدن و شنيدنم، ديگر جائي براي ترس شما نيست. خداوند در حقيقت آنها را به مراقبت و نصرت خود وعده مي دهد وگرنه صرف حاضر بودن و ديدن و شنيدن و آگهي به آنچه رخ مي دهد، باعث رفع ترس موسي و هارون نمي شود، چون خداي تعالي همه چيز را مي بيند و مي شنود و از هر چيزي آگاهي دارد.

###### 

**مستند:آية 103 تا126سورة اعراف " ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم موُسي بِآياتِنا اِلي فِرعوُنَ وَ مَلاَ ئِهِ ...."**

**الميزان ج27ص 237**

# موسي و فرعون

موسي عليه السلام سومين پيغمبر اولواالعزم و صاحب كتاب آسماني و سومين شريعت الهي است. دين توحيد با مبعوث شدن او پا به مرحلة تازه تري گذاشت، و بعد از دو مرحله اي كه در بعثت نوح و ابراهيم "ع" داشت، احكامش مفصل تر گرديد.

نام موسي عليه السلام بيش از همة انبياء در قرآن مجيد آمده است. وي به اسم در صد و سي و چند جا و در سي و اندي سورة قرآن نامبرده شده است. قرآن مجيد به ذكر تاريخ اين پيامبر اولواالعزم الهي توجهي بيش ازديگر پيامبران دارد. ( الميزان ج 20ص282)

برادر موسي "هارون" عليه السلام نيز مانند او از طرف خداي تعالي به پيامبري برگزيده شده بود كه همراه موسي عليه السلام براي دعوت فرعون و قوم او اقدام مي كرد و در تبليغ و مجاهده شريك نبوت موسي"ع" بود.

خداوند تعالي مي فرمايد:

« **به نزد فرعون برويد و بگوئيد كه ما (دونفر) فرستادة رب العالمين هستيم!** »(شعرا 15- الميزان ج 30 ص 96)

واما " فرعون" اسم پادشاه مصر نبوده است بلكه لقبي بوده مانند" خديو" كه مصري ها به طور كلي پادشاهان خود را بدان لقب مي خوانده اند. همچنانكه روميان پادشاهان خود را " قيصر" و ايرانيان " كسري" و چيني ها " فغفور" لقب مي دادند.

اما اين كه فرعون معاصر موسي عليه السلام و آن شخصي كه به دست موسي غرق شد كه بود قرآن تصريح نكرده است.

در اين آيات، قرآن مجيد شروع دعوت حضرت موسي بن عمران عليه السلام را بيان مي كند. جزئيات آمدن موسي "ع" به نزد فرعون، اعلام رسالت خود براي نجات بني اسرائيل، و موضوع دو معجزه اي كه در شب طور خداوند به او كرامت فرموده بود، قسمتي از اين آيات را تشكيل مي دهند.

##### انواع معجزات و تجهيزات موسي براي مقابله با فرعون

خداوند متعال معجزات زيادي به موسي عليه السلام كرامت فرموده بود. بعضي ها را در اوائل بعثت، از قبيل: انداختن عصا و اژدها شدن آن، بيرون كشيدن دست از گريبان و روشن شدن بين انگشتانش، و برخي ديگر را در مواقع ديگر مانند طوفان، ملخ، شپشه، وزغ و خون. قرآن مجيد براي هيچ پيغمبري به اندازة موسي عليه السلام معجزه نقل نكرده است.

##### مظالم فرعون و فرعونيان

قرآن مي فرمايد:

« **از پس پيامبران پيشين، موسي را با آيات خويش به سوي فرعون و بزرگان قوم او فرستاديم ولي دربارة آن ستم كردند، بنگر سرانجام مفسدين چگونه بود؟!** »

اينكه چگونه آنها به آيات الهي ظلم كردند، خداي تعالي خود در خلال داستان آن را بيان مي كند. البته مسلم است كه ظلم به هر چيزي به تناسب خود آن چيز است، و ظلم به آيات الهي همان تكذيب و انكار آن است. ذكر عاقبت فساد انگيزي به منظور عبرت گرفتن مردم است، تا بدانند اگر فرعونيان منقرض شدند، براي اين بود كه در زمين فساد مي كردند، و بني اسرائيل را خوار و ذليل و زيردست خود كرده بودند، لذا در كلامي كه خداوند از موسي نقل كرده كه از فرعون خواسته **- بني اسرائيل را با من بفرست! -** و همچنين در سورة طه اين چنين دارد - **دست از شكنجة بني اسرائيل بردار و آنان را رخصت ده تا با ما بيايند!**

##### اولين پيام موسي به فرعون

« **موسي گفت: اي فرعون! من رسول و فرستادة پروردگار جهانيانم!** »

با اين آيه و آيات بعدي شرح دعوت موسي آغاز مي شود:

نخست موسي"ع" خود را به رسالت معرفي كرده است، تا زمينه را براي بيان چيزهائي كه مأمور به ابلاغ آنهاست، فراهم سازد.

اگر از اسامي خداي تعالي، اسم« **رب العالمين** » را ذكر كرد براي اين بود كه مناسب ترين اسم خداي تعالي در مقابل بت پرستاني است كه براي هر قوم و براي هر شأني از شئون عالم و براي هر ناحيه اي از نواحي جهان، پروردگار جداگانه اي قائل بودند.

موسي در تأكيد صدق رسالتش گفت: بر من واجب است كه از ناحية خداي تعالي جز حق نگويم و در رسالتي كه به من داده، باطلي به او نسبت ندهم، و در خلال چيزهائي كه مأمور به ابلاغ آنم چيزي را كه مأمور نيستم، نگنجانم.

موسي اضافه كرد:

« **من براي شما معجزه اي از پروردگارتان آورده ام،**

**بنابراين بني اسرائيل را بامن بفرست!** »

فرعون عبارتي را بيان كرد كه نشان مي دهد معتقد به صدق موسي در اين كه آيه اي آورده، نبوده است، و گفت:

« **اگر معجزه اي آورده اي نشان بده!**

**ولي من گمان نمي كنم كه تو در دعوي خود راست بگوئي !** »

##### ارائه اولين معجزات

موسي عليه السلام در جواب فرعون عصاي خود را بينداخت كه در دم "**ثعبان مبين- اژدهائي بزرگ**" شد، و دست خويش از گريبان بيرون آورد كه به ديدة بينندگان سفيد مي نمود.

" **ثعبان مبين**" عبارتي است كه براي اژدهاي موسي در اين آيات به كار رفته است. ثعبان به معناي مار بزرگ است. در آيات ديگر، آنجا كه موسي در شب طور اين معجزه را دريافت مي كند، آن را " **جانّ**" خوانده كه در عرب به معناي مار كوچك است.

موقعيت دريافت معجزه در شب طور و موقعيت ارائة آن براي به زانو درآوردن فرعون، تنافي بين آيات را از بين برده است، چنانكه در جاي ديگر فرموده : " **پس ناگهان ماري شد و به راه افتاد!** "

معجزة بعدي موسي اين بود كه دست خويش از گريبان بيرون آورد و آن

به ديدة بينندگان سفيد مي نمود. گرچه از اخبار وارده در اين باب استفاده مي شود كه وقتي موسي به منظور اعجاز دست خويش را بيرون مي آورد، نوري به مانند نور آفتاب از بين انگشتانش مي درخشيد، ولكن از آيات قرآني بيش از اين استفاده نمي شود كه موسي دست به گريبان خود اندر كرده و وقتي بيرونش مي آورد، براي بينندگان سفيد و درخشنده بود، ولي بايد دانست كه اين درخشندگي و سفيدي بايد به حدي باشد كه براي بينندگان خارق العاده و معجزه به شمار آيد.

**مستند:آية 96 تا 99 سورة هود " وَلَقَد اَرسَلنا موُسي بِآياتِنا وَ سُلطانٍ مُبينٍ اِلي فِرعَونَ وَمَلاَئِهِ...."**

**الميزان ج20ص282**

# تحليلي برتجهيزموسي دراول مأموريت

اين آيات اشاره اي است به زماني كه موسي كليم"ع" از خداي متعال معجزاتي دريافت مي كند.

آيه اول تجهيز او را چنين بيان مي كند.

« **ما موسي را با آيات خود و دليل و برهان قاطعي فرستاديم،**

**به سوي فرعون و اشراف وابستة او،**

**ولي آنان از امر فرعون پيروي كردند،**

**در حالي كه امر فرعون داراي رشد نبود!** »

پيغمبران الهي برخي با معجزه و آيات الهي مبعوث شده اند، يعني قبل از اعزام به سوي قوم و مأموريت خود خداوند به آنها معجزه و آيات روشن عطا مي كند، و برخي را بنــا به درخواست قومشان معجزاتي مي بخشد.

آين آيات نشان مي دهد كه موسي عليه السلام با آيات و برهان روشني فرستاده شده بود. و واضح است كه مراد از اين " **آيات**" امور خارق العاده اي است كه به دست موسي"ع" جريان مي يافت و آن از تاريخ زندگي و دعوت او در قرآن كريم مشهود است.

عبارت " **سلطان**" يعني دليل و برهان قاطعي كه بر عقل و فهم مردم مسلط شود، اعم از معجزه يا دليل عقلي.

بعيد نيست مراد از فرستادن موسي با " **سلطان مبين**" اين باشد كه خدا او را بر اوضاع جاري بين او و آل فرعون مسلط ساخت.

فرعون چنان ديكتاتور سركشي بود كه هيچ كدام از رسولان غير از موسي عليه السلام گرفتار چنين كسي نشده بود، ولي خدا موسي را بر او پيروز ساخت و فرعون و لشكريانش را غرق كرد، و بني اسرائيل را به دست موسي نجات داد.

خداوند در دو مورد در قرآن كريم پشتيباني خود از موسي عليه السلام و تسلط و غلبة او بر دشمنانش را به او تذكر داده و سپس اورا به مأموريت خودفرستاده است.

اولي در آية 46 سوره طه آمده كه فرمود:

« **موسي و هارون گفتند: پروردگار ما !**

**ما مي ترسيم كه فرعون نسبت به ما افراط يا طغيان نمايد،**

**خدا فرمود: مترسيد! من با شمايم، مي شنوم و مي بينم !** »

بار دوم در آيه 68 سوره طه است كه مي فرمايد:

« **مترس ! كه محققاً تو برتري!** »

اين آيه و نظاير آن نشان مي دهد كه رسالت موسي عليه السلام مختص به قوم بني اسرائيل نبوده بلكه شامل آنها و ديگران نيز بوده است.

##### اشراف و درباريان فرعون و وضعيت فكري آنها

خداوند در آية زير وضعيت فكري و اجتماعي افراد عصر فرعون و طاغوتشان را نشان مي دهد و مي فرمايد كه :

«  **موسي را با آيات و تسلط واضح فرستاديم،**

**به سوي فرعون و اشراف وابستة او،**

**ولي آنان از امر فرعون اطاعت مي كردند،**

**در حالي كه امر فرعون داراي رشد نبود!** »

اينكه خداي تعالي رسالت موسي را نسبت مي دهد به فرعون و " مَلاَء" او، يعني اشراف و بزرگان قوم او كه دل هارا از هيبت خود پر كرده بودند و به همة قوم او نسبت نمي دهد، احتمالاً اشاره به آن است كه عامة مردم فقط پيرو و تابع بودند و رأئي جز رأي بزرگان خود نداشتند.

از زبان فرعون در جائي مي گويد:

« **من به شما جز آنچه خودم مي بينم، ارائه نمي كنم،**

**و جز به راه رشد راهنمائي تان نمي كنم!** » ( مؤمن29)

پس " **امر**" منطبق بر سنت و طريقه اي است كه وي پيش گرفته بود و بدان دستور مي داد و گوئي اين آيه در برابر آن گفتة فرعون قرار گرفته كه خدا فرعون را تكذيب مي كند و مي فرمايد:

« **وَما اَمرِ فِرعَونَ بِرَشيد- يعني امر فرعون رشد نداشت!** »

امر فرعون آن رشد را نداشت كه به حق هدايت كند و بلكه با گمراهي و جهالت همراه بود.

**مستند:آية 36تا42 سورة قصص " فَلَمّا جاءَ موُسي بِآياتِنا بَيِّناتٍ قالوُا ما هذا اِلاّ سِحرٌ مُفتَريً...!"**

**الميزان ج31ص55**

# اتهامات فرعون عليه موسي"ع"

قرآن مجيد آغاز دعوت رسالت موسي عليه السلام را چنين بيان ميكند:

« **پس چون موسي با معجزات روشن ما به سوي فرعونيان آمد، گفتند:**

**اين جز سحري كه به خدا بسته است، چيز ديگري نيست،**

**و ما از نياكان خود چنين چيزي نشنيده ايم!**

**موسي گفت:**

**پروردگار من به هدايتي كه از ناحية خود آورده داناتر است،**

**و بهتر مي داند كه خانة آخرت كه راست!**

**چه، ستمگران رستگار نمي شوند.**

**فرعون گفت:**

**اي بزرگان قوم! من غير از خودم معبودي براي شما نمي شناسم!**

**اي هامان! برايم از گل پخته آجر بساز،**

**و برجي درست كن!**

**باشد كه از معبود موسي اطلاع بيابم!**

**و من او را از دروغگويان مي دانم!**

**فرعون و لشكريانش در زمين بدون حق استكبار كردند،**

**و پنداشتند كه به سوي ما باز نمي گردند.**

**پس ما او و لشكريانش را گرفتيم و به دريا ريختيم!**

**پس بنگر كه عاقبت ستمگران چگونه بود!؟**

**ما آنان را پيشواياني كرديم كه مردم را به سوي آتش دعوت مي كردند،**

**و روز قيامت از آن مردم ياوري نخواهند يافت،**

**بعد از رفتنشان هم در دنيا لعنت و در قيامت زشتروئي نصيبشان كرديم !** »

فرعون كاري به معجزات موسي نداشت، بلكه او دعوت موسي را مورد هدف قرار داده و گفت:

**آنچه موسي آورده دين نوظهوري است كه از پدران گذشته و قدماي ما برايمان نقل نشده است كه وقتي از اوقات و در عصري از اعصار به آن معتقد شده باشند.**

موسي عليه السلام در پاسخ گفت:

**پروردگار من كه همان رب العالمين است و خلقت و امر به دست اوست، از شما داناتر است به كسي كه هدايتي مي آورد، و كسي كه موفق به دار آخرت مي شود، و همين پروردگار است كه مرا به عنوان رسول فرستاده تا هدايت برايتان بياورم - هدايتي كه همان دين توحيد است - و مرا وعده داده كه هركس به دينم بگرود دار عاقبت داشته باشد، و دليل بر اين دعوتم آيات بيناتي است كه از ناحية خود به من داده است!**

موسي عليه السلام به فرعون و قومش تعرض مي كند و گوشه مي زند و عاقبت الدار را از ايشان نفي مي كند براي اين كه آنان اساس سنت حيات را بر ظلم نهادند و معلوم است در چنين سنت و نظامي از عدالت اجتماعي خبري نيست، و چنين نظامي برخلاف فطرت انساني است، كه جزئي از نظام كون است، در نتيجه برخلاف نظام آفرينش نيز هست، ( و نظام آفرينش چنين اجتماعي را و سنت او را خرد و نابود خواهد كرد، پس چنين مردمي رستگار نمي شوند! )

فرعون شروع مي كند به گوشه زدن به موسي كه براي مردم دعوت حقه اي آورده اي و آن دعوت را با معجزاتي تأئيد كرده اي ولي آنچه تو به سوي آن دعوت مي كني براي ما ثابت نشده است، و همچنين خوارق عاداتي را كه آورده اي براي ما ثابت نشده است كه واقعاً از طرف خدا باشد، و اصولاً من خدائي غير از خودم سراغ ندارم كه مردم آن را بپرستند!

فرعون مطلب را در سياق و عباراتي حق بجانب آورده تا در دل مردم جاكند و مورد قبول قرار گيرد.

حاصل معنا اين است كه فرعون براي بزرگان قوم خود چنين اظهار كرد كه از آيات و معجزات موسي و دعوت او برايش روشن نشده كه معبودي در عالم هست كه رب همة عالميان باشد، و اصولاً اطلاع از معبودي غير خودش در عالم ندارد، و آنگاه به هامان دستور مي دهد كه برجي بسازد بلكه بر بالاي آن شده و از خدا و معبود موسي اطلاعي پيدا كند.

موسي الوهيت را تنها براي خداي تعالي اثبات مي كرد و از غير خدا نفي مي نمود، و فرعون درست بر عكس، الوهيت را براي خود اثبات و از خداي تعــــالي نــــفي مي كرد، و اما ساير الهه كه او وقومش آنها را مي پرستيدند، مورد تعرض نبودند، و لذا الوهيت را منحصر در خود كرد.

وقتي دستور ساخت برج براي مشاهدة خداي موسي را صادر كرد، (فرعون سعي كرد عبارت " **اله موسي** " را به كار ببرد،) ممكن بود مرادش اين بوده باشد كه برايش رصدخانه اي بسازند تا ستارگان را رصد بندي نموده و از اوضاع كواكب استنباط كند آيا رسولي مبعوث شده يا نه؟ ( تا با رسالت موسي تطبيق دهد و يا آنچه موسي دعوي مي كند حق است يا نه؟) زيرا در جاي ديگر قرآن كريم از او نقل مي كند كه گفت: « **اي هامان برايم برج بساز، باشد كه من آنچه از عوامل آسماني سبب حوادث روي زمين است اطلاع پيدا كنم و در نتيجه به اله موسي اطلاع يابم، چون من خيال مي كنم او دروغگوست!** » ( مؤمن 37)

سپس قرآن كريم با لحن توهين آميز از عاقبت كار فرعون و لشكريان او و هول انگيز بودن عذابي كه بر سر آنان مي آورد سخن مي گويد:

**« پس ما او و لشكريانش را گرفتيم و در دريا ريختيم...!**

**ما آنان را پيشواياني كرديم كه مردم را به سوي آتش دعوت مي كردند،**

**در روز قيامت از آن مردم ياوري نخواهند يافت،**

**بعد از رفتنشان هم در دنيا لعنت،**

**و در قيامت زشتروئي نصيبشان كرديم! »**

مستند:آية15تا 26 سورة نازعات " هَل اَتيكَ حَديثِ موُسي ...؟" الميزان ج40ص25

# تكذيب معجزات موسي و ادعاي الوهيت فرعون

اين آيات اشاره اي است به اجمالي از داستان موسي عليه السلام و فرستاده شدنش به سوي فرعون و اينكه فرعون دعوت آن جناب را رد نمود و خداي تعالي او را به نكال و عذاب دنيا و آخرت گرفتار ساخت.

اين آيات در عين حال مشركين مكه را كه منكر قيامت بودند و با اين انكار خود دعوت ديني اسلام را رد مي كردند، اندرز مي دهد و موعظه مي كند، ( چون بدون اعتقاد به معاد، تشريع دين معنا ندارد! ) و در عين حال تسليتي براي رسول الله "ص" و تهديدي براي آن كفار مي باشد.

در اين داستان علاوه بر همة آن نكات گذشته، استدلال بر وقوع قيامت و جزا نيز هست، چون هلاكت فرعون و لشكريانش با آن وضع هراسناك دليل روشني است بر حقيقت رسالت موسي "ع" از جانب خداي تعالي به سوي مردم، و اين رسالت از جانب خدا تمام نمي شود مگر با ربوبيت خداي تعالي نسبت به مردم، و اين برخلاف پندار غلطي است كه مشركين دارند و معتقدند خداي تعالي تنها خالق است و ربوبيتي براي مردم ندارد، و ارباب مردم كساني ديگرند و خدا رب آن ارباب است؟!

**« آيا گفتگوي موسي به تو رسيد؟**

**وقتي پروردگارش از وادي مقدس طوي ندايش داد:**

**- به سوي فرعون برو كه طغيان كرده است!**

**بگو: آيا مي خواهي پاك شوي؟**

**و من تو را به سوي پروردگارت هدايت كنم تا از او بهراسي؟**

**موسي معجزة بزرگتر را نشانش داد،**

**ولي او تكذيب و سرپيچي كرد،**

**و سپس برگشت تا عليه موسي تلاش كند،**

**جارچي فرستاد تا همه جمع شوند،**

**آنگاه گفت: من از اين خدايان كه داريم براي شما مفيدترم!**

**در نتيجة اين بلندپروازي، خداي تعالي او را به عذاب دنيا و آخرت بگرفت!**

**و در اين سرگذشت عبرتي است براي مآل انديشي كه از سوء عاقبت ترسان است ! »**

(ممكن است اين آيات اولين نوبتي باشد كه قرآن كريم داستان موسي را شرح داده است. و اگر هم در سورة مزمل كه قبل از اين سوره نازل شده، اشاره اي شده باشد، بسيار كوتاه و مجمل بوده است، كه بعداً در سوره هاي اعراف و طه و ديگر سوره ها تفصيل زيادي درباره تاريخ زندگي و دعوت موسي عليه السلام آمده است.)

در اين آيات اشاره به دعوت ربوبيتي كه فرعون براي خود قائل بوده كرده و مي فرمايد: فرعون گفت: اَنَ رَبُّكُم الاَعلي!

فرعون خود را رب الاعلا مي پنداشت. يعني از ساير ارباب كه مورد پرستش مصريان بودند، بلند مرتبه تر مي دانست.

بعيد نيست منظورش از اين بلوف، با اينكه خودش هم بت پرست بود، اين بوده كه بگويد: من از همة خدايان به شما نزديك ترم، براي اين كه ارزاق شما به دست من تأمين مي شود، و شئون زندگي و شرافت و آقائي تان به همت من حفظ مي شود، و ساير خدايان دستي از دور بر آتش دارند!

در پايان اين داستان مي فرمايد:

اِنَّ في ذالكَ لَعِبرَةً لِمَن يَخشي !

در اين حديث، يعني در داستان موسي عبرتي هست براي كسي كه خشيت داشته باشد، يعني داراي غريزة ترس از شقاوت و عذاب باشد، و انسان سالم چنين غريزه اي را دارد. پس در داستان موسي عبرتي است براي هركس كه انسان باشد و فطرت انساني اش را از دست نداده باشد!

مستند:آية10 تا 68 سورة شعرا " وَاِذ نادي رَبُّكَ موُسي اَن اَئتِ القوَمِ الظالِمينَ ...!"

الميزان ج30 ص 96

# فراز ديگري از آماده سازي موسي"ع"

صحنه هاي ديگري از تاريخ حيات موسي "ع" و شروع دعوت رسالت او و اعزامش به سوي فرعون در اين آيات بيان گرديده است:

« **و چون پروردگارت به موسي ندا داد كه سوي گروه ستمكاران برو!**

**گروه فرعون كه چرا نمي ترسند؟**

**گفت: پروردگارا ! من بيم آن دارم كه دروغگويم شمارند،**

**و حوصله ام سرآيد، در نتيجه زبانم روان نشود،**

**پس هارون را نيز پيغمبري ببخش !**

**فرعونيان خوني به گردن من دارند و بيم دارم كه مرا بكشند.**

**گفت: هرگز! آيه هاي مارا ببريد كه ما همراه شما شنوائيم!**

**نزد فرعون رويد و بگوئيد كه ما فرستادة پروردگار جهانيانيم،**

**بايد كه بني اسرائيل را با ما بفرستي !** »

در اين سوره داستانهائي از اقوام انبياء گذشته آورده، تا روشن شود كه قوم خاتم الانبياء "ص" نيز همان راه را مي روند كه قوم موسي و هارون و ابراهيم و نوح و هود و صالح و لوط و شعيب رفته بودند. و به زودي راه اينان نيز به همان سرنوشتي منتهي مي شود كه آن اقوام ديگر بدان مبتلا شدند، يعني بيشترشان ايمان نمي آورند و خدا ايشان را به عقوبت دنيوي و اخروي مي گيرد.

نقل داستان فوق براي اين است كه خاطر رسول الله "ص" تسلي يابد و حوصله اش از تكذيب قومش سر نرود، و بداند كه تكذيب قوم او امري تازه و نوظهور نيست بلكه همة اقوام انبياء گذشته نيز همين رفتار را داشتند. رسول الله "ص" نبايد از قوم خود انتظاري جز آنچه امت هاي گذشته در مقابل انبياء خود داشتند، داشته باشد. و درضمن، قوم آن جناب را هم تهديد مي كند به سرنوشتي كه امت هاي گذشته به خاطر تكذيب پيغمبرشان دچار شدند.

##### اولين برخورد فرعون با دعوت موسي

وقتي فرعون متـــوجه سخنان موسي و هارون "ع" مي شود و سخنان آن دو را مي شنود موسي را مي شناسد و خطاب را متوجه او به تنهائي مي كند و مي گويد:

« **آيا تو نبودي كه ما در زمان كودكي تربيتت كرديم؟** »

مقصودش از اين سخن اعتراض بر موسي بود، از جهت ادعائي كه موسي كرد، و خلاصه منظورش اين بود كه تو خيال كرده اي نمي شناسيمت؟ مگر تو همان نبودي كه ما در آغوش خود بزرگت كرديم؟ در حالي كه كودك بودي، و سالها از عمرت را در ميان ما به سر بردي؟ ما اسم و رسم تو را مي شناسيم و هيچ خاطره اي از تو را و از احوال تو را فراموش نكرده ايم، آن وقت چطور شد كه ناگهان رسول شدي ؟ تو كجا و رسالت كجا؟ با اين كه اصل و فرع تو را مي شناسيم!

فرعون اعتراض خود را ادامه داد كه اي موسي تو آن بودي كه با كشتن مردي از دودمان من( آن مرد قبطي) كفران نعمت من كردي، با اين كه تو عبدي از عبيد من يعني از بني اسرائيل بودي! آن وقت با اين سوابق سوئي كه داري دعوي رسالت هم مي كني؟

موسي عليه السلام جواب داد: - اگر من آن روز آن عمل را كردم در حالي كردم كه به خاطرجهل گمراه بودم، و مصلحت كار را نمي دانستم، يك نفر بني اسرائيلي مرا به ياري طلبيد و من او را ياري كردم و هرگز احتمال نمي دادم كه اين ياري او به كشته شدن مرد قبطي مي انجامد، و عاقبت وخيمي به بار مي آورد، و مرا ناگزير مي كند كه از مصر بيرون شده و به مدين بگريزم و سالها از وطن دور شوم!

##### حكم هاي اعطا شده به موسي"ع"

موسي عليه السلام در ادامة جواب فرعون به موقعيت تازه خود اشاره مي كند و مي فرمايد:

**چون از شما بيم داشتم از دستتان گريختم و پروردگارم مرا حكم داد و از پيغمبرانم كرد!**

**مگر اين نعمتي است كه منت آن به من مي نهي كه پسران اسرائيل را به بردگي گرفته اي؟**

موسي عليه السلام به حكمي كه خداوند به او داده بود و پيغمبرش كرده بود اشاره مي كند كه بعد از قتل مرد قبطي به او داده شده است.

به موسي عليه السلام در چند نوبت و چند مرتبه حكم داده شده بود كه بعضي از مراتب آن مافوق بعضي ديگر بوده است: حكمي قبل از كشتن مرد قبطي، و حكمي ديگر بعد از فرار، و قبل از مراجعتش به مصر، و حكمي ديگر بعد از غرق فرعون، و در هر بار مرتبه اي از حكم به او داده بودند، تا آن كه با نزول تورات حكمت را برايش تمام كردند.

##### رب العالمين كيست؟

بعد از آن كه فرعون دربارة رسالت موسي"ع" سخن گفت، و در رسالتش خرده گرفت، و موسي پاسخ خرده گيري او را بداد ناگزير اشكال را متوجه مرسل و فرستندة او كرد، كه چه كسي تو را فرستاده است؟

موسي در پاسخ گفت:

**مرا " رب العالمين" فرستاده است!**

فرعون دوباره بر مي گردد و از او توضيح مي خواهد كه **رب العالمين** چيست؟

اين استيضاح تا آخر آية هفتم ادامه دارد زيرا فرعون وثني مذهب بود و در برابر يك وثني مذهب كلمة **رب العالمين** كلامي بي معناست و با اصول مذهب آنان هيچ مفهومي ندارد، چون اگر منظور از اين كلمه يكي از مقدسات آنان باشد كه هيچ يك از آنها **رب العالمين** نيست بلكه فقط رب عالمِ خودش است كه مسئول تدبير و مباشر در تصرف آن است، مانند عالم آسمان و عالم زمين و امثال آن. و اگر منظور از اين كلمه خداي سبحان باشد كه باز او در مذهب آنان **رب العالمين** نيست و اصلاً با عالميان سروكار ندارد، زيرا در پندار آنها عالم واگذار به ديگران شده است، و خداي سبحان رب آن ديگران و يا بگو رب الارباب و اله تنها عالم آلهه است.

پس در عبارت فوق " وَما رَبُّ العالَمينَ " فرعون از موسي"ع" از حقيقت "رب العالمين" مي پرسد، چون فرعون وثني مذهب بود و خود بت مي پرستيد و در عين حال دعوي الوهيت هم داشت.

در اعتقاد وثني ها منافاتي بين رب العالمين و مربوب بودن يك نفر نيست، و ممكن است شخص واحدي مانند فرعون مثلاً از يك سو خودش رب ساير مردم باشد و از سوي ديگر مربوب ربي ديگر بوده باشد. اصولاً رب هاي وثني ها مربوب ربي ديگرند، كه او خداي سبحان است كه رب الارباب است.

در اعتقاد وثني ها، پادشاهي عبارت است از ظهور و جلوه اي از لاهوت در نفس بعضي از افراد بشر يعني پادشاه، كه آن ظهور عبارت است از تسلط بر مردم، و نفــــوذ حكـــم، و به همين جهت پادشـــاهان را مي پرستيدند، همان طور كه ارباب بت ها را، و نيز رؤساي خانواده ها را در خانه مي پرستيدند. فرعون يكي از همين وثني ها بود كه الهه اي مي پرستيد، و چون خودش پادشاه قبطيان بود قومش او را مانند ساير آلــــهه مي پرستيدند.

اين فرعون با چنين وصفي وقتي از موسي و هارون شنيد كه مي گويند:

**اِنّا رَسوُلُ رَبِّ العالَمينَ**

تعجب كرد و پرسيد: " رب العالمين چيست؟ " و موسي جواب داد:

**رَبِّ السَّماواتِ وَالاَرضِ وَ ما بَينَهُما ...!**

**رب العالمين** همان رب آسمان ها و زمين و آن چه بين آن دو است، مي باشد، كه تدبير موجود در آنها به خاطر اينكه تدبيري است متصل و واحد و مربوط به هم، دلالت دارد بر اين كه مدبر و رب آن نيز واحد است و اين همان عقيده اي است كه اهل يقين و آنهائي كه غير اعتقادات يقيني و حاصل از برهان و وجدان را نمي پذيرند، بدان معتقدند **... اِن كُنتُم مُو قِنينَ !**

"**رب العالمين**" همان رب واحدي است كه تدبير واحد عالم بر او دلالت دارد، و اين دلالت يقيني است كه وجدان اهل يقين آن را درك مي كند، اهل يقيني كه جز با برهان و وجدان سروكاري ندارند.

"**رب العالمين**" كسي است كه اهل يقين وقتي به آسمانها و زمين و مابين آن دو مي نگرند و نظام واحد در آنها را مي بينند به وي و به ربوبيتش نسبت به همة آنها يقين پيدا مي كنند.

موسي عليه السلام در پاسخ فرعون، وي را در آن چه پرسيد به چيزي حــــواله داد كه اهل يقين مي توانند تصورش كنند، چون به وجودش يقين دارند.

( خلاصه اينكه موسي عليه السلام فرمود: اگر مي خواهي **رب العالمين** را تصور كني و بداني كه چيست و كيست، بايد اهل يقين شوي ! )

خداي تعالي به وجهي قابل درك، و به تصور صحيحي قابل تصور است، هرچند كه به حقيقت و كنه اش قابل درك نيست، و محال است احاطة علمي به وي يافت!

موسي عليه السلام از لحاظ ديگر برهاني بر توحيد ربوبيت كه آن را از وحدت تدبير گرفته بود، اقامه كرد، چون در قبال وثني ها بايد همين مسئلة توحيد ربوبيت اثبات شود، زيرا آن ها قائل به توحيد ذات هستند ولي در ربوبيت خدا شريك قائل شده اند.

در مجلس فرعون چه گذشت؟

« **- آيا گوش نمي دهيد به اين موسي كه چه مي گويد؟** »

فرعون با اين عبارت مي خواهد حاضران در مجلس نيز خوب گوش بدهند، و مانند او تعجب كنند كه موسي دعوي رسالت از طرف **رب العالمين** مي كند، و وقتي مي پرسم كه رب العالمين چيست، همان سخن اولش را تكرار مي كند!

اين عكس العملي كه فرعون بروز داد، نقشه اي بود كه بر روي حق پرده بپوشاند، چون از كلام موسي "ع" حق برايش روشن شده بود، زيرا موسي گفت تمامي عالم دلالت دارد بر يك تدبير، كه اهل يقين آن را مشاهده مي كنند، و اين وحدت تدبير دلالت دارد بر اين كه ربي و مدبري واحد دارد، و اين رب واحد همان **رب العالمين** است، كه از من سؤال كردي !

ولي فرعون به منظور اين كه موسي"ع" را به اصطلاح هو كند گفتار او را ا ين طور تفسير كرد كه وي مي گويد: **من رسول رب العالمينم**! و چون از او مي پرسم **رب العالمين** چيست؟ جوابم مي دهد كه او **رب العالمين** است.

موسي عليه السلام وقتي ديد كه فرعون دارد مغالطــــــه مي كند و امر را بر حاضرين مجلس مشتبه مي سازد، براي اين كه نقشة فرعون را خنثي كند، صريح تر جواب داد و اين بار گفت:

« - **رب العالمين، همان رب شما، و رب پدران گذشتة شماست!** »

حاصل مغالطة فرعون اين بود كه موسي جوابي به من نداد، تنها عبارت "**رب العالمين**" را عوض كرد، لذا موسي اين بار به طور صريح فرمود كه"**رب العالمين**" همان رب عالم انسانيت عصر حاضر و عالم انسانيت اعصار گذشته است، و با اين بيان حيله و نقشة فرعون خنثي شد. زيرا فرعون نمي خواست از حريم ارباب دفاع كند بلكه در حقيقت مي خواست از ربوبيت خود دفاع كند، و اين حيله را به كار برد تا تعلق ربوبيت خدا نسبت به خود را باطل كند و بگويد دامنة ربوبيت خدا مرا نمي گيرد، چون خدا **رب العالمين** نيست بلكه رب رب هاست، وهر الهي هم رب عالم خودش است، پس ديگر **رب العالمين** چه معنائي دراد؟ و موسي در پاسخش اثبات كرد كه در عالم هستي جز يك رب وجود ندارد و در نتيجه **رب العالمين** رب شما هم هست و او مرا نزد شما فرستاده است!

فرعون از در هوچي گري و مسخره در آمد و به حاضران گفت:

« - **اي مردم اين رسولتان كه به سوي شما فرستاده شده، ديوانه است!** »

در اينجا رسالت موسي"ع" را به حاضرين نسبت داد و خواست بگويد شأن من اجل از آن است كه رسولي نزد من فرستاده شود، و در آخر هم نسبت ديوانگي به موسي"ع" داد كه چرا گفت: « **پروردگار شما و پدران گذشتة شما،** » اينكه دارد فقط همان حرف اول خود را تفسير ميكند؟

موسي بار ديگر اضافه كرد:

« **پروردگار مشرق و مغرب و هرچه ميان آندوست، اگر تعقل كنيد!** »

در اين پاسخ موسي "ع" اشاره كرد به اين كه تو و حاضرين در مجلست از نعمت عقل محروميد و درك و فهم نداريد و گرنه اگر فهم مي داشتيد پاسخ اول مرا مي فهميديد. موسي"ع" در اين بيان روشن تر فرمود همان برهان اولي را كه اشاره به طلوع و غروب است و تدبير بين آن دو براي همه روشن است.

##### تهديد فرعون به زنداني كردن موسي

فرعون عاجز از برهان موسي"ع" اورا شروع به تهديد كرد كه اگر بار ديگر از ربوبيت **رب العالمين** و رسالت خودت از جانب او سخن گوئي تورا به زندان خواهم انداخت! ( **و اين رسم همة جاهلان تاريخ است كه وقتي حرف حسابي نداشته باشند، متوسل به زور مي شوند و تهديد مي كنند! )**

فرعون گفت: « **اگر الهي غير از من بگيري ترا به زندان خواهم انداخت!** » گويا آن زمان مجازات هركس كه منكر الوهيت فرعون مي شد زندان بوده است.

موسي در پاسخ گفت:

**مرا از زندانيان مي كني هرچند كه من چيزي ارائه دهم كه راستگوئي و صدق دعوي رسالتم را روشن سازد؟**

فرعون گفت:

**اگر دعوي مي كني كه چيزي بيانگر صدق دعوي توست،**

**بياور آن را اگر راست مي گوئي !**

##### ظهور معجزات موسي"ع" در مجلس فرعون

« **موسي عصاي خود را بينداخت و در دم اژدهائي هويدا گشت،**

**و دست خويش بيرون آورد، همه ديدند كه سفيد و روشن بود!** »

اين دو آيت دو معجزه اي است كه خداي تعالي در شب طور به موسي داد.

فرعون وقتي اين دو آيت را ديد فهميد كه چاره اي ندارد لاجرم متوسل به تهمت شد و آن جناب را " ساحري دانا " خطاب كرد كه با سحر خود مي خواهد فرعونيان را از سرزمين شان بيرون كند. با اين حيله خواست مردم را عليه موسي بشوراند.

سپس فرعون رو به بزرگان قبط كرد و گفت: **نظر شما چيست**؟

گفتند: موسي و برادرش را مهلت بده و آنان را سياست و شكنجه مكن و بفرست ساحران را جمع كنند تا با سحر خود عليه سحر موسي معارضه كنند.

يوم زينت، ميعاد موسي با ساحران فرعون

موسي"ع" و فرعون توافق كردند كه روز "**زينت**" براي مسابقة سِحر معين شود. آن روز، فرعون مردم را كه جمع شده بودند، خطاب كرد و گفت:

**آيا شما گرد آمده ايد تا اگر ساحران بر موسي و برادرش غلبه كنند و برتري يابند ما از ساحران تبعيت كنيم؟**

منظور فرعون از اين كه گفت ساحران را تبعيت كنيم پيروي دين آن هاست كه همانا پرستش فرعون است، البته اين را صريحاً نگفت كه پيروي موسي نكنيد، ولي هدفش اين بود كه موسي را پيروي نكنند.

ساحران وقتي گردآمدند به فرعون گفتند: **اگر ما غلبه يابيم آيا پاداشي خواهيم داشت**؟ فرعون جواب داد: **بلي! شما از مقربان خواهيد شد!**

موسي به ايشان گفت: - **هرچه افكندني هست بيفكنيد!**

پس آنها ريسمانها و عصاهاي خويش را بيفكندند و گفتند:

**- به عزت فرعون سوگند ما غلبه يافتگانيم!**

پس موسي عصاي خويش بيفكند و آن چه را ساخته بودند بلعيدن گرفت.

جادو پيشگان سجده كنان خاكسار شدند و گفتند:

**- به پروردگار جهانيان ايمان آورديم،**

**كه پروردگار موسي و هارون نيز هست!**

آن چه كه ساحران از موسي ديدند و معجزات واقعي اورا مشاهده كردند آن قدر دهشت زده و مبهوت شدند كه نتوانستند جلوي خود را بگيرند و بي اختيار به سجده افتادند و خداي سبحان را سجده كردند. ( آية مباركه اين مطلب را مي رساند كه آنها به خاك افتادند، و اين دليلي است بر شگفت و بي اختياري آنها كه گوئي ديگران ايشان را مانند يك موجود بي جان به زمين ريختند! )

و با ذكر عبارت « **ايمان آورديم به پروردگار موسي و هارون!** » علاوه بر اقرار به توحيد، اعتراف به رسالت موسي و هارون نيز كردند، و با ذكر عبارت " **ايمان آورديم به رب العالمين،** " اعتراف به **رب العالمين** بودن خدا كردند كه جز با توحيد خدا و انكار الوهيت آلهه تمام نمي شود!

فرعون از سر خشم گفت:

**- چرا بدون اجازة من به وي ايمان آورديد؟**

فرعون بهتان ديگري به موسي زد وگفت:

**- حتماً اين موسي، بزرگ شما ساحران است كه جادو تعليمتان داده است!**

**به زودي خواهيد دانست!**

**من دست و پاهايتان را به عكس يكديگر قطع مي كنم،**

**و همگي تان را بر دار مي آويزم!**

ساحران جواب دادند:

**- اين كه تو مارا به دار بياويزي، ضرري براي ما ندارد، زيرا ما در مقابل اين عذابي كه ما را بدان تهديد مي كني صبر مي كنيم، و به سوي پروردگار خود باز مي گرديم، كه عالي ترين بازگشت هاست!**

**ما نه تنها از مرگ و كشته شدن باك نداريم بلكه مشتاق آن نيز هستيم تا پروردگار خود را ديدار كنيم، چرا؟ زيرا با مردن و كشته شدن به سوي پروردگار خود بر مي گرديم، و از اين برگشتن هم خوفي نداريم، چرا؟ براي اين كه ما اميدواريم پروردگارمان خطاهاي مارا بيامرزد! چرا اميدواريم؟ براي اين كه ما اولين كسي هستيم كه به موسي و هارون فرستادگان پروردگارمان ايمان آورديم!**

( اين تعليل بسيار صحيحي است زيرا هيچ عقل سليمي در آن شك نمي كند كه اگر خداي سبحان بنا داشته باشد مؤمني را به علت اين كه به رحمت و مغفرت او ايمان دارد بيامرزد قطعاً رحمت و مغفرت او اولين كسي را كه فتح باب ايمان كرده، و راه را براي ديگران هموار ساخته، وا نمي گذارد! )

مستند:آية21تا25 سورة مؤمن"وَلَقَد اَرسَلنا موُسي بِآياتِنا وَ سُلطانٍ مُبينٍ اِلي فِرعَونَ وَ هامانَ وقارونَ ...."

الميزان ج34 ص 200

# نقش چهره هاي ديگر در مبارزات موسي"ع"

از آيه 21 سورة مؤمن فراز ديگري از مبارزات موسي عليه السلام شروع مي شود كه در آن به نقش چند فرد ديگر در اين كشاكش اشاره مي شود. زمان اين مخاصمات روزهاي اول اعلام نبوت و دعوت آن حضرت است و قرآن كريم از آنها چنين ياد مي كند:

**« موسي را با آيات خود و سلطان مبين،**

**به سوي فرعون و هامان و قارون گسيل داشتيم...! »**

در مقدمة اين فرازها اشاره اي به معجزات و خوارق عاداتي شده كه موسي"ع" با آن ها به سوي فرعون اعزام شد، از قبيل: عصا و يد بيضا و غير آن دو، و همچنين به **سلطان مبين** كه سلطه الهي است كه خدا به وسيلة آن موسي "ع" را تأئيد كرد و به وسيلة آن جلو فرعون را از كشتن موسي و خاموش كردن نور او گرفت.

اينجا از بين همة دو امت قبطي و سبطي، فقط نام سه نفر " فرعون، هامان و قارون" را برده و نشان داده كه تمامي فتنه ها و فسادها به اين سه جرثومه فساد منتهي مي شده است.

"فرعون" كه نام جبار و ديكتاتور نژاد قبط و پادشاه ايشان است.

" هامان" نام وزير اوست.

" قارون" نيز نام يكي از طاغيان بني اسرائيل است كه داراي خزائني مملو از پول بوده است.

موسي "ع" براي آنان حق را آورده بود و جا داشت حق را بپذيرند، به خاطر همين كه " **حق**" است، ونيز به خاطر اين كه آن چه آورده بود از ناحية خداي تعالي بود، بدين جهت نيز لازم بود آن را قبول كنند و رد نكنند ولي در عوض كيد كردند و آنچه كه گفتند بدين منظور گفتند كه كسي به موسي ايمان نياورد، اما خداي عزيز كيد ايشان را بي نتيجه و خنثي ساخت و نگذاشت آن كيد به گروندگان به موسي اصابت كند.

**« آنها گفتند: وي ساحري است دروغ پرداز!**

**و چون حق را از ناحية ما آورد، گفتند:**

**فرزندان هركس كه طرفدار اوست، به قتل برسانيد،**

**و زنان شان را نگه داريد!**

**ولي كيد و نقشه هاي فرعون كيدي كور و نقشه اي بر آب بود! »**

سياق اين آيات دلالت دارد بر اين كه يكي از گويندگان اين حرف " قارون" بوده كه خود از بني اسرائيل بوده است. اشكال هم ندارد، چون فرمان به كشتن پسران بني اسرائيل و زنده نگهداشتن دختران از ناحية فرعونيان و قبل از دعوت موسي عليه السلام بوده است و اين فرمان در اين آيه كه گفتيم قارون هم در آن شريك بوده، بعد از دعوت موسي و در خصوص فرزندان مؤمنين به او بوده است، و هيچ مانعي ندارد كه قارون هم در اين فرمان با فرعونيان موافقت كرده باشد، چون او با موسي و مؤمنين عداوت مي ورزيد.

در اينكه فرمود: "**مؤمنين طرفدار موسي**" اشاره است به اينكه گروندگان به موسي از آن جناب پشتيباني هم مي كردند و در دعوتش كمك مي نمودند.

فرعون گفت:

**مانع من نشويد، بگذاريد موسي را بكشم!**

اين خطابي است كه فرعون به درباريان خود كرد و در آن اين دلالت هست كه در برابرش مردمي بودند كه با كشتن موسي مخالفت مي كردند و به او مي گفتند:

**- اورا مكش! و دست از او بردار!**

فرعون از در تكبر و طغيان مي گويد:

**- بگذاريد من موسي را بكشم، آن وقت او پروردگارش را بخواند، تا اگر توانست از دست من نجاتش دهد و از قتل خلاصش كند!؟**

اين تصميم خود را توجيه مي كند به اين كه من از موسي بر شما نگرانم كه مبادا دين و دنياي شما را تباه سازد، يعني از پرستش بت ها به سوي پرستش خداي يگانه بكشاند و از طرف ديگر پيروانش زياد شود و به آساني سر از اطاعت برتابد و كار به جنگ بكشد و امنيت از بين برود.

موسي عليه السلام در مقابل او مي گويد:

« **من به پروردگارخود و پروردگار شما پناه مي برم از هر متكبري كه به روز جزا و حساب ايمان ندارد! »**

موسي در مقابل تهديد فرعون چنين او را تهديد مي كند كه به پروردگارش پناه مي برد! موسي پروردگار خود را كه فرعون به او اختصاص داده بود و گفته بود كه موسي را بكشم تا به بينم پروردگارش چگونه نجاتش مي دهد؟ پروردگار خود و پروردگار آنها ناميد و فهماند كه همانگونه كه خداي تعالي پروردگار من است، پروردگار شما نيز هست، و همان طور كه حكمش در من روان است، در شما نيز روان است، پس چون چنين است مي تواند پناهنده خود را از شر شما حفظ كند همچنانكه تاكنون حفظ فرموده است.

**مستند:آية26تا54 سورة مؤمن "وَقالَ رَجُلٌ مُؤمِنٌ مِن آلِ فِرعَونَ يَكتُمُ ايمانَهُ ...!"**

**الميزان ج34 ص 200**

# نقش مؤمن آل فرعون

يكي ديگر از چهره هاي موثر در مناظرات روزهاي اوليه حضرت موسي در جلسات دربار فرعون فردي تحت عنوان  **مؤمن آل فرعون** است . دخالت چنين فردي را قرآن كريم به شرح زير بيان مي كند:

« **مردي از آل فرعون كه ايمان خود را پنهان مي داشت، گفت:**

**آيا مردي را مي كشيد كه مي گويد: پروردگار من الله است!؟**

**با اينكه از ناحية پروردگارتان آياتي روشن آورده است؟**

**گيرم كه دروغگو باشد، گناه دروغش به عهدة خود اوست،**

**ولي اگر راست بگويد، حد اقل بعضي از آن وعده ها به شما نيز خواهد رسيد!**

**به درستي، خدا كسي را كه اسرافگر و دروغگو باشد، نمي آمرزد!**

**اي قوم من! امروز سلطه و قدرت به دست شماست، و در زمين نيرومند هستيد،**

**ولي اگر فردا عذابي از ناحية خدا بيايد چه كسي ما را ياري خواهد كرد؟**»

از ظاهر سياق آيات بر مي آيد كه مؤمن آل فرعون از دودمان خود فرعون، يعني از نژاد قبطيان بوده است. و نيز از خواص دربار وي بوده، ولي كسي از ايمان دروني او خبردار نشده است، زيرا او در پنهان داشتن ايمانش سعي و تقيه مي كرده است.

فرعون در پاسخ گفت:

**من شما را جز به طريق صواب و مطابق واقع راهنمائي نمي كنم!**

منظورش اين بوده كه بگويد: خودم بدانچه مردم را به سويش راهنمائي مي كنم يقين دارم و آن طريقه علاوه بر اين كه برايم يقين است، با واقع هم مطابق است. اين سخن از فرعون يك فريبكاري و زرنگي عجيبي است!

مؤمن آل فرعون مجدداً رو به مردم كرد و گفت:

« **- اي قوم و قبيلة من!**

**به راستي، من از همان عذاب مي ترسم بر شما، كه بر سر اقوام گذشته آمد!**

**من از روزي مي ترسم كه مانند يك عادت هميشگي بر اقوام گذشته يكي پس از ديگري گذشت،**

**به خاطر اين كه كفر ورزيدند و پيامبران خود را تكذيب كردند،**

**مثل سنتي از عذاب، كه در قوم نوح و عاد و ثمود و اقوام بعد از ايشان جريان يافت،**

**و خدا هرگز ارادة ظلم نسبت به بندگان ندارد!**

**اي قوم من !**

**من بر شما مي ترسم از روز قيامت!**

**روزي كه بانگ و فرياد مردم از هر سو بلند مي شود،**

**روزي كه از عذاب پا به فرار مي گذاريد،**

**ولي از ناحية خدا هيچ حافظي نداريد،**

**و كسي را كه خدا گمراهش كند ديگر هيچ راهنما نخواهد داشت!** »

##### اشاره مؤمن آل فرعون به سلطنت حضرت يوسف در مصر

مؤمن آل فرعون بعد از آنكه گفت خدا ايشان را گمراه كرده و ديگر راهنمائي ندارند، به عنوان شاهد داستان پيامبر ديگري كه در مصر مبعوث شد، و رفتاري كه مصريان با او داشتند، يعني حضرت يوسف عليه السلام را، ذكر مي كند كه مادام كه در ميان آنان بود در نبوتش شك مي كردند، و بعد از آن هم كه از دنيا رفت گفتند كه ديگر پيامبري بعد او نيست:

« **سوگند مي خورم كه يوسف هم قبل از اين به سوي شما مصريان آمد،**

**و آيات بيّناتي آورد، آياتي كه ديگر هيچ شكي در رسالتش براي كسي باقي نمي گذاشت،**

**ولي تا زنده بود شما همواره دربارة دعوت او در شك بوديد،**

**و همين كه از دنيا رفت، گفتيد:**

**- ديگر بعداز يوسف خداي سبحان رسولي مبعوث نمي كند،**

**و با اين سخن، گفتار خود را نقض كرديد، و هيچ پروائي هم نكرديد! »**

##### قصد صعود فرعون به آسمان

در اثناي بگومگوي فرعون با مؤمن آل فرعون، و بعد از منصرف شدنش از كشتن موسي، فرعون به وزير خود هامان دستور مي دهد تا بناي بلندي برايش بسازد تا به وسيلة آن از خداي موسي اطلاعي به دست آورد.

فرعون دليل اين دستورش را " دسترسي به اسباب سماوات" ذكر مي كند و گويا مي گويد: اگر به تو دستور مي دهم براي من برج بلندي بسازي علتش اين است كه اميدوارم به وسيلة آن و با صعود بر بالاي آن به اسبابي دست يابم. و آنگاه خودش اسباب را تفسير كرده به اسباب سماوات، و بر آن متفرع كرده كه به اسباب آسمانها دست يابم تا آن كه بر خداي موسي مشرف شوم!

گويا خواسته بگويد: آن اله كه اين مرد( مؤمن آل فرعون) به سوي آن دعوت مي كند و موسي هم به سوي آن مي خواند، در زمين نيست، و چون در زمين به غير از من اله ديگري وجود ندارد، پس اگر باشد لابد در آسمان است، پس برايم صرحي بساز، باشد كه من با صعود بر بالاي آن به اسباب آسماني كه نهاني هاي آسمان را كشف مي كند، دست يابم، و از راه آن اسباب كشف كنم كه خداي موسي كجاست، چون من او را دروغگو مي پندارم!

**وَ كَذالِكَ زَيَّنَ لِفِرعَونَ سوُءِ عَمَلِهِ وَ صَدَّ عَنِ السَّبيلَ**

از سياق بر مي آيد اين آيه به منزلة يك قاعده و ضابطة كلي باشد و بفهماند كه چرا فرعون در مقابل حقي كه موسي وي را به سوي آن مي خواند، اين طور دست و پا مي زد؟

براي اين كه شيطان عمل زشت او را در نظرش زيبا جلوه داده بود، و او را از راه رشاد بازداشته بود، لاجرم احساس كرد كه در بن بستي قرار گرفته است، لذا با اباطيل خود در برابر آن مجادله كرد، و دست به اين گونه كارهاي ناشايست و نقشه هاي سفيهانه زد، تا شايد حق را از بين ببرد.

ولي آية شريفه در ادامه مي فرمايد:

**- كيد فرعون جز به سوي هلاكت و بي نتيجه گي ره نمي برد!**

دعوت مردم به وسيله مؤمن آل فرعون

بار ديگر مؤمن آل فرعون قوم خود را مخاطب قرارداد و ايشان را به پيروي از خود دعوت كرد:

**« اي قوم من! مرا پيروي كنيد تا شما را به راه رشد هدايت كنم!**

**اي قوم من! اين زندگي دنيا سرگرمي بي ارزشي است،**

**و خانة آخرت خانة قرار و دائمي است!**

**كسي كه عمل زشت كند تنها كيفري مثل آن خواهد داشت،**

**ولي كسي كه عمل صالح انجام دهد، چه مرد و چه زن، به شرطي كه ايمان داشته باشد، چنين كساني داخل بهشت مي شوند،**

**و در آن بي حساب روزي داده خواهند شد.**

**اي قوم من!**

**چه مي شود مرا كه شما را به سوي نجات مي خوانم،**

**در عوض شما مرا به سوي آتش دعوت مي كنيد!**

**مرا مي خوانيد كه به خدا كفر ورزم، و برايش شريك قائل شوم،**

**كه هيچ دليلي بر شرك او ندارم،**

**و من شما را به سوي خداي عزيز آمرزنده دعوت مي كنم!**

**آري، اين حقيقتي است كه آن چه شما مرا به سويش مي خوانيد نه در دنيا دعوتي دارد و نه در آخرت،**

**و محقق است كه بازگشت همة ما به سوي خداست!**

**و محققاً تنها اسرافگران اهل آتشند!**

**پس به زودي متوجه آنچه به شما مي گويم خواهيد شد،**

**ومن امر خود را به خدا واگذار مي كنم،**

**كه خدا داناي به بندگان است!** »

در اين گفتار مؤمن آل فرعون گفت: « **اي قوم، زندگي اين دنيا متاعي بيش نيست، و آخرت همانا دار قرار ابدي است!** » و اين مهم ترين سندي است كه مؤمن آل فرعون سلوك سبيل رشاد را به آن مستند كرده است، و تدين به دين حقي است كه در هيچ حالي آدمي از آن بي نياز نيست، و آن عبارت است از اين عقيده كه آدمي بعد از زندگي ناپايدار دنيا، زندگي ابدي و جاوداني دارد، كه عبارت است از زندگي آخرت، و اين زندگي دنيا در مقابل آن متاعي پشيز و بي ارزش است، و در حقيقت اين زندگي مقدمه اي است براي آن، و به همين جهت در بيان معناي سبيل رشاد، اول اين معنا را خاطر نشان ساخت و بعداً به ذكر عمل زشت و عمل صالح پرداخت.

مؤمن آل فرعون در كوتاه ترين عبارت، تمامي اركان دين حق و سبيل رشاد را جمع كرد و آن عبارت از اين است كه آدمي حياتي دارد برخلاف حيات ناپايدار دنيا، پايدار و داراي قرار، كه در آن حيات به آنچه در دنيا كرده، جزا داده مي شود، چه عمل زشت و چه عمل صالح؛ و چون چنين است آدمي بايد عمل صالح كند و عمل زشت مرتكب نگردد.

براي مزيد بيان، اين را هم اضافه كرد كه اگر كسي عمل صـــــالح كند، بدون حساب روزي داده مي شود!

ظاهراً به نظر مي رسد كه مؤمن آل فرعون بعد از سخنان و نصايح اولية خود، از طرف مردم با عكس العمل خوب مواجه نشده است، و مردم به جاي قبول دعوت او، او را به پرستش خدايان خود دعوت كرده اند، لذا او گفته:

**- من شما را به سوي نجات مي خوانم و شما مرا به سوي آتش!**

**شما مرا دعوت مي كنيد به كفر خدا و اعتقاد به شريك براي او، كه هيچ علمي بدان ندارم، و مدركي ندارم كه دلالت كند بر اين كه آن چيزشريك خداست!**

**ولي من شما را دعوت مي كنم به پرستش خدائي كه عزيز است و هرگز مغلوب نمي شود، و غفار است و از بندگان خود آن كسي را كه توبه كند و به سويش باز گردد و ايمان آورد، مي آمرزد!**

او ادامه داد:

- **آنچه مرا به سويش مي خوانيد و نامش را شريك خداي سبحان مي گذاريد كه هيچ دعوتي در دنيا ندارد، چون سابقه ندارد كه پيغمبري به سوي مردم فرستاده باشد تا مردم را به پرستش او دعوت كند و نيز در آخرت هم دعوتي ندارد چون احدي از خلق به سوي او بر نمي گردد!**

**- بخلاف، آن خدائي كه من شما را به سويش مي خوانم هم در دنيا دعوت دارد و هم در آخرت، آن خداي سبحان است!**

او گفت:

- **لاجرم برگشتگاه ما به سوي خدا خواهد بود، پس بايد در برابر او تسليم شويم و طريقة او را پيروي كنيم و حدود عبوديتش را رعايت نمائيم!**

**- لاجرم اسرافكاران كه از زي عبوديت تجاوز مي كنند اصحاب دوزخند و آن همين شما مردم هستيد!**

**- پس آن خدائي كه من شما را به سويش مي خوانم ماية نجات شماست، نه آن چه كه شما مرا بدان مي خوانيد!**

او در پايان گفته هايش افزود:

**- آنچه امروز به شما مي گويم گوش نمي دهيد، پس همچنان باشيد تا به زودي متوجه گفته هاي من بشويد، اما وقتي كه عذاب را به چشم خود ديديد آن وقت مي فهميد كه من خيرخواه شما بودم!**

**وَ اُفَوِّضُ اَمري اِليَ اللهِ ، اِنَّ اللهَ بَصيرٌ بِالعِباد !**

**من امر خود را به خدا واگذار مي كنم ،**

**خداي بيناي به حال بندگان است !**

قرآن كريم مي فرمايد:

نتيجه كار اين شد كه خداي سبحان هم شرّ كفار و نقشه هاي شوم آنان را از وي بگردانيد. كفار كه قصد كشتن يا آزار مؤمن آل فرعون را داشتند و برايش نقشه كشيده بودند، نقشه هايشان نقش بر آب شد و خدا شرّ آنان را از مؤمن آل فرعون برگردانيد، و بدترين عذاب متوجه آل فرعون شد!

در اينجا قرآن كريم وضع عذاب آن ها را نشان مي دهد و مي فرمايد:

**« آتش هر صبح و شام بر آنان عرضه مي شود، تا قيامت بپا شود، وچون بپا شد، گفته مي شود:**

**اي آل فرعون! داخل شديدترين عذاب شويد....»**

در اين آيات وضع آنان در جهنم و بگومگويشان عليه مستكبرين بيان گرديده كه عين آيات ذيلاً نقل مي شود:

**« همان روزي كه در آتش با يكديگر بگو مگو مي كنند، ضعفا به گردنكشان و مستكبرين مي گويند:**

**- ما در دنيا پيرو شما بوديم، حال آيا امروزمي توانيد مقداري از اين آتش را از ما بگردانيد؟**

**استكبار كنندگان و گردنكشان در پاسخ مي گويند:**

**- ما و شما هر دو دسته در دنيا بوديم، امروز هم خدا در بين بندگانش حكم كرده است.( و خلاصه حاكم خدا بوده نه اين و آن !)**

**همة آنان كه در آتشند به خازنان دوزخ مي گويند:**

**- پروردگارتان را بخوانيد تا يك روز هم شده باشد عذاب را برما تخفيف دهد! در پاسخ مي گويند:**

**- آيا همواره رسولانتان با معجزات و آيات روشن به سويتان نيامدند؟**

**مي گويند – بله ! آمدند!**

**در پاسخ مي گويند:**

**- پس بخوانيد! كه دعاي كافران جز در ضلالت نخواهد بود! »**

در پايان ماجراي مؤمن آل فرعون خداوند تعالي مي فرمايد:

**« به درستي كه ما رسولان خود را و آنان را كه ايمان آوردند، هم در دنيا و هم در روزي كه گواهان بپا خاسته اند، ياري كرده و مي كنيم!**

**در آن روز ستمكاران را پشيماني و عذرخواهي سود ندهد، و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه بد مهياست! »**

در خاتمة سرگذشت، قرآن كريم مجدداً به بيان هدايت موسي "ع" و حقانيت مأموريت او و ظلم فرعونيان در برابر او، برگشته و مي فرمايد:

**« ما بوديم كه به موسي هدايت داديم،**

**و كتاب را به ارث به بني اسرائيل داديم،**

**كتابي كه هدايت و تذكر براي خردمندان بود! »**

**فصل پنجم**

###### جدال موسي با فرعون و ساحران

**مستند:آية 47 سورة طه " فَاتِياهُ فَقولا اِنّا رَسولا رَبِّكَ فَأرسِل مَعَنا بَني اِسرائيلَ ...!"**

**الميزان ج 27 ص 242**

# مباحثات موسي وهارون دردربارفرعون

در اين آيه بيان مي كند كه خداوند متعال بار ديگر به حضرت موسي و هارون دستور مي دهد كه نزد فرعون بروند. در ضمن رسالت آن دو را نيز كاملاً بيان فرموده است وآن اين است كه نزد فرعون شوند، و او را به ايمان و رفع يد از عذاب بني اسرائيل دعوت كنند، و پيشنهاد نمايند كه بني اسرائيل را رخصت دهد تا با آن دو بزرگوار به هر جا كه خواستند بروند.

در اين آيات با اين كه فرعون بي مقدار و خوار شمرده شده لكن هيچگونه خشونتي ديده نمي شود، و از نرمي و ملايمت كه قبل از اين موسي را بدان امر مي كرد بيرون نشده است. سخن حق را به گوش فرعون مي رسانند بدون اين كه تملق كرده باشند، و يا از سلطنت باطل فرعون و عزت دروغين او مرعوب شده باشند.

##### شروع اعتراضات فرعون

آيات فوق بيان ديگري از داستان موسي "ع" است كه در آن رفتن موسي و هارون نزد فرعون و تبليغ رسالتشان مبني بر نجات بني اسرائيل را شرح مي دهد. البته جزئيات جريان را هم خاطرنشان مي سازد. از آن جمله: مسئلة آوردن معجزه و مقابله با ساحران، و ظهور و غلبة حق بر سحر ساحران، و ايمان آوردن ساحران.

( در فصل پيشين قسمتي از مبارزة موسي "ع" با ساحران و خلاصه اي از تصميمات درباريان فرعون نقل شد. در اين فصل بيان تفصيلي و جزئيات بيشتري از آن مطالب ارائه شده است.)

از اين جا گفتگوي فرعون و موسي شروع مي شود كه فرعون به آن دو گفت:

« **- پروردگار شما كيست؟** »

در اينجا قرآن مجيد كلام موسي را كه قبلاً به فرعون چه گفته، حكايت نكرده است، چون احتياجي به حكايت آن نبوده است، زيرا از آيات قبل كه خداي تعالي آن دو بزرگوار را مأمور كرد كه نزد فرعون شده و او را به دين توحيد دعوت كنند، و از او بخواهند بني اسرائيل را به ايشان بسپارد، معلوم بود كه آن دو به فرعون چه گفته اند، كه او در پاسخ گفته كه پروردگار شما كيست؟ و حتي از اين جواب فرعون هم معلوم مي شود كه كلام آن دو چه بوده است.

و نيز معلوم مي شود كه موسي و هارون يكديگر را شريك در دعوت معرفي كرده اند، لكن موسي اصل در دعوت و قيام به دعوت است و هارون وزير و ياور اوست ولذا فرعون خطاب را متوجه موسي به تنهائي كرده و مي پرسد:

- **پروردگار شما (دو نفر) كيست**؟

مطلب ديگري كه از اين گفتگو بر مي آيد اين است كه در هنــــگام تلقي وحي مأمور شدند بگويند: « **... ما رسولان پروردگار توئيم!** » و در اين گفتار دو بار كلمة « **پروردگارت** » را تكرار كردند با اين كه فرعون براي خود معتقد به پروردگاري نبود بلكه خود را پروردگار مردم و حتي موسي و هارون مي دانست!

بنابراين اگر در پاسخ آن دو مي پرسد: « **پروردگار شما كيست؟**» در حقيقت خواسته از ربوبيت خداي سبحان براي خود تغافل كند و خــود را به اين راه بزند كه من كلمــــــة « پروردگارت » را نشنيدم لذا مي پرسد: **پروردگاري كه شما رسول اوئيد كيست؟**

##### اصول اعتقادي بت پرستان

يكي از اصول قطعي و مسلم نزد امم بت پرست اين است كه آفريدگار تمامي عالم حقيقتي است كه بزرگتر از آن است كه با مقياسي اندازه گيري و تحديد شود، و عظيم تر از آن است كه عقل و يا وهم كسي به او احاطه يابد، و محال است كسي با عبادت خود متوجه او شود و با قرباني اش به او تقرب جويد، پس او را نبايد اله و رب خود گرفت، بلكه واجب آن است كه در عبادت متوجه بعضي از مقربين درگاهش شد و براي آن واسطه قرباني كرد، تا او آدمي را به خدا نزديك نمايد، و در درگاهش شفاعت كند، و اين واسطه ها همان آلهه و اربابند، و خداي سبحان نه اله است و نه رب، بلكه او اله آلهه، و رب الارباب است. پس اينكه كسي بگويد: براي من ربي است لابد مقصودش يكي از اين آلهة غير خداي تعالي است، و نمي تواند مقصودش خداي سبحان باشد، و در محاورة وثني ها و گفتگوهايشان همين معنا مقصود است.

پس اينكه فرعون پرسيد: « **پروردگار شما كيست؟** » نخواست وجود خداي سبحان را كه آفريدگار همة عالم است، انكار كند، و نيز اين سؤال وي انكار اين كه خود او الهي دارد، نيست، بلكه منظور او اين بوده كه بفهمد اله موسي و هارون كيست؟ آيا غير فرعون اله و ربي دارند؟

اين همان معنائي است كه گفتيم از تغافل فرعون از دعوت آن دو به خداي سبحان، در اولين بار دعوتشان استفاده مي شود، پس فرعون چنين فرض كرده( ولو فرض شخص متجاهل) كه موسي و برادرش او را به سوي بعضي آلهة غير خدا كه معمول در آن روز بوده، مي خوانند، ولذا مي پرسد كه آن اله و رب كيست؟

در ميان وثني ها رسم بوده كه هركس از هر اله كه خوشش آمد آن را اله خود مي گرفت، و چه بسا كه در گرفتن اله تفنن مي كردند، و وقتي از يك اله سير مي شدند رب و الهي ديگر مي گرفتند. بت پرستان عوام گاهي، بدون توجه به اصول اعتقادي خود، سخناني مي گويند كه سازگار با آن نيست. مثلاً به بعضي از بت هاي خود نسبت آفريدگاري و تدبير مي دهند، با اين كه از نظر اصول اعتقادي آنان خلقت و تدبير كار ارباب بت هاست، نه خود بت ها.

پس خلاصة مذهب بت پرستان اين است كه ايشان خداي را منزه از اين مي دانند كه كسي او را عبادت كند و به درگاهش تقرب جويد، و اگر بخواهند به درگاه او تقرب جويند، بعضي از خلق خداي را شفيع او قرار مي دهند و آن واسطه را كه يا ملائكه است و يا جن و يا قديسين از بشر را عبادت مي كنند، و بسياري از بت پرستان سلاطين بزرگ را هم معبود خود مي گيرند و آنها را مظاهر عظمت خدا مي دانند، ولي در عين حال معبود بودن يك سلطان را مانع از اين نمي دانند كه خود آن سلطان نيز معبودي ديگر داشته باشد. فرعون زمان موسي هم از آن ها بود.

##### معرفي " رب العالمين " به وسيله موسي

اصول جواب موسي به فرعون اين بود كه :

- **پروردگار من آن كسي است كه ميان همة موجودات رابطه برقرار كرده و وجود هر موجودي را با تجهيزات آن يعني قوا و آلات و آثاري كه به وسيلة آن به هدفش منتهي مي شود، با ساير موجودات مرتبط نموده است، مثلاً جنيني از انسان را كه نطفه است به صورت انسان في نفسه مجهز به قوا و اعضائي كرده كه نسبت به افعال و آثار تناسبي دارد، كه همان تناسب او را به سوي انساني كامل منتهي مي كند، كامل در نفس، و كامل از حيث بدن.**

اين مطلب از آيه اي كه گفتار موسي را بيان مي كند استفاده مي شود. موسي فرمود:

« **پروردگار ما همان است كه خلقت هر چيزي را به آن داد، و سپس هدايتش كرد!**»

##### پرسش فرعون از قرون اولي

از آن جائي كه پاسخ موسي مشتمل بر هدايت عمومي بود، كه در خصوص نوع بشر جز از راه نبوت و معاد صورت نمي گيرد، و چون اين توحيد جز با حساب و جزا كه ميان كارهاي نيك و بد، و آنچه مورد امر و رضايت خداست، از آنچه مورد نهي و غضب اوست، ميسر نمي شود، و نيز از آنجائي كه دعوت موسي و هارون كه مأمور شدند آن را به فرعون برسانند، مشتمل بر مسئلة جزا بود، ولي فرعون منكر معاد بود، لذا گفتگو از مسئلة ربوبيت را كه از موسي پاسخ دندان شكن شنيده بود رها كرد، و به مسئلة معاد پرداخت، و از در استبعاد از او پرسيد: مگر چنين چيزي ممكن است؟

اين مطلب را تحت عبارت" **پس حال نسل هاي گذشته چيست؟**" پرسيد.

منظورش اين بود كه امت ها و انسان هاي ادوار گذشته كه مردند و نابود شدند، و ديگر نه از آنان خبري هست و نه اثري، چه حالي دارند؟ و چگونه پاداش و كيفر اعمال خود را ديدند، با اينكه در عالم هستي نه عاملي از آنان هست، و نه عملي، و جز نامي و افسانه اي از آنان باقي نمانده است؟

از سياق كلام بر مي آيد كه سخن فرعون جز استبعاد اساسي ندارد و اين استبعاد هم تنها به خاطر اين بوده كه از وضع قرون اولي و اعمال آنها خبري نداشته اند، همچنانكه جواب موسي كه فرمود: « **عِلمُها عِندَ رَبّي !** » شاهد آن است.

موسي در پاسخ گفت:

- **پاداش و كيفر قرون اولي براي كسي مشكل است كه به آن علم نداشته باشد، اما براي پروردگار من كه عالم به حال ايشان است، و خطا و تغيير در علمش راه ندارد، و غيبت و زوال نمي پذيرد، اشكال و استبعادي ندارد!**

موسي با اين جواب، علم مطلق به تمام تفاصيل و جزئيات قرون گذشته را براي خدا اثبات مي كند، و مي گويد:

« **علم آن نزد پروردگار من در كتابي است،**

**و پروردگارم نه خطا مي كند، و نه فراموش!** »

موسي "ع" دنبالة گفتگو را با ادامة مطلب هدايت عمومي و به رخ كشيدن شواهدي روشن براي آن، دنبال كرد و فرمود:

« **همان كه زمين را براي شما گهواره اي كرد، وبرايتان در آن راه ها كشيد!**

**واز آسمان آبي فرود آورد!**

**و با آن ازواج مختلف نبات پديد آورد،**

**بخوريد! و حيوانات خود را بچرانيد!**

**كه در آن براي اهل خرد عبرت هاست!**

**از زمين آفريديمتان، و**

**بدان بازتان مي گردانيم، و**

**بار ديگر از آن بيرونتان مي كنيم!** »

آية شريفه ابتدا خلقت آدمي را از زمين و سپس اعادة او را به زمين، و در آخر بيرون شدنش را براي بازگشت به سوي خدا از زمين، مي داند. پس در زمين يك دورة كامل از هدايت بشر صورت مي گيرد!

خداوند تعالي مي فرمايد:

« **آيه هاي خويش به فرعون نموديم،**

**ولي تكذيب كرد، و از ايمان امتناع نمود!**  »

##### جوسازي فرعون عليه موسي"ع"

فرعون به جاي ايمان آوردن شروع به جوسازي عليه موسي"ع" مي كند و مي گويد:

**- اي موسي! آيا سوي ما آمدي تا با جادوي خويش ما را از سرزمين مان بيرون كني؟**

او موسي را متهم كرد به سحر و جادو تا لزومي به تأئيد گفته ها و معجزات وي نداشته باشد، و ثانياً گفت كه موسي مي خواهد نژاد قبط را از سرزمين شان مصر بيرون كند.

اين تهمت، تهمتي است سياسي تا بدان وسيله افكار عمومي را عليه او بشوراند، و او را دشمن ملت معرفي كند، دشمني كه مي خواهد با نقشه هايش آنان را از وطن و آب و خاك خود بيرون بريزد.

فرعون قسم خورد كه سحري در مقابل سحر موسي بياورد كه حجت او را قطع و اراده اش را ابطال نمايد.

گفت:

**- حال بين ما و خودت روزي را وعده بگذار،**

**در مكاني كه نه ما تخلف كنيم، و نه تو!**

##### موعد مواجهه با ساحران در "روز زينت"

موسي"ع" روز زينت را روز ميعاد قرار داد و گفت:

**وعده گاه ما روز زينت باشد، كه مردم نيمروز جمع شوند!**

روز زينت در ميان مصريان روزي بوده كه چون روز عيد خود را زينـــت مي كردند و بازارها را آذين مي بستند. مقصود موسي از شرطي كه تعيين كرد اين بود كه اولاً همه حاضر باشند و آنچه را كه جريان مي يابد همه ببينند، و در ثاني در روز و روشنائي آفتاب باشد، كه ديدن اتفاقات واضح باشد.

##### جمع آوري ساحران به وسيله فرعون

فرعون از مجلس مذاكره برخاست و رفت تا خود را براي موعد آماده و ساحران را جمع كند بلكه در پياده كردن نقشه اش به او كمك كنند، و آنگاه به ميعاد برگشت.

موسي رو به فرعونيان كرد و گفت:

**«- واي بر شما !**

**به خدا دروغ مبنديد كه شما را به عذابي دردناك هلاك كند!**

**و هركه دروغ سازد نوميد شود! »**

مراد به بستن دروغ به خدا، اعتقاد به اصول وثنيت و بت پرستي است، از قبيل الوهيت آلهه، شفاعت آنها، و تدبير عالم را از آنها دانستن.

##### افتادن اختلاف در بين ساحران

ساحران شروع كردند به مناقشه بين خودشان و آهسته باهم به نجوا برخاستند. اين تنازع و اختلاف به خاطر مؤعظه اي در ميان آنان بپا خاست كه موسي با آن وعظشان كرد و اين مؤعظه اثر خود را گذاشت.

مؤعظة موسي كلمة حقي بود كه كسي نمي تواند در آن خرده اي بگيرد.

موسي گفت:

**- شما نسبت به آنچه ادعا مي كنيد، يعني الوهيت آلهه و شفاعت آنان، علمي نداريد، و اين كه آن ها را شركاء و شفعاء خدا مي ناميد، افترائي است كه به خدا مي بنديد، و هركه افتراء بندد زيانكار مي شود!**

از آية بعدي كه حكايت از ايمان آوردن ساحران مي كند، معلوم مي شود كه اختلاف مزبور در همان اولين باري كه پيدا شد، در ميان همين ساحران پيدا شده و از ناحية آنها بوده است.

از عبارت " **آنگاه صف بسته بيائيد!** " فهميده مي شود كه آن عده اي كه در كار معارضه با موسي ترديد كردند و يا تصميم گرفتند كه معارضه نكنند، بعضي از همين سحره بودند.

به هر حال، وقتي فرعون و ايادي اش ديدند كه مردم در كار معارضه با موسي اختلاف كردند، و اين ماية رسوائي و شكست ايشان است، با يكديگر خلوت كردند، و پس از مشورت هاي محرمانه چنين تصميم گرفتند كه با مردم دربارة حكمت و موعظه اي كه موسي به سمع ايشان رسانيد، اصلاً حرف نزنند، و نزدند، بلكه آن را مسكوت گذاشتند، و تهمت فرعون را اسباب كار قرار دادند، و گفتند كه موسي ساحري است كه مي خواهد شما نژاد قبط را از سرزمين تان بيرون كند.

معلوم است كه هيچ قومي به اين كار تن در نمي دهد، براي اينكه اگر بدهد، آواره مي شود، و مال و خانه و زندگي اش تاراج مي گردد، و از اوج سعادت به حضيض ذلت و بدبختي سقوط مي كند، آن هم قبطياني كه در ميان دشمنانشان آن همه سوابق نفرت انگيز و آن همه فرزند كشي ها داشته اند.

علاوه بر آن خطر كه از قول فرعون نقل كردند، يك خطر ديگري را هم اضافه نمودند، و آن اين بود كه با غلبه موسي بر شما طريقة مثلاي شما و سنت قومي تان كه همان دين وثنيت است و قرن ها در ميان شما حكومت داشته، و با آن دين استخوانهايتان سفت و گوشتتان بر بدنها روئيده، از بين مي رود!

معلوم است كه مردم عوام هم كيش و مذهب خود را هرچه باشد، مقدس مي شمارند، مخصوصاً مذهبي كه بر آن عادت كرده بودند و آن را سنت پاك آسماني مي پنداشتند، و اين اعلام خطر در حقيقت به اين منظور بوده كه مردم را برانگيزند تا نسبت به كيش وثنيت پايداري و استقامت ورزند. البته، نه براي اينكه دين وثنيت دين حقي است، چون موسي فساد آن را روشن ساخت، بلكه به اين عنوان بود كه اين كيش سنت مقدسي شده مليت قبط برآن تكيه دارد، و اگر در مقابل موسي قيــام نكنند، موسي بر آن ها غلبه مي يابد و آن را نابود مي سازد.

در نتيجه راه چاره را در اين ديدند كه فكرها و كيد ها را جمع كنند و اختلاف را كنار بگذارند و به يك صف واحد همه بيايند تا نيرومند باشند و بتوانند برنده شوند، و به عنوان برنده آن روز رستگار شوند.

بازار عوام فريبي و مكّاري رواج يافت و مردم را وادار به وحدت كلمه و اتفاق كردند و زنهار دادند كه سستي نكنند و مليت و تمدن خود را حفظ نمايند و بر دشمنان دسته جمعي حمله كنند.

فرعون از يكسو مردم را مي شورانيد و از سوي ديگر با وعــــــده هاي جميل دلگرمشان مي كرد و مي گفت در مقابل برنده شدن جائزه خواهند داشت و به درگاه او متقرب خواهند شد.

گفتگوهاي سري كه در بين مردم راه انداختند و مردم را تهديد و ترغيب كردند دور اين مطلب بود كه: موسي و هارون دو جادوگرند كه مي خواهند با جادوي خويش آن ها را از سرزمينشان بيرون كنند و آئينشان را از بين ببرند.

**مستند:آية 109 سورة اعراف " قال َ المَلاَءُ مِن قَومِ فِرعَونَ ...!"**

**الميزان ج16ص 4**

# نتيجه رأي گيري فرعون و درباريان

در آية فوق خداي تعالي كلام فرعون را نقل نكرده كه در اولين مقابله با موسي عليه السلام و بعد از ديدن معجزات او چه گفت، بلكه گفتگوئي را كه بزرگان قومش با يكديگر داشته اند نقل كرده است.

از اين نقل قول چنين بر مي آيد كه اين بزرگان در هر امر مهمي مجلس شور تشكيل مي دادند و با يكديگر مشورت مي كردند، و آنچه را كه به اتفاق تصويب مي كردند، به نظر فرعون مي رساندند تا او آن را به مرحله اجرا در بياورد.

دربارة معجزة موسي نيز باهم به مشورت نشستند و رأي نهائي خود را چنين اظهار كردند كه - اين مرد ساحر دانائي است - و به يقين ساحري است استاد كه مسئلة رسالت را بهانه كرده تا بدين وسيله بني اسرائيل را از چنگ ما نحات داده و آنان را مستقل سازد، و به دستياري آنان شما را از سرزمينتان بيرون كند، و دين و طريقت شما را هم باطل سازد، اينك براي باطل كردن نقشه هاي او و خاموش كردن اين آتشي كه افروخته، هر امري كه مي خواهي بفرما تا اجرا شود!

**- آيا مي خواهي تا او را بكشيم! و يا به دار كشيم؟ و يا به زندانش افكنيم؟**

**و يا در مقام مقابله به مثل در آمده و سحري مثل سحر او فراهم سازيم؟**

آنگاه در اين باره نيز مشورت كردند و به عنوان آخرين رأي تصويب شده اظهار داشتند:

**- او و برادرش را نگهدار، و مأمورين به شهرستانها بفرست تا هرچه ساحر درس خوانده و استاد هست همه را حاضر سازند.**

اين اظهار نظر آخرين رأئي بود كه همه كرسي نشينان فرعون متفقاً به عرض او رساندند. در موضع ديگري از قرآن مجيد همين حرف را از خود فرعون حكايت كرده كه:

**«- فرعون به بزرگان اطراف خويش گفت كه اين جادوگري ماهر است كه مي خواهد شما را با جادوي خويش از سرزمين تان بيرون كند، بنا براين چه رأي مي دهيد؟**

**گفتند: او و برادرش را نگهدار، و مأمور جمع آوري به شهرستانها بفرست كه همة جادوگران ماهر را پيش تو آورند.»**

از اين آيات بر مي آيد كه اين كلام را اول خود فرعون پيشنهاد كرده و سپس كرسي نشينان او در اطراف آن مشورت كرده و سرانجام همان را تصويب كرده اند.

از آية 57 سورة طه هم بر مي آيد كه فرعون آن را بعد از مطالعة كرسي نشينان و تصويب آنان گفته است:

**- اي موسي مگر سوي ما آمده اي كه با جادوي خويش از سرزمين مان بيرونمان كني؟ ما نيز جادوئي مانند آن براي تو بياوريم!**

آية 63 سورة طه نيز دلالت بر اين دارد كه وزراي فرعون غير از آن جلسة مشاوره يك جلسة ديگر بعد از جمع شدن ساحران نزد فرعون تشكيل داده اند و محرمانه با يكديگر مشورت كرده اند.

« **ميان خودشان در كارشان مناقشه كردند و آهسته راز گفتند.**

**گفتند: اينان دو جادوگرند كه مي خواهند با جادوي خويش از سرزمين تان بيرونتان كنند و آئين خوب شما را از بين ببرند! »**

از آنچه گذشت، معلوم شد كه اصل اين فكر و حرف از خود فرعون بوده است، و او آن را به وزراي خود داده تا در پيرامونش مشورت كنند و روي آن رأي دهند. وزرا هم در اطرافش مطالعه كرده و گفتند: بايد آن دو را توقيف كنيد و ساحران مملكت را براي معارضه با سحر آنها جمع كنيد. فرعون نيز قبول كرده و آن را به رخ موسي كشيد.

بعد از آن كه ساحران مملكت نزد فرعون گرد آمدند باز وزراء براي مشورت دور هم نشستند و به اتفاق رأي دادند كه بايد تمام قوا را در راه معارضه به مثل به كار برند.

مغالطة فرعون در اين بود كه مي گفت موسي مي خواهد با همدستي بني اسرائيل شما را از مملكت تان بيرون كرده و خود كشور مصر را مالــــك شود. و اساس اين مغالطه در اين بود كه در آن زمانها بسيار اتفاق مي افتاد كه قومي بر قوم ديگر هجوم مي برد و سرزمين اش را تصاحب مي كرد و اهلش را آواره بيابانها مي نمود.

فرعون فرستاد و سحره را از اطراف مملكت جمع آوري كرد و جريان را با آن ها در ميان گذاشت و آنها گفتند:

**- اگر ما غالب شديم آيا مزدي خواهيم داشت؟**

فرعون در جواب آنها علاوه بر اجابت تقاضاي آنها وعدة مقرب كردن را هم به آنان داد و گفت:

**- آري شما از مقربان خواهيد بود!**

**مستند:آية115تا126 سورة اعراف " قالوُا يا موُسي اِمّا اَن تُلقيَ وَاِمّا اَن نَكونَ نَحنُ المُلقينَ ...!"**

**الميزان ج16ص 44**

# صحنه روياروئي ساحران با موسي"ع"

صحنة مبارزه و روياروئي ساحران فرعون با موسي در قرآن مجيد چنين شرح داده شده است:

« **ساحران گفتند:**

**- اي موسي، تو نخست عصاي خويش مي افكني يا ما ابزار خويش بيفكنيم؟**

**موسي گفت: - شما بيفكنيد!**

**چون ابزار جادوي خود بيفكندند ديدگان مردم را مسحور كردند،**

**و به رعب شان انداختند،**

**و جادوئي بزرگ آوردند.** »

فرعونيان با اين كلام خود به موسي عليه السلام فهماندند كه نسبت به غلبة خود اطمينان دارند و در عين حال رعايت ادب را نيز به عمل آوردند، چون به خيال خود آمادگي مقابله با او را داشتند.

در اين آيه خداوند متعال سحر فرعونيان را امر عظيم شمرده است.

سحر يك نوع تصرف در حواس انسان است، به طوري كه حاسّه بيننده چيزهائي را ببيند يا بشنود كه حقيقت نداشته باشد.

قرآن مي فرمايد:

**«- ما بعد از آنكه ساحران سحر خود را انداختند،**

**به موسي وحي فرستاديم كه تو نيز عصاي خود را بينداز!**

**وقتي عصاي خود را انداخت در دم به صورت مار بزرگي در آمد و شروع به بلعيدن سحرهاي سحره كرد.**

**بدين ترتيب حق آشكار شد و باطل شد آن سحرهائي كه كرده بودند! »**

فرعون و اشرافش در آن مجمع عظيمي كه همة مردم از هر طرف هجوم آورده بودند، مغلوب شدند، و به حال خفت و خواري برگشتند.

قرآن مجيد مي فرمايد:

« **ساحران به سجده افتادند!** »

اين بيان كمال تأثير معجزة موسي"ع" و خيره شدن ساحران را مي رساند. گوئي فرموده است: وقتي عظمت معجزه را ديدند آن قدر دهشت كردند كه بي اختيار به سجده در آمدند، به طوري كه نفهميدند چه كسي آنان را به حالت سجده در آورده است. لذا خود را ناگزير از ايمان به " **رب العالمين**" ديدند و گفتند:

**«- به پروردگار جهانيان ايمان داريم، كه پروردگار موسي و هارون است!»**

بدين وسيله نشان دادند كه ايمان به خدا را توأم با ايمان به موسي و هارون پيدا كرده اند.

فرعون از در خشم و استكبار به ساحران خطاب كرد و گفت:

**- چرا پيش از آن كه به شما اجازه دهم به او ايمان آورديد؟**

**اين نيرنگي است كه در شهر انديشيده ايد**

**تا مردمش را از آن بيرون كنيد!**

**زود باشد كه بدانيد!**

**محققاً دست ها و پاهايتان را به عكس يكديگر مي برم،**

**آنگاه شما را جملگي بر دار مي زنم!**

گفتند: - **ما به سوي پروردگار خويش بازگشت مي كنيم،**

**از ما گله اي نداري مگر اين كه وقتي آيه هاي پروردگارمان آمد بدان ايمان آورده ايم!**

**پروردگارا !**

**صبري به ما عطا كن،**

**و ما را مسلمان بميران!**

معلوم مي شود فرعون مي خواهد تهمتي به ساحران بزند و آنان را بر توطئه با موسي متهم سازد. در اين جمله فرعون مي خواسته بگويد: شما در همين چند روزي كه در شهر مجتمع بوديد به جاي اين كه خود را براي مقابله با موسي آماده كنيد، پنهاني او را ديده و با او توطئه كرده ايد كه عليه من و به نفع او كار كنيد، و بدين وسيله بر مصر دست يافته و اهلش را بيرون كنيد.

البته اين تهمتي بيش نبود، چون سحره تا آن روز موسي را نديده بودند و اگر توطئه اي در كار بوده مسلماً در آن موقعي بوده كه سحره در عاصمة فرعون اجتماع كرده بودند. اين تهمت را براي اين حهت زد كه تا ساحران را مفسد در مملكت قلمداد كند و با اين دستاويز بتواند آنان را به شديدترين وجهي مجازات كند و از بين ببرد.

اول به طور سربسته تهديد نمود كه " به زودي خواهيد دانست! " آنگاه تهديدش را تشديد كرد و گفت: اول دست و پاهايتان را بخلاف يكديگر، يعني دست راست را با پاي چپ و دست چپ را با پاي راست قطع مي كنم، و در ثاني شما را به دار مي آويزم!

ساحران پاسخ دادند كه تو ما را در برابر ايمان به پروردگارمان تهديد به عذاب مي كني؟ خيال كرده اي كه اگر با اين عذاب رشتة حيات ما را پاره كني ما را آسيب رسانيده اي و شري متوجه ما كرده اي ؟ و حال آن كه مردن در راه ايمان شر نيست، چه ما پس از كشته شدن به سوي پروردگارمان بازگشت كرده و نزد او به زندگي قرب و سعادت زنده خواهيم شد، زيرا ما در خود جرم و گناهي سراغ نداريم جز همان ايمانمان به خدا كه تو آن را جرم پنداشته اي! پس آيندة ما جز خير نخواهد بود!

در اينجا جذبة معنوي و الهي، سحره را گرفته بود و با كمال دليري و بدون اين كه از تهديد فرعون انديشه اي كنند به درگاه پروردگار خود استغاثه برده و از آن درگاه صبر و تحمل در برابر شكنجة فرعون را مسئلت كردند. منظورشان اين بود كه خدا دلهاي آنها را لبريز و سرشار از صبر كند تا در برابر هيچ عذابي جزع نكنند.

سحره، در واقع، در برابر فرعون كه مردي ديكتاتور و جباري متكبر بود شجاعت عجيبي از خود نشان دادند، براي اين كه قـــدرت و سلطــنت مردي را كه كوس " اَنَا رَبُّكُم الاَعلي، " مي كوبيـــد و مردم مصـــر او را مي پرستيدند به هيچ گرفته و با كمال قدرت و اطمينان حجت خود را در برابرش ايراد كردند.

و اين چنين دلهاي مطمئن و عزم هاي راسخ و ايمان هاي ثابت و برهان قوي و بلاغت گفتار، كم نظير و ماية شگفت است!

و اگر آيات سوره هاي ديگر قرآن را هم در اين زمينه بررسي كنيم خواهيم ديد چه معلومات پايه دار و چه حالات روحي و اخلاقي كريمي را متضمن است.

**مستند:آية 65 تا 76 سوره طه " قالوُا يا موُسي اِمّا اَن تُلقيَ وَاِمّا اَن نَكونَ اَوَّلَ مَن اَلقي ...‍! "**

**الميزان ج27ص 272**

# شرح اتفاقات روز زينت

روز موعود، يعني "يوم زينت" كه قرار بود بين معجزات موسي و سحر ساحران مسابقه گذاشته شود، همه در محل موعود جمع شدند، موسي عليه السلام نيز حاضر شد.

آن روز قبطيان موسي را مخيّر كردند بين آنكه او اول عصاي خود را بيندازد يا صبر كند تا ساحران طناب هاي خود را بيندازند بعد او معجزه خود را نشان دهد. موسي "ع" هم در پاسخشان ميدان را به آنان واگذار كرد تا هرچه از طاقتشان بر مي آيد، بياورند. پيداست كه موسي دلش نسبت به وعدة خدا گرم بود، و هيچ قلق و اضطرابي نداشته است، زيرا خداي تعالي فرموده بود:

**- من با شما هستم!**

**- و مي بينم و مي شنوم!**

همين كه موسي گفت: اول شما بيندازيد، ديگر فاصله اي نشد كه موسي ديد آنچه را كه ديد، حتي بدون اين كه انداختن آنها فاصله شده باشد.

سحرة فرعون طناب ها و چوبدستي ها را در سحر خود به كار گرفته بودند تا در نظر تماشاگران به صورت مارها و اژدها ها در آيد، تا اژدها شدن عصاي موسي را تحت الشعاع قرار دهند.

آنچه موسي ديد و آنچه به خيال او درآمد به خيال ساير تماشاچيان نيز درآمد، چون در جاي ديگر قرآن فرموده: « **ديدگان مردم را جادو كرده و خيره ساختند.**» چيزي كه هست در آنجا موسي عليه السلام به عنوان يكي از مردم تماشاچي منظور شده و در اين آيه از ميان همة تماشاچيان نام او آمده است تا موضوع ترس موسي را بيان كند.

##### احساس ترس آني موسي

موسي در نفس خود احساس نوعي ترس نمود كه خيلي قابل اعتنا نبود. خيفه اي كه موسي در نفس خود احساس كرد، ترسي بود آني و زودگذر، نظير خاطره اي كه بعد از ترس به دل مي افتد، در دل موسي هم عظمت سحر آنان خطور كرد و چنين تصور كرد كه سحر ايشان هم دست كمي از معجزه او ندارد، و به خاطر همين خطور، احساس ترس كرد، اما ترسي كه مانند خود خاطره اش اثري نداشت.

و به هر حال از احساس ترس موسي عليه السلام بر مي آيد كه ساحران سحري نشان داده بودند كه شبيه معجزه و نزديك به آن بوده است، هر چند كه با همة عظمتش سحر و خالي از حقيقت بوده است، ولي آن چه موسي آورده بود معجزه و داراي حقيقت بود. به همين جهت مي بينيم خداي تعالي سحر آن هارا عظيم و بزرگ شمرده است: « **همين كه انداختند ديدگان مردم را جادو كردند و آنان را به وحشت افكندند و سحري بس بزرگ آوردند.** » و لذا خداي تعالي موسي عليه السلام را آن چنان تأئيدي كرد كه ديگر نقطة ابهام و كمترين اشتباهي براي مردم باقي نماند. آري عصاي موسي از دم سحر ساحران را درو كرد و همه را بلعيد.

« **خداوند فرمود: گفتيم مترس كه تو برتري!**

**آنچه به دست راست داري بيفكن!**

**تا آنچه را ساخته اند ببلعد،**

**فقط نيرنگ و جادوئي است كه ساخته اند،**

**و جادوگر هر جا كه باشد رستگار نمي شود!** »

موسي "ع" مأمور مي شود كه عصاي خود را بيفكند تا همة آنچه آنها درست كرده بودند ببلعد. و اگر چوبدستي را به آنچه در دست داري تعبير فرمود،

براي اين بود كه تعبيري لطيف تر و عميق تر است، چون اشاره به اين دارد كه غير آنچه خدا مي خواهد چيزي حقيقت ندارد، و اگر خواست آنچه به دست موسي است عصا باشد، عصـــا مي شود واگر خواست مــار باشد مار مي شود، و موسي از ناحية خود چيزي ندارد.

و اما اين كه چرا از مارها و اژدها هاي آنها در آيه تعبير كرد به « **آنچه ساخته اند،** » براي اين بود كه جنگ ميان قدرت مطلقه اي كه دنبالش اراده است كه موجودات در اين كه چه اسمي داشته باشند " **عصا يا اژدها؟** " و چه حقيقتي دارا باشند تابع آن است و ميان اين جادوها كه ساخته و پرداختة بشر عاجز و ناتوان است، و كيدي باطل بيش نيست، قرار گرفته بود، و معلوم است كه-

##### « كَلِمَةُ اللهُ هِيَ العُليا ! »

و نيز معلوم است كه

##### « وَاللهَ غالِبٌ عَلي اَمرِهِ ! »

پس ديگر چه جاي اين كه ترس به خود راه دهد؟

موسي عليه السلام از نظر ظاهر حس نيز غالب بود، همچنانكه قسمت آخر آيه غلبة او را از نظر باطن و حقيقت مي فهماند، چون باطل حقيقتي ندارد، و كسي كه بر حق باشد سزاوار نيست از غلبة باطل بر حق خود بهراسد.

##### جنگ حق و باطل

خداي تعالي فرمود:

**« فقط نيرنگ و جادوئي است كه ساخته اند،**

**و جادوگر هرجا كه باشد، رستگار نمي شود! »**

اين آيه بيان حقيقت علو و غلبة موسي"ع" است، براي اين كه آن چه آنان دارند كيد ساحران است كه حقيقتي ندارد، و آن چه با موسي "ع" است معجزه و محض حقيقت است، و معلوم است كه **الحق يعلوا ولا يعلي عليه** - **حق غالب است و مغلوب نمي شود.**

اين آيه اثبات مي كند كه آن چه از سحر ساحر عايد او مي شود خيالي است از تماشاگران، خيالي باطل، و خالي از حقيقت، و معلوم است كه در امر موهوم و خالي از حقيقت فلاح و رستگاري حقيقي نيست!

باطل لايزال اموري را بزك و آرايش مي كند، و آن را به صورت حق جلوه مي دهد، و از سوي ديگر حق لايزال باطل را رسوا مي كند، و آنچه را كه در برابر ناظران اظهار مي دارد، مي بلعد. چيزي كه هست يا با سرعت اين كار را مي كند و يا با قدري مهلت و كندي !

پس داستان موسي و سحر ساحران در تمامي موارد مثل جنگ بين حق و باطل است، و هر باطلي كه خودنمائي كند و هر حقي كه آن را نابود سازد اين جريان در آن وجود دارد.

##### ايمان آوردن ساحران

ادامة داستان واقعيت معجزة موسي را بيان مي كند كه موسي آنچه در دست داشت بينداخت، پس آنچه ساحران ساخته بودند، ببلعيد و لاجرم سحره **به سجده افتاده شدند** و گفتند:

**به پروردگار موسي و هارون ايمان آورديم!**

( عبارت " **به سجده افتاده شدند**" به جاي " **به سجده افتادند**" اشاره به اين نكته دارد كه قدرت الهي آنان را ذليل كرد، و خيره كنندگي نور و ظهور حق بي اختيارشان نمود، به طوري كه گوئي از خود اراده اي نداشتند و شخصي ديگر ايشان را به سجده انداخته است، بدون اين كه بشناسند او چه كسي بوده است؟)

آنگاه شهادت ايمان آوردن خود را با جملة «**آمَنّا بِرَبِّ هارونَ و موُسي** » بيان كردند تا نشان دهند كه علاوه بر شهادت به ربوبيت خداي سبحان به رسالت موسي و هارون عليهماالسلام نيز شهادت دادند.

##### خشم فرعون از ايمان آوردن ساحران

فرعون را خشم فراگرفت، و اين خشم را با عبارت تهديدآميزي آشكارساخت كه:

« **چرا قبل از اينكه من اذن دهم شما ايمان آورديد؟**

**حتماً او رئيس شماست كه جادو تعليمتان داده است.**

**من دست و پاهايتان را به عكس يكديگر خواهم بريد،**

**و بر تنه هاي نخل خواهم آويخت،**

**تا بدانيد كه عذاب چه كسي سخت تر و پاياتر است !** »

با اين تهمت فرعون خواست ايمان آوردن آنها را جنبة سياسي بخشد و بگويد كه شما يك توطئة سياسي عليه مجتمع قبطي در سرزمين مصر كرده ايد، و قبلاً با رئيس خود موسي قرار گذاشته ايد، كه او ادعاي نبوت كند، و اهل مصر را به سوي خدا دعوت نمايد، سپس به منظور ماساندن دعوتش سحري بياورد و مردم مصر مجبور شوند از سحر شما ساحران كمك بگيرند و آن گاه كه در برابر او اجتماع كرديد كه سحر او را باطل كنيد، سحر او سحرهاي شما را باطل كند، و شما مغلوب شويد، و ايمان آوريد، تا به دنبال شما عوام مردم هم ايمان آورند و طريقه مثلاي خود را رها كنند، و آن وقت هركس ايمان نياورد، از مصر بيرونش كنند!

منظور فرعون از اين تهمت سياسي اين بود كه عموم مردم را عليه ساحران بشوراند، همانطور كه در روز اول عليه موسي بشورانيد.

خط و نشاني كه فرعون عليه ساحران كشيد و گفت كه دست و پاهايتان را به عكس يكديگر خواهم بريد، براي نشان دادن سختي عذابي بود كه آنها را تهديد كرد ولي اينكه آن را عملي كرد يانه؟ در قرآن كريم بدان اشاره نشده است.

##### جواب ساحران در قبال تهديد فرعون

ساحران پاسخ دادند كه :

« **هرگز تو را بر اين معجزه هاي آشكار كه به سوي ما آمده ترجيح نخواهيم داد،**

**هرچه مي كني بكن!**

**فقط به زندگي اين دنياي ما لطمه مي زني،**

**ما به پروردگارمان ايمان آورده ايم،**

**كه گناهان ما را با اين جادوگري كه با زور بدان وادارمان كردي، بيامرزد!**

**كه خدا بهتر و پاينده تر است!**

**هركه گنهكار به پيشگاه پروردگار خويش رود، جهنمي مي شود،**

**كه در آنجا نه مي ميرد، و نه زندگي دارد،**

**هركه مؤمن پيشگاه او رود، و كار شايسته كرده باشد، آنان مرتبت هاي بلند دارند،**

**بهشت هاي جاويد، كه در آن ها جوي ها روان است، و جاودانه در آنند،**

**اين پاداش كسي است كه پاكيزه خوئي كرده باشد!** »

قسمت اول بيان ساحران را آيه اي نشان مي دهد كه در لفظ بسيار بليغ و در مفهوم داراي معني وزين و در معنا بعيد، و در منزلت رفيع، كلامي است كه علم و حكمت از آن مي جوشد و فوران مي كند!

آيه حكايت مي كند وضع مردمي را كه تا يك ساعت قبل دل ها آكنده از هيبت و ابهت فرعون داشتند، و او را " رب الاعلي" مي پنداشتند، و به او سوگند مي خوردند، و هنگام شروع كار به عزت فرعون قسم مي خوردند كه غالب خواهند شد، ولي بعد از يك ساعت كه حق برايشان روشن گشت، و ديدگانشان باز شد، ناگهان آنچه از فرعون در دل داشتند، و آن عزت و سلطنت پوشالي، آن زينت و زخارف دنيائي كه بر او قائل بودند، يكباره فراموش گشت، و ايمان به خدا، در عرض يك ساعت آن چنان تحولي در دلها به وجود آورد كه رذيلة ترس و تملق و پيروي هوي و شيفتگي در برابر سراب زينت دنيا را به كلي نابود كرده، و در همين مدت كوتاه عشق به حق، و قدم نهادن در تحت ولايت الهي، و اعتزاز به عزت او را جايگزين آن رذايل نمود، ديگر جز آن چه خدا اراده كند اراده اي ندارند و ديگر جز از خدا اميدي ندارند، و جز از او نمي ترسند!

همة اين ها از گفتگوئي كه ميان فرعون و ساحران رد وبدل شد فهميده مي شود:

فرعون مي گويد:

« **سوگند كه دست و پاهايتان را به عكس هم قطع مي كنم،**

**و سوگند كه به تنه هاي درختان خرما به دارتان مي كشم،**

**و به زودي خواهيد فهميد كه كدام يك از ما عذاب سخت تر و باقي تري خواهد داشت؟** »

ساحران مي گويند:

**« به آن خدا سوگند كه ما را آفريده،**

**تو را بر آنچه از معجزات و دلايل كه برخورديم معاوضه نمي كنيم،**

**و مقدم نمي داريم! »**

مشاهده مي شود كه در نظر فرعون عذاب اخروي وجود ندارد و عذاب فقط دنيوي است. و مقصود ساحران تمام دنياي عريض و طويل و مال و منال و دستگاه سلطنتي فرعون است كه همه را به هيچ مي انگارند و به آنچه يقين پيدا كردند وفادار مي مانند. آنها براي آدمي زندگاني جاودان سراغ داشتند، و از تهديد فرعون نهراسيدند . گفتند:

« بكن آنچه از دستت بر مي آيد!

تو كه جز به اين زندگي دنيوي تسلط نداري؟!

فَأقضِ ما اَنتَ قاضِ!

اِنَّما تَقضي هذِهِ الحَياةِ الدُّنيا ! »

##### ساحران چه ديدند؟

ساحران براي ايمان آوردن خودشان و مقاومت در برابر فرعون به يك چيز اشاره كردند، و آن اين بود كه: **« ما جاءَ نا مِنَ الْبَيَّناتِ – آن چه از معجزه ها به سوي ما آمد! »**

اين جمله نشان مي دهد كه ايشان آن چه را از جريان عصاي موسي مشاهده كردند معجزاتي شمردند كه از موسي "ع" ديده بودند. ( كه هر كدام در جاي خود معجزه اي مستقل بوده است، مانند: اژدها شدن عصا و خوردن طناب ها و عصاها، و برگشتش به صورت عصا و به حال اول .)

آنگاه ساحران گفتند:

**- ما به پروردگارمان ايمان آورديم تا خطاياي ما را،**

**و آن سحري كه تو (فرعون) مارا برآن مجبور كردي بيامرزد!**

اين خود دليل بر آن است كه فرعون ايشان را در به كار زدن آن سحرها مجبور كرده بود!

**مستند:آيه 76سورة يونس " فَلَمّا جائَهُمُ الْحَقُّ مِن عِندِنا قالوُا اِنَّ هذا لَسِحرٌ مُبينٌ ...!"**

**الميزان ج19ص178**

# تفاوت حق، و سحر و باطل

خداوند سبحان دو معجزة حق، يعني « **عصا** » و« **يد بيضا** » را كه دو نشانة رسالت بر حق موسي "ع" بود به او داد و با اين دو حق او را به سوي فرعون فرستاد، ولي متأسفانه فرعون و اشراف گردنكش او با تأكيد گفتند كه اين دو حق فقط سِحر آشكاري است. چون كافران معجزه را سِحر مي گفتند، خدا آن را « **حق**» ناميد.

موسي آن گفتار را از فرعونيان شنيد و ديد كه اينان به « **حق** » نسبت « **سحر مبين** » مي دهند، فرمود:

**- شما چون حق به سراغتان آمد مي گوئيد سِحر است؟**

و دو مرتبه پرسيد:

**- آيا اين سِحر است؟**

فرعون و اشراف وابستة او از سر عتاب و سرزنش به موسي گفتند:

**- تو به سراغ ما آمده اي كه ما را از آنچه پدرانمان را برآن يافته ايم منصرف سازي؟! ما را از شيوه و طريق پيشينيان مان منصرف سازي و براي شما در زمين كبريائي باشد، و رياست و حكومت و انبساط قدرت و نفوذ اراده از آن شما باشد؟!**

**- شما دعوت دين را وسيله اي براي ابطال طريقة ما كه بر روي زمين استقرار يافته، قرار داده ايد، و مي خواهيد به جاي طريقة گذشته، طريقة جديدي وضع كنيد كه شما مبتكر آن باشيد، و با اجراي آن در بين مردم و ايمان ما، به شما و پيروي ما از شما در مملكت، عظمت و بزرگواري به دست آوريد!**

**- شما آمده ايد تا دولت فرعون را كه در بين قبطيان ريشه دوانيده، تبديل به يك دولت اسرائيلي كنيد كه بر گرد پيشوائي و فرماندهي شما بچرخد، ولي ما به شما ايمان نمي آوريم تا در نتيجه به آرزو و هدفي كه از اين دعوت مزورانه داريد، نرسيد!**

##### تحقق حق و ابطال باطل

فرعون به بزرگان و اشراف قوم خود دستور مي دهد كه با سحر جادوگران با معجزة موسي به معارضه برخيزند.

چون ساحران آمدند و با موسي مواجه شدند و مهياي معارضه با او گشتند، موسي گفت:

**طناب ها و چوب هائي كه با خود داريد بيندازيد!**

ساحران اين وسايل را آماده كرده بودند تا بيندازند و با سحر خود آن ها را به صورت مار و اژدها درآورند.

«  **چون ساحران افكندند، موسي گفت:**

**آنچه عرضه كرديد سحر است!**

**خدا آن را باطل خواهد كرد!**

**خدا كار مفسدان را اصلاح نمي كند!**

**خدا با كلمات خود " حق" را تحقق مي بخشد،**

**هرچند مجرمان را خوش نيايد! »**

آنچه موسي گفت، بيان حقيقتي بود منطبق با حق، حقي كه خدا به دست موسي"ع" ظاهر ساخت، يعني عصا را اژدها كرد و عصا طناب ها و چوب هائي را كه ساحران انداخته بودند و با سحر آنها را به صورت اژدها در آورده بودند، بلعيد!

##### حقيقت سحر چيست؟

حقيقتي كه موسي"ع" براي آنان بيان كرد اين بود كه آنچه آورده اند سحر است، و حقيقت سحر اين است كه موضوع ناحق و بي واقعيتي را به صورت يك حق واقعي در برابر حواس و انظار مردم قرار دهند، و چون سحر في نفسه باطل و پوچ است، خدا هم آن را باطل مي سازد، يعني بطلانش را روشن مي كند.

زيرا سنت الهي بر اين جاري است كه "**حق**" را در عالم تكوين تحقق بخشد و ثابت كند، و باطل را از بين ببرد و بطلانش را علني كند!

دولت و سلطة جاويدان از آن حق است، هرچند احياناً باطل چند روزي جولاني داشته باشد. و با اين دليل خداي سبحان آن را باطل مي سازد كه خداوند متعال عمل مفسدين را اصلاح نمي كند، فقط امر صالح و شايسته را به صلاح مي برد!

##### غلبه آيه و معجزه بر سِحر

موسي حقيقت فوق الذكررا براي ساحران بيان كرد تا آنها را به يك سنت حق الهي كه از آن غافل بودند، آگاه سازد، و روحيه شان را در برابر عملي كه اظهار خواهد كرد، يعني غلبه كردن آيه و معجزه بر سحر، و ظهور حق بر باطل، آماده سازد، و لذا وقتي ساحران معجزه موسي را مشاهده كردند، ايمان آوردند، و خود را به حال سجده بر زمين افكندند، به طوري كه خدا تفصيل آن را در سوره هاي قرآن آورده است.

**فصل ششم**

###### دعوت عمومي موسي در مصر

**و اسكان بني اسرائيل**

**مستند:آيه 83 سورة يونس "فَما آمَنَ لِموُسي اِلاّ ذُرِّيَّةٌ مِن قَومِهِ ...."**

**الميزان ج19ص183**

# صف اول ايمان آورندگان

موسي"ع" در فاصله زماني ابلاغ اوليه و غرق فرعون، زماني نسبتاً طولاني در مصر به سر برد و در اين مدت گروهي به او ايمان آوردند ولي فرعون و اطرافيان او هنوز با موسي در حال مبارزه علني يا اجراي توطئه هاي مكرر بودند.

قرآن كريم موقعيت موسي"ع" و كساني را كه در آغاز كار به او ايمان آوردند، چنين تعريف مي كند:

« **هيچ كس به موسي ايمان نياورد**

**مگر نسل ناتوان از قوم او،**

**آن هم با ترس از فتنه انگيزي و شكنجة فرعون و اشراف قومشان،**

**و فرعون در جهان برتري طلب و از زمرة اسرافكاران بود!** »

مراد از ذريه و نسلي كه به موسي عليه السلام ايمان آورد، عده اي از زيردستان بني اسرائيلند نه سردمداران و اشراف و توانگران!

نظر عقلي نيز مساعد اين معني است، زيرا همگي بني اسرائيل اسير قبطيان و محكوم به حكم آنان بودند، و در امثال اين موارد عادت بر اين جاري است كه اشراف و زورمندان به هر وسيلة ممكن دست مي زنند كه موقعيت اجتماعي و جاه و جلال ملي خود را حفظ كنند و به ديكتاتوري كه برسرشان مسلط است تقرب جويند، و با پرداخت مال و تظاهر به خدمت و خيرخواهي هاي رياكارانه و پرهيز از چيزهائي كه ديكتاتور را خوش نيايد، او را از خود راضي نگهدارند.

بنابراين در وسع اشراف بني اسرائيل نبود كه با موسي و اهداف او اعلام موافقت كنند و تظاهر كنند كه به او ايمان آورده اند!

علاوه براين، قصص بني اسرائيل درقرآن كريم عادل ترين شاهد است بر اين كه بسياري از گردنكشان و مستكبران بني اسرائيل تا اواخر زندگي موسي"ع" به او ايمان نياوردند، هرچند در قبال همه دستوراتي كه موسي در راه بذل مساعي براي نجات بني اسرائيل صادر مي كرد، تسليم بودند، و از او اطاعت مي كردند، زيرا صلاح قوميت و آزادي ملت و منافع شخصي خودشان در اين بود. اطاعت كردن در اين امور با ايمان به خدا و آنچه رسولش آورده، فرق مي كند.

ذريه يا نسل ناتوان، در ايمان خود از سردمداران و اشراف بني اسرائيل مي ترسيدند چون اشراف از آن رو كه خودشان ايمان نداشتند احياناً آنان را از ايمان منع مي كردند، و يا لااقل براي آنكه فرعون و قوم اورا از خود راضي سازند و خود را شيرين كنند، تظاهر به آن مي كردند كه بني اسرائيل را از ايمان منع مي كنند تا فرعونيان برايشان سخت نگيرند و كمتر آزار دهند.

بنابراين ضعفائي كه ايمان آورده بودند هم از بزرگان خود مي ترسيدند و هم از فرعون!

در اين حال بود كه موسي مردم را امر كرده است كه بر خدا توكل كنند، ولي امر را ابتدا مشروط به ايمان كرده است، و آن گاه كلام را با شرط ديگري كه اسلام است به پايان برده است.

« **موسي گفت:**

**- اي قوم من! اگر به خدا ايمان آورده ايد،**

**پس بر او تو كل كنيد، اگر تسليم هستيد؟!**  »

ايمان به خدا اين فايده را براي مؤمن دارد كه او را ولو به طور اجمال به مقام پروردگار خويش آشنا مي كند، و مؤمن مي داند كه خدا سببي است فوق همة اسباب، و همة اسباب به او منتهي مي شود، و تنها اوست كه سررشته دار و مدبر همه چيز است.

ايمان، با اين حقايقي كه به مؤمن مي آموزد، او را فرا مي خواند كه كار خود را تسليم خدا كند و از اعتماد بر ظاهر اسباب كه مي توان آنها را به عنوان سبب به كار انداخت، اجتناب ورزد كه چنين ا عتمادي ناشي از جهل است!

لازمة اين حالت اين است كه شخص همة كارش را به خدا ارجاع كند و بر او توكل نمايد!

تقدير كلام موسي"ع" اين است كه –

**اگر شما به خدا ايمان آورده و تسليم او هستيد برخدا توكل كنيد!**

ولي آيه اين دو شرط را جداي از هم ذكر كرده است. شايد علت اين كه هردو شرط را باهم ذكر نكرده و نگفته - **اگر ايمان آورده ايد و اسلام آورده ايد پس توكل كنيد! -** اين است كه اين دو شرط بر حسب حالي كه آن موقع مردم داشته اند، با هم فرق داشته، زيرا ايمان مردم واقعيت داشت و محرز بود، ولي اسلام، يكي از شرايط كمال ايمان است، و به هيچ وجه لازم و ضروري نيست كه هر مؤمني مسلمان باشد، بلكه آنچه بهتر است اين است كه مؤمن، ايمان خود را با اسلام تكميل كند.

يكي از اين دو شرط در آنها تحقق يافته بود و واقعيت داشت ولي شرط ديگر شرطي است كه ترجيح دارد آن را متحقق سازند.

پس معني آيه چنين مي شود كه:

**اي قوم! اگر شما ايمان به خدا آورده ايد (كه آيمان آورده ايد ! ) و اگر در برابر او تسليم هستيد ( كه بايد چنين باشيد) پس بر خدا توكل كنيد!**

آنان بر خدا توكل كردند كه خدا آنان را از فرعون و دار و دسته اش نجات بخشد. پس آنان چنين دعا كردند:

**رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَةً لِلقَومِ الظّالِمينَ... ! »**

اين درخواستي است كه آنان در نتيجة توكل بر خدا كردند و خواستند كه خدا لباس ضعف و ذلت را از آنان بكند و از قوم كافر نجاتشان بخشد.

در حقيقت چيزي كه زورمندان ستمگر را نسبت به ناتوانان ستمكش جري مي كند، همان ضعف و ناتواني است كه در آنان مشاهده مي كنند و بدان فريفته مي شوند!

**مستند:آية 87 سورة يونس " وَ اَوحَينا اِلي موُسي وَ اَخيهِ اَن تَبَوَّاا  لِقَومِكُما بِمِصرَ بِيوُتاً وَ .... "**

**الميزان ج19ص187**

# فرمان اسكان بني اسرائيل در خانه هاي مصر

قرآن مجيد فرمان الهي دربارة اسكان بني اسرائيل در خانه هاي مصر را در آية فوق يادآور مي شود:

« **ما به موسي و برادرش وحي كرديم،**

**كه براي قوم خود از خانه هاي مصر منزل تهيه كنند!** »

به نظر مي رسد كه تا آن وقت بني اسرائيل به شكل بدوي ها و يا در چادر ها زندگي مي كردند و يا زندگي شبيه به آن داشتند.

خدا به موسي و هارون مي فرمايد:

**شما با قوم خود خانه هاتان را روبروي هم و در يك جهت قرار دهيد كه افراد به هم پيوسته باشند، و امر تبليغ و مشاوره و جمع شدن براي نماز امكان بيشتري يابد.**

**- و نماز بپا داريد!**

**- و موسي تو! مؤمنين را بشارت ده! كه به زودي خدا آنان را از فرعون و دار ودستة او نجات خواهد داد !**

مستند:آية 127تا137سورة اعراف " وَقالَ المَلاَءُ مِن قَومِ فِرعَونَ اَتَذَرُ موُسي وَ قَومَهُ لِيُفسِدوُا في الاَرض ...."

الميزان ج16ص54

# فعاليت تبليغاتي موسي و خشم فرعونيان

قسمت دوم تاريخ دعوت موسي عليه السلام فاصلة زماني است كه قرآن نشان ميدهد وي در مصر و در بين قوم فرعون بوده و براي نجات بني اسرائيل فعاليت مي كرده است.

« **بزرگان قوم فرعون گفتند:**

**- چرا موسي و قوم او را اجازه مي دهي كه در اين سرزمين فساد كنند؟**

**تورا و خدايانت را واگذارند؟**

**فرعون گفت:**

**- پسرانشان را خواهم كشت و زنانشان را نگه خواهم داشت!**

**كه ما بر آنها سلطه داريم و نيرومنديم !** »

اين آيه حكايت گفتاري است كه بزرگان قوم فرعون با فرعون داشتند و مي خواستند او را فريب دهند و به قتل موسي و قوم او تحريكش كنند، لذا فرعون در رد پيشنهاد آنان گفت كه كشتن موسي و بني اسرائيل براي ما مهم نيست، براي اينكه فعلاً قدرت در دست ماست، و در هر حال ما برايشان تسلط داريم. پس چه بهتر همان عذاب قبلي را در حق ايشان اجرا كنيم، و فرزندانشان را بكشيم و زنانشان را زنده نگهداريم.

اين جواب خود دليل روشني است كه قوم فرعون از او خواستند تا موسي و قومش را بكشد، چه اگر غير اين بود فرعون نمي گفت: « **ما بر آن ها تسلط داريم!»**

##### بررسي دين و آئين فرعون

عبارت ديگري در آية فوق هست كه موضوع پرستش فرعون وخدايان آنها را روشن مي سازد، و آن عبارت است از " **يَذَرُكَ وَ آلِهَتُكَ - تو را و خدايانت را از خدائي مي اندازند!** " معني اين جمله اين است كه:

- **اي فرعون ! اين شخص علاوه بر فسادي كه او وقومش در زمين برانگيخته اند، زير بار پرستش تو و خدايانت هم نرفته اند!**

از اين جمله به خوبي برمي آيد كه فرعون هــم ادعاي الوهيت مي كرد و مــردم را به پرستش خود مي خواند و هم خودش خداياني براي خود داشت و آن ها را مي پرستيد.

تاريخ هم اين معنا را در پاره اي از امت هاي گذشته اثبات كرده است. از آن جمله نقل شده كه در روم و ممالك ديگري مردم بزرگ خانواده و رؤساي قبايل و عشاير را مي پرستيدند، و آن بزرگان و رؤسا خودشان پدران نخستين و بت ها را پرستش مي كردند. و نيز در تاريخ دارد كه بعضي از بت پرستان براي بت هائي كه مي پرستيدند بت ها و ارباب ديگري قائل بودند و معتـــقد بودند كه بت هاي مورد پرستش آنان، آن بت ها را مي پرستند. از آن جمله پدر و مادر را رب خود مي دانستند و براي پدر و مادر ارباب ديگري قائل بودند.

اين آن چيزي است كه از جمله مورد بحث بر مي آيد الاّ اين كه از كلامي كه فرعون با قوم خود داشته و قرآن از او چنين حكايت مي كند " اَناَ رَبُّكُمُ الاَعلي! " و همچنين در آية ديگر مي فرمايد: " **من غير از خودم براي شما معبودي سراغ ندارم!** " بر مي آيد كه او براي خود معبودي اتخاذ نكرده بود، و تنها خود را معبود مردم مي دانست، لذا بعضي از مورخين نوشته اند كه خود فرعون دهري مسلك بوده است و اصلاً براي عالم صانعي قائل نبوده است، و مردم را هم از پرستش بت ها منع مي كرد و مي گفت كه تنها بايد مرا بپرستيد!

اما اين نظريه صحيح نيست، او مي خواست اله و معبود ديگري كه مالك و مدبر امور قبطيان باشد، نفي كند، و تدبير امور آنان را به خود اختصاص دهد، و آن جا كه گفت: « **من براي شما معبودي غير از خودم سراغ ندارم!** » منظورش قبطيان بود، يعني مي گفت كه من براي شما قبطيان پروردگاري غير خودم سراغ ندارم. پروردگار شما قبطي ها من هستم نه آن كه موسي ادعا مي كند كه از طرف او مبعوث شده است و خودش هم او را مي پرستد.

مؤيد اين معنا ادامة كلام اوست كه به هامان گفت:

« **- پس اي هامان، خشت خام را پخته كن، و با آن برايم برجي بساز،**

**باشد كه از آن بالا روم و از اله موسي اطلاعي حاصل كنم،**

**كه من او را از دروغگويان مي پندارم!** »

از اين كلام به خوبي بر مي آيد كه فرعون در معبود بودن خود براي موسي شك داشته است، و اين قرينه است بر اين كه در جملة قبلي نمي خواسته وجود خدائي غير از خود را انكار كند و بگويد كه من علم به عدم وجود آن دارم بلكه مي خواست علم به وجود چنين خدائي را نفي و انكار كند.

خلاصه مي خواست بگويد: من خدائي به جز خود براي شما سراغ ندارم، نه اين كه شما غير از من خدائي نداريد!

و حق مطلب هم همين است كه فرعون خود را پروردگار مصر و مصريان مي دانست، و اگر مربوب بودن آنان را براي رب و پروردگاري ديگر انكار مي كرد روي قاعده و اعتقاد خود آنان بود، نه اين كه مخلوق بودن آنان و خالقيت خداي سبحان را انكار كرده باشد!

اين حرف هم تنها از او نبوده، همة بت پرستان همين را مي گفتند، يعني براي هر صنفي از اصناف خلايق و حوادث از قبيل آسمان و زمين و دريا و خشكي و صلح و جنگ و غيره خدائي جداگانه قائل بودند، و از ميان همة آنان خدائي را مي پرستيدند كه بيشتر مورد نيازشان بود. مثلاً سكنة سواحل درياها بيشتر پروردگار دريا و طوفان را مي پرستيدند.

###### 

**مستند:آية 101 سورة اسري " فَقالَ لَهُ فِرعوُنُ اِنّي لَاَظُنُكَ يا موُسي مَسحوُراً ...!"**

**الميزان ج26ص12**

# اتهام جنون عليه موسي "ع"

فرعون به موسي عليه السلام گفت:

«  **من گمان مي كنم كه تو را سحر كرده باشند، و در نتيجه خللي به عقلت وارد آمده است!** »

در جاي ديگر نيز در قرآن مجيد نقل شده كه فرعون موسي را ديوانه خواند و گفت:

« **رسول شما كه به سويتان گسيل شده، مجنون است!** »

موسي "ع" فرعون را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

« **تو خوب مي داني كه اين معجزات روشن را غير پروردگار آسمانها و زمين كسي نازل نكرده است، و او به منظور بصيرت يافتن مردم نازل كرده تا چشم دلشان روشن گردد و ميان حق و باطل را تميز دهند، و من گمان مي كنم كه تو به خاطر عناد و انكارت سرانجام هلاك خواهي شد، اي فرعون!** »

در ادامة آيه مي فرمايد:

« **وقتي فرعون خواست از آن سرزمين بيرونشان كند، پس او را با كساني كه همراهي اش كرده بودند، جملگي غرق كرديم!** »

**مستند:آية 46تا56سورة زخرف " وَلَقَد اَرسَلنا موُسي بِآياتِنا اِلي فِرعُونَ وَ مَلَاَ ئِهِ...."**

**الميزان ج35ص176**

# صحنه ديگري از مواجهه فرعون با موسي

در سورة زخرف، قرآن مجيد قسمتي از مواجهة موسي "ع" را با فرعون به مناسبت اين ذكر مي كند كه كفار قريش به رسول الله"ص" اعتراض كرده بودند كه چرا قرآن به يكي از دو مرد بزرگ مكه يا طائف نازل نمي شود، به خاطر اين كه آنان مال و شكوه بيشتري داشتند. در اين آيات براي ايشان مثلي از داستانهاي موسي"ع" و فرعون و قومش آورده كه خدا او را با معجزات و آيات باهره به سوي ايشان گسيل داشت ولي آنان در برابر آن آيات خنديدند و مسخره كردند و فرعون براي قومش احتجاج كرد و به آنان خطاب نمود كه من بهتر از موسايم، براي اينكه ملك مصر از آن من است كه اين نهرها از دامنة آن جاري است. با اين حرف ها فرعون عقل مردم را دزديد و آنان اطاعتش كردند و سرانجام كارشان و استكبارشان به جائي رسيد كه خدا از ايشان انتقام گرفت و غرقشان كرد.

جزئيات اين صحنه را قرآن مجيد چنين نقل كرده است:

«  **ما موسي را با آيات خود به سوي فرعون و درباريانش فرستاديم،**

**گفت: من فرستادة رب العالمين هستم!**

**پس از آن همين كه آيات ما را به ايشان نمود،**

**ناگهان از آن معجزات به خنده در آمدند.**

**و ما هيچ آيتي به ايشان ننموديم مگر آن كه از آيت قبلي بزرگتر بود،**

**و ايشان را به عذاب گرفتيم شايد برگردند.**

**گفتند:**

**هان اي جادوگر!**

**پروردگار خود را بخوان براي ما، به خاطر آن عهدي كه به تو داده، عذاب را از ما بردارد، كه ما حتماً به راه خواهيم آمد!**

**ولي همين كه عذاب را از آنان برداشتيم دوباره پيمان شكستند.**

**و فرعون در ميان قوم خود ندا كرد و گفت:**

**- اي مردم! آيا ملك مصر از آن من نيست؟**

**و اين نهرها از دامنة قصرم نمي گذرند؟**

**پس چرا نمي بينيد؟**

**با اين حال من بهترم يا اين مرد بي كس و خوار،**

**كه حرف زدنش را بلد نيست؟**

**اگر او هم كسي بود چرا مثل من به علامت سروري، دستبندي از طلا از طرف خدا ندارد، و يا ملائكه با او قرين نيستند؟ و به ياري اش نمي آيند؟**

**فرعون بدين وسيله عقل قوم خود را دزديد و در نتيجه اطاعتش كردند،**

**چون آنها هم مردمي گنده پسند و فاسق بودند.**

**همين كه ما را به خشم آوردند، از ايشان انتقام گرفتيم و همه را غرق كرديم!**

**پس سرگذشتشان را عبرت و مثلي براي ديگران قرار داديم!** »

( گويند رسم مردم آن روز اين بود كه وقتي كسي را بر خود رئيس مي كردند، دستبندي از طلا به دستش و گردنبندي از طلا به گردنش مي انداختند. اين بود كه فرعون براي فريب مردم و بي اعتبار كردن موسي"ع" او را به نداشتن دستنبند و گردن بند طلا مذمت و تحقير كرد.)

**مستند:آيه 75تا89سورة يونس "ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم موُسي وَ هارونَ اِلي فِرعوُنَ وَ مَلاَئِهِ بِآياتِنا...."**

**الميزان ج19ص177**

# مشتركات قوم فرعون و قوم قريش

در آيات فوق، قرآن مجيد به طور خلاصه تاريخ مبارزات موسي"ع" و برادرش هارون را با فرعون و دار و دسته اش بيان مي كند، ولي اين داستان را طوري بيان مي كند كه فصل هاي آن با خلاصة تاريخ بعثت پيامبر ما "ص" منطبق باشد.

پيغمبر گرامي اسلام "ص" قوم خود و گردنكشان قريش و ديگران را دعوت مي كند. از اين عده هيچ كس ايمان نمي آورد جز مردمان زيردستي كه مورد آزار و شكنجة اشراف بودند تا آنجا كه مؤمنان مجبور به هجرت شدند، پيغمبر"ص" و جمعي از مؤمنين به مدينه هجرت كردند، و فرعون ها و اشراف امت به تعقيبشان پرداختند، و سرانجام خدا كافران را بر اثر گناهانشان هلاك كرد، و به بركت اسلام به مؤمنين جايگاه هاي استوار بخشود و روزي هاي پاكيزه ارزاني داشت، و بعداً يعني پس از آنكه داراي علم شدند با هم اختلاف پيدا كردند و سر انجام خدا مابين آنان قضاوت خواهد كرد!

آنچه دراين آيات آمده تصديق اسراري است كه خدا در اين آيات با پيغمبر خود در ميان گذاشته و حوادثي را كه پيغمبر"ص" و قوم او با آن مواجه خواهند شد، ياد آوري مي كند.

و نيز تصديق آن فرمايش پيغمبر"ص" است كه خطاب به اصحاب و امت خود فرمود:

« **شما از راه و رسم بني اسرائيل پيروي مي كنيد،**

**حتي اگر آنها داخل سوراخ سوسماري شده باشند،**

**شما نيز داخل خواهيد شد!** »

**مستند:آيه 130تا137 سورة اعراف "وَلَقَداَخَذنا آلَ فِرعَونَ بِالْسِنينَ و نَقصٍ مِنَ الثَّمَرات...."**

**الميزان ج16ص61**

# بلاهاي نازله بر فرعونيان

قرآن مجيد در ادامة بيان جريانات سالهاي آخر مبارزة موسي"ع" با فرعون و فرعونيان سخن از گرفتاريهاي پياپي آنان به ميان مي آورد كه به دليل عنادشان در مقابل دعوت الهي بدان مبتلا مي شدند تا شايد بيدار شوند و راه يابند:

**« فرعونيان را به خشك سالي و كمبود محصول دچار كرديم، شايد متذكر شوند.**

**چون حادثة خوبي به آن ها مي رسيد، مي گفتند: اين به خاطر ماست!**

**و چون حادثة بدي به آنها مي رسيد به موسي و پيروان او شگون مي زدند.**

**حق اين بود كه سرنوشت آنها نزد خدا بود، لكن بيشترشان نمي دانستند.**

**مي گفتند: هرچه معجزه براي ما بياوري و ما را بدان جادو كني ما به تو ايمان نمي آوريم! »**

از ظواهر امر بر مي آيد كه قوم فرعون وقتي پس از قحط سالي به سال خوشي مي رسيدند و نعمت و روزي شان فراوان مي شد، مي گفتند:

« **اين از خود ماست**،»

و مقصودشان اين بوده كه

**« ما تا آنجا كه ياد داريم هرگز به قحط سالي دچار نشده بوديم،**

**و اگر در گذشته مبتلا به آن خشك سالي شديم از نحوست موسي بود!»**

و اگر اين حرف را پس از نجات از قحط سالي زده اند براي اين بوده كه تا آن روز دچار چنين بلائي نشده بودند.

خداي سبحان در رد افكار و پندار باطل آنها مي فرمايد:

**بهره اي كه ايشان از شر و شئامت دارند نزد خداست، و آن عذابي است كه خداوند براي آنان تهيه ديده است، ولكن بيشتر ايشان از اين عذاب غافلند، و خيال مي كنند از گناهان و جناياتي كه مرتكب مي شوند اثري باقي نمي ماند و در دفتري بايگاني نمي شود!**

فرعونيان براي اينكه موسي را براي هميشه از خود مأيوس سازند، گفتند: هرچه براي ما معجزه بياوري و مارا جادو كني به تو ايمان آور نيستيم! و اينكه معجزات او را جادو خواندند در حقيقت خواستند او را استهزاء كرده و بگويند بيخود اسم اين عمليات را معجزه گذاشته اي !

##### انواع بلاهاي نازله به فرعونيان قبل از نابودي نهائي

قرآن مجيد نوع عذابهائي را كه براي فرعونيان نازل شد بدين ترتيب ذكر فرموده است:

« **پس طوفان، ملخ، شپشه، وزغ، و خون ( خون شدن رود نيل) را، كه معجزه هائي از هم جدا بودند به آنها فرستاديم، ولي باز گردنكشي كردند، كه گروهي بزهكار بودند!** »

از عبارت " **آيات مفصلات**" استفاده مي شود، آياتي كه به سوي قوم فرعون فرستاده مي شد، يكجا و دفعة واحد نبود، بلكه هركدام جدا از مابقي فرستاده مي شد، و اين خود دليل بر اين است كه اين آيات آياتي است از طرف خدا كه هركدامش در موقع مناسبش نازل مي شود، چه اگر يكجا نازل مي شد ممكن بود خيال كنند يك امر اتفاقي بوده و ربطي به مأموريت موسي و نفرين او نداشته است.

هركدام از اين آيات كه فرستاده مي شد، قبلاً موسي از آمدن آن آيه و آن عذاب خبر مي داد، لذا وقتي به آن برخورد مي كردند، دست به دامن موسي مي شدند تا بلكه دعائي كند و آن عذاب را از ايشان برگرداند، و با موسي عهد مي بستند كه اگر اين عذاب را از آنان بردارد به وي ايمان بياورند، و دست از بني اسرائيل بردارند و ايشان را به موسي بسپارند، ولي وقتي به دعاي موسي عذاب برداشته مي شد، عــــهد خود را مي شكستند.

عهد هائي كه بين موسي و قوم فرعون مي گذشت براي مدت معيني بود. مثلاً اگر موسي عليه السلام مي گفت كه خداوند متعال اين عذاب را از شما برمي دارد به شرطي كه ايمان بياوريد و بني اسرائيل را با من روانه كنيد، در آخر اضافه مي كرد كه اگر تا فلان مدت به اين عهد وفا نكرديد عذاب مرتفع نخواهد شد، و همچنين اگر بني اسرائيل با وي عهدي مي بستند، آنان نيز عهد خود را محدود به مدت معين مي كردند.

آية شريفه مي فرمايد: -

**پس از آنكه عذاب برداشته مي شد و آن اجل معين سر مي رسيد عهد خود را كه با موسي بسته بودند، مي شكستند.**

اين بود تاريخ قومي كه قبل از حتمي شدن قضاي الهي در مقابل رسول خدا عناد ورزيدند و عذاب هائي كه در اين مدت بر آن ها نازل شد، آنان را بيدار نكرد، و بالاخره قضاي الهي اجرا گشت، و به اين قسمت از تاريخ فرعونيان پايان داد!

**مستند: روايات اسلامي الميزان ج16ص66**

# مشخصات بلاهاي نازله بر فرعونيان

جزئيات مبارزه موسي با فرعون قبل از غرق شدن فرعون و نجات نهائي بني اسرائيل در روايات اسلامي چنين آمده است:

" بعد از ايمان آوردن ساحران به موسي و شكست خوردن فرعون و اصرار او بر كفر خود، هامان به فرعون گفت:

مردم به طوري كه مي بيني يكي پس از ديگري دارند به موسي ايمان مي آورند، بايد فكري كرد. من فكر مي كنم صلاح در اين باشد كه مأمور بگذاري و هركس را كه ديدند به دين موسي درآمده، زنداني اش كنند!

چيزي نگذشت كه تمامي بني اسرائيل به دست خود فرعونيان يكجا جمع شدند، و از ميان فرعونيان بيرون گشتند.

در اين زمان بود كه سلسله اي از بلاهاي گوناگون به شرح زير بر قوم فرعون فرود آمد:

##### بلاي طوفان

بعد از اينكه بني اسرائيل زنداني شدند و فرعونيان كاملاً شهر را احاطه كردند خداوند آنها را به عذاب هاي گوناگون از قبيل كمبود زراعت و امثال آن مبتلا نمود. و در آخر طوفاني برآنها مسلط كرد تا تمامي خانه هاي آنان را درهم كوبيد و فروريخت. فرعونيان ناگزير به بيابان گريختند، و خيمه ها بپا كردند، و اما به خانه هاي بني اسرائيل يك قطره از آب سيل نرسيد، و زمين هاي زراعتي آنان نيز آسيب نديد. بر عكس براي فرعونيان هيچ زمين زراعتي نماند، لذا به موسي گفتند:

**از خدايت بخواه اين بارندگي هولناك را از ما قطع كند، كه اگر چنين كني ما به تو ايمان آورده و بني اسرائيل را از زندانها رها كرده و با تو روانه مي سازيم!**

موسي"ع" از خداي سبحان درخواست كرد و خداوند هم عذاب را از آنان برداشت، ولكن متأسفانه به وعدة خود وفا نكردند و ايمان نياوردند. اين بار هامان

به فرعون گفت:

**اگر بني اسرائيل را آزاد كني به دست خود، موسي را برخود غلبه داده اي و او به طور مسلم سلطنت تو را از بين خواهد برد.**

فرعون بني اسرائيل را رها ننمود و دربارة بارانهاي خطرناك گفت:

**باراني كه آمد عذاب نبود، بلكه نعمتي بود براي ما، زيرا دشت و صحاري ما را پس از خشكي و مردگي زنده و سرسبز و خرم نمود.**

##### نزول ملخ براي نابودي زراعت

چون فرعونيان به عهد خود پشت كردند، خداوند هم در سال بعد ملخ را بر زراعت ها و اشجار ايشان مسلط كرد، به طوري كه از زراعت و درختان شان چيزي باقي نگذاشتند، بلكه موي سر و ريش آنان و لباس و فرش و اسباب زندگي شان را هرچه بود خوردند، وحال آنكه همين ملــــــــخ ها به خانه هاي بني اسرائيل داخل نمي شدند، و هيچ گونه آزاري نمي رساندند. مردم همه سر و صدايشان بلند شد و فرعون شديداً به جزع و فزع در آمد، و به موسي گفت:

**اين بار هم از پروردگارت بخواه اين بلا را از ما بگرداند، و بـــه طور قطع مـــن هم دست از بني اسرائيل بر مي دارم!**

موسي دعا كرد و ملخ بعد از آنكه يك هفته يعني از شنبه تا شنبه بر ايشان مسلط بود از آنان برطرف گرديد.

بعضي ها در كيفيت دعاي موسي گفته اند كه وي نگاهي به آسمان كرد و سپس عصاي خود را به طرف مشرق و مغرب به حركت درآورد، و بدون درنگ ملخ ها از همان طرف كه آمده بودند، برگشتند، گوئي كه اصلاً ملخي نيامده بود.

##### فرود شپشه برزراعت و بدن فرعونيان

بار ديگر اصرار هامان نگذاشت فرعون به وعدة خود وفا كند و بني اسرائيل را آزاد سازد، لذا در سال سوم خداوند سبحان " قمل" را كه عبارت بود از ملخ ريز و

بدون بال و خيلي خبيث تر و خطرناك تر از ساير انواع ملخ ها، بر همة زراعت آنان مسلط نمود. اين بار ملخ ساقه و ريشه ها را هم خورد و خلاصه زمين را ليسيد.

اين بلا شديدترين بلائي بود كه فرعونيان بدان دچار شدند، زيرا نه تنها حبوبات آنان به خطر افتاد بلكه موي بدن و حدقه و پلك چشم و ابروهاي آنان نيز دستخوش اين بلا شد، و وقتي به بدن هاي آنان حــمله مي كرد هركه مي ديد خيال مي كرد پوست بدنهاي آنان مبتلا به گري شده است.

خلاصه، خواب و آسايش از آنان سلب شد و همه به ناله و فرياد درآمدند، ناچار فرعون موسي را طلبيده و گفت:

**اگر اين بار از خدايت بخواهي تا عذاب را از ما بردارد به طور قطع و مسلم دست از بني اسرائيل بر مي دارم.**

موسي اين بار نيز پذيرفت و دعا كرد و به دعاي او قمل كه هفت روز تمام يعني از اين شنبه به آن شنبه مسلط بر آنان شده بود، بر طرف گرديد.

##### نزول بلاي قورباغه بر فرعونيان

فرعونيان اين بار هم عهد خود را شكستند و خداوند در سال چهارم قورباغه را برآنان مسلط كرد. تمام زندگي آنان مالامال از قورباغه شد. لباس و ظرف و طعام يا آبي نماند مگر اينكه پر از قورباغه بود. غـــــذا كه مي پختند چيزي نمي گذشت كه مي ديدند پر از قورباغه شده است. مي خواستند با يكديگر صحبت كنند تا دهن باز مي كردند قورباغه به دهانشان وارد مي شد. لقمه اي را كه بر مي داشتند تا دهانشان باز مي شد قورباغه قبل از لقمه دهانشان را پر مي كرد.

اين بار مردم به گريه درآمده و شكايت نزد موسي بردند و گفتند اين بار توبه كرده و ديگر به كردار زشت خود بر نمي گرديم، از خدا بخواه تا ما را از شر قورباغه رهائي دهد. موسي دعا كرد و خداوند سبحان قورباغه را پس از آن كه هفت روز يعني از اين شنبه به آن شنبه بر ايشان مسلط بود از آنان برداشت.

##### نزول بلاي خون

فرعون و فرعونيان اين بار نيز عهد خود را شكستند، و خداوند قادرمتعال در سال پنجم، خون را روانه به سوي ايشان كرد، بدين معني كه آب نيل را برايشان خون گردانيد. بني اسرائيل آن را آب مي ديدند، و قبطي ها خون، حتي قبطي ها به بني اسرائيل التماس مي كردند كه آب را در دهان خود ريخته و از دهان خود به دهان قبطي ها بريزند، با اين حال تا در دهن اسرائيلي بود آب بود، و به محض اينكه به دهان قبطي منتقل مي شد خون مي گرديد.

فرعون ديد دارد از عطش هلاك مي شود، ناچار شد برگ درختان را بجود، ولي مع الوصف رطوبت برگ درختان هم در دهانش خون مي شد.

هفت روز هم به اين عذاب دچار بودند. هيچ آب و غذائي نمي خوردند مگر آنكه خون بود. به هرحال آمدند نزد موسي كه از خدايت رفع اين پريشاني و عذاب را بخواه تا به تو ايمان آورده و دست از بني اسرائيل برداريم و با تو روانه شان كنيم!

موسي اين بار نيز دعا كرد و عذاب از ايشان برداشته شد، مع ذلك دست از بني اسرائيل برنداشتند.

**مستند:آيه 88 سورة يونس "وَقالَ موُسي رَبَّنا اِنَّكَ آتَيتَ فِرعَونَ وَ مَلأَهُ زينَةً وَ اَموالاً...!"**

**الميزان ج19ص187**

# نفرين نهائي موسي و دلايل آن

موسي عليه السلام بعد از آنكه از ايمان آوردن فرعون و اشراف وابسته به او مأيوس شد و يقين كرد كه آنان به گمراهي خود ادامه مي دهند، و ديگران را هم گمراه مي سازند، عرض كرد:

**اي پروردگار ما !**

**تو فرعون و اطرافيانش را در برابر كفر و سركشي شان مجازات كرده اي، و زينت و دارائي هائي در زندگي دنيا به آنان داده اي!**

**اي پروردگار ما !**

**آنان كساني را كه پيروي شان مي كنند از راه تو به دركنند،**

**ارادة تو باطل و غرض تو لغو نيست!**

**پروردگار ما !**

**سخط و غضبت را نسبت به آنان مدام كن، و دارائي شان را از بين ببر، و از مجراي نعمت به مجراي نقمت بيفكن، و دلهايشان را گره بزن، و محكم ببند ، كه ايمان نياورند تا در موقعي قرارگيرند كه ايمانشان سود ندهد و آن زماني است كه عذاب الهي را ببينند!**

موسي اين نفرين را موقعي كرد كه اگر فرعونيان زنده مي ماندند جز گمراهي و گمراه كردن مردم انتظار ديگري از آنان نبود، مثل نوح عليه السلام كه عرض كرد:

**- خدايا ديّاري از كافران بر زمين باقي مگذار كه اگر باقي شان بگذاري بندگانت را گمراه كنند، و جز فاسق و فاجر و كافر نزايند!**

##### استجابت نفرين موسي

خداوند سبحان خطاب به موسي و هارون"ع" مي فرمايد:

**دعاي شما كه درخواست كرده بوديد خدا بر فرعون و اطرافيانش عذاب دردناك نازل كند، و اموالشان را از بين ببرد و دلهايشان را سخت كند، مستجاب شد!**

**پس استقامت كنيد، و نسبت به مأموريت خود يعني دعوت به خداي سبحان و احياء كلمة حق ثابت قدم باشيد، و از راه كساني كه نمي دانند، پيروي مكنيد! يعني پيشنهاهائي را كه بر اساس هواهاي نفساني و داعيه هاي شهواني به شما مي كنند، اجابت نكنيد!**

در اين آيه با نوعي تلويح اشاره به آن شده كه بني اسرائيل چيزهائي را درخواست خواهند كرد كه سنت هاي قومي و شيوه هاي جاهلي شان را احياء كنند.

در روايات اسلامي ( در مجمع البيان) نقل شده كه فرعون بعد از دعاي موسي چهل سال ماند. البته در آيات فوق نيز دلالتي بر اين كه موسي و هارون درخواست عذاب فوري كرده باشند، نيست.

**فصل هفتم**

###### پايان سلطنت فرعون

###### وآغاز وراثت مستضعفان

###### 

**مستند:آية 128و129سورة اعراف " قالَ موُسي لِقَومِهِ استَعينوُا بِاللهِ وَاصبِروُا اِنَّ الاَرضَ للهِ يوُرِثُها مَن يَشآءُ مِن عِبادِهِ...! "**

**الميزان ج16ص58**

# وعده نجات و جانشيني درزمين

موسي عليه السلام در مقابل توطئة فرعونيان شروع به تقــويت روحي قوم خود مي كند و به آن ها مي گويد:

«  **از خدا كمك جوئيد!**

**صبوري كنيد!**

**زمين متعلق به خداست!**

**و به هركس از بندگان خويش كه بخواهد وا مي گذارد،**

**و سرانجام نيك از پرهيزكاران است!**  »

با اين جملات، موسي عليه السلام بني اسرائيل را بر قيام و شورش عليه فرعون بر مي انگيزد و آنان را به استمداد و استعانت از خداي تعالي در رسيدن به هدف، كه همان رهائي از اسارت و بندگي فرعون است، توصيه مي كند، و آنان را به صبر در برابر شدايدي كه فرعون خط و نشان آن را مي كشد، سفارش مي كند، زيرا صبر ومقاومت در برابر شدايد راهنماي به سوي خير و پيش تاز فرج و نجات است!

موسي "ع" مي فرمايد:

**- زمين مال خداست و آن را به هركه بخواهد به ارث مي بخشد!**

و با اين جمله مي خواهد بگويد كه اگر من اين نويد را مي دهم براي اين است كه فرعون مالك زمين نيست تا آن را به هركس كه بخواهد بدهد و يا بگيرد، بلكه زمين ملك خداي سبحان است و اوست كه به هر كه بخواهد ملك و سلطنت در زمين را مي دهد، و سنت الهي بر اين جريان دارد كه حسن عاقبت را به كساني از بندگان خود اختصاص مي دهد كه از او بترسند.

بنابراين، شما اي بني اسرائيل! اگر تقوا پيشه كنيد، يعني به خداي تعالي استعانت بجوئيد و در راه او صبر و مقاومت در مقابل شدايد به خرج دهيد، خداوند اين سرزمين را كه امروز در دست فرعونيان است، به دست شما خواهد سپرد!

##### بي قراري بني اسرائيل

بني اسرائيل شكايت خود را چنين به موسي عرضه كردند كه:

**« اي موسي! ما قبل از آمــدن تو، و نيز بعــد از آمدنت آن عــذاب و شكنجه اي كه از فرعــونيان مي ديديم هنوز هم مي بينيم، و از آن وعده اي كه خداوند داده بود كه به دست تو از دست فرعونيان نجات پيدا مي كنيم، خبري نشد؟**

**موسي عليه السلام فرمود:**

**- شايد پروردگارتان دشمنانتان را هلاك كند و شما را در اين سرزمين جانشين سازد و بنگرد كه چگونه عمل مي كنيد!** »

اين جمله حكايت جوابي است كه موسي "ع" در قبال شكايت بني اسرائيل داده و خاطر آنان را بدين وسيله تسلي داده و اميدوارشان ساخته است. اين تكرار همان مفهوم قبلي است كه گويا مي فرمايد: اين كه به شما دستور دادم كه در راه رسيدن به هدف از خدا بترسيد حرف زنده اي بود كه هرگز غير آن را از من نخواهيد شنيد. اگر به آن دستور عمل كنيد اميد اين هست كه خداوند دشمنان شما را هلاك كند و زمين را بعد از ايشان به شما واگذار كند. اگر مي خواهيد خداوند سبحان شما را جانشين آنان در زمين قرار دهد بايد بدانيد كه خداوند متعال چنين كاري را به گزاف نمي كند، و شما را بدون هيچ قيد و شرط بر آنان ترجيح نمي دهد، و اگر شما را به آرزويتان برساند براي اين است كه ببيند رفتار شما چگونه خواهد بود؟

اين يكي از آياتي است كه خداوند متعال در آن يهود را كه براي خود منصب بلاعزل الهي قائل بودند، تخطئه نموده است، زيرا توراتي كه در دست يهود است يهوديان را داراي كرامتي بدون قيد وشرط و آنان را حزب خدا و سرزمين بيت المقدس را سرزميني دانسته كه خداوند به يهود تمليك كرده است، آن هم تمليكي كه نه نقل و انتقال بردار است و نه اقاله پذير!!!

مستند:آية 134تا137سورة اعراف " فَاَنتَقَمنا مِنهُم فَاَغرَقنا هُم في اليَمِّ...وَ اَورَثنا الْقَوم الَّذين كانوُا يَستَضعَفونَ...!"

الميزان ج30ص131

# تحقق وعده هاي الهي

سالهاي متمادي موسي "ع" در مصر با فرعون و فرعونيان مبارزه كرد و خداوند با نزول عذابهاي متعدد آنهارا متنبه ساخت، ولي سرانجام كار آنان به جائي منجر شد كه سرانجام اقوامي از اين قبيل در همة ادوار تاريخ بشر بوده است، و قرآن مجيد نتيجة اين مبارزه حق و باطل را چنين نقل فرموده است:

**« پس از آنها انتقام گرفتيم،**

**و به دريا غرقشان كرديم،**

**براي آنكه آيه هاي ما را تكذيب كردند، و از آنها غافل ماندند.**

**وخاورها و باخترهاي آن سرزمين را كه بركت در آن نهاده بوديم،**

**به گروهي كه خوار شمرده مي شدند و مستضعف بودند، به ارث واگذاشتيم،**

**وكلمة حسناي پروردگار تو دربارة پسران اسرائيل تماميت يافت، و**

**اين به پاداش صبري بود كه كرده بودند،**

**و آن چه را كه فرعون و قوم وي ساخته بودند، با آن بناهائي كه بالا مي بردند،**

**ويران كرديم! »**

ظاهراً مراد از سرزمين بركت داده شده، سرزمين شام و فلسطين است، زيرا قرآن در اين آيه اين سرزمين را " **بركت يافته**" مي خواند، و در قرآن كريم غير از سرزمين مقدس كه همان نواحي فلسطين است و غير از كعبه، هيچ سرزميني را به "**بركت**" ياد نكرده است.

اگر در اينجا بني اسرائيل را به مردمي " **مستضعف** " وصف كرده، براي اين است كه كارهاي عجيب و خارق العادة خدا را برساند و بفهماند كه خداونــد افتادگان را بلنــــد مي كند و كساني را كه در نظر ها خوار مي آمدند تقويت مي كند و زمين را در تيول آنان قرار مي دهد! چه قدرتي بالاتر از اين !؟

« **تماميت يافتن كلمة حسناي پروردگار**» نشان از اين است كه به ملك و سلطنت رسانيدن بني اسرائيل و هلاك كردن دشمنان ايشان بر وفق قضاي حتمي اش بوده و موسي عليه السلام هم گويا از اين قضا خبر داشته كه در وعده به بني اسرائيل مي گفت: « **شايد پروردگارتان هلاك كند دشمنانتان را و زمين را به شما واگذارد...!** »

« **تمام شدن كلمه،** » خارج شدن آن از مرحلة قوه و استعداد به مرحلة فعليت و وقوع است. خداوند متعال جهت و علت تمام شدن كلمة پروردگار در خصوص تاريخ بني اسرائيل را « **صبر و استقامت** » آنان قيــد مي كند.

###### 

**مستند:آية 52تا68 سورة شعرا " وَ اَوحَينا اِلي موُسي اَن اَسرِ بِعِبادي اِنَّكُم مُتَّبِعوُنَ ...!"**

**الميزان ج30ص131**

# حركت شبانه بني اسرائيل و نابودي فرعون

با اين آيات پايان كار فرعون و آغاز دورة جديدي در تاريخ بني اسرائيل شروع مي شود كه در آن خداي سبحان وعدة خود را محقق مي سازد و وراثت و حكومت زمين را به مستضعفان مي سپارد!

قرآن مجيد خلاصة اين قسمت از تاريخ را چنين بيان مي كند:

« **و به موسي وحي كرديم كه:**

**بندگان ما را شبانه حركت بده،**

**كه از پشت شما را تعقيب مي كنند!**

**و فرعون مأمورين جمع آوري را به شهر ها فرستاد،**

**كه اينان گروهي اندكند كه موجب خشم ما شده اند،**

**و ما همگي آمادة كارزاريم!**

**پس، از باغستان ها و چشمه سار ها،**

**و گنج ها و جايگاه هاي خوبشان بيرون كرديم،**

**و آنها را چنين به بني اسرائيل به ارث داديم!**

**پس، آفتابدم از پي آنها شدند،**

**و چون دو جماعت يكديگر را بديدند،**

ياران موسي گفتند:

**- اي واي مارا گرفتند!**

موسي گفت:

**- هرگز! كه پروردگار با من است و راهبريم خواهد كرد!**

به موسي وحي كرديم:

**- عصاي خود را به دريا بزن!**

**پس دريا بشكافت، و هر پاره اي چون كوهي بزرگ بود،**

**ديگران را بدانجا نزديك كرديم،**

**و موسي را با همراهانش جملگي نجات داديم!**

سپس، ديگران را غرق كرديم!

**كه در اين عبرتي است،**

**ولي بيشترشان ايمان آور نبودند!**

**و پروردگارت همو نيرومند و فرزانه است !** »

داستان غرق شدن فرعونيان و نجات يافتن بني اسرائيل به دست موسي عليه السلام را در طي چهارده آيه در قرآن كريم به شرح بالا آورده است كه البته حرف هاي زيادي قصه، و آن چه كه از سيــاق كلام استفاده مي شود و احتياجي به ذكرش نبوده، حذف كرده است. از آن جمله: بيرون شدن شبانة موسي و بني اسرائيل از مصر( كه همين جملة " **اَن اَسري بِعِبادي!** " بر آن دلالت مي كرد.)

###### 

**مستند:آيه 22 تا 33 سورة دخان " فَاَسرِ بِعِبادي لـَيلاً اِنَّكُم مُتَّبَعوُنَ ... !"**

**الميزان ج35ص221**

# جزئيات حركت شبانه بني اسرائيل

موسي"ع" بعد از دعوت فرعون به ترك استكبار در برابر دستورات الهي، و مشاهدة عناد و سركشي از طرف آنان پروردگار خود را خواند و عرض كرد:

« **خدايا اين قوم مردمي مجرمند!** »

در اين دعا موسي عليه السلام علت دعا كردنش را جرم فرعونيان ذكر كرد، جرمي كه به خاطر آن مستحق هلاك بودند. البته در آيه نيامده كه موسي"ع" از خدا چه خواست، ولي از آيات بعدي فهميده مي شود كه او هلاكت قوم را خواستار شده است.

خداي سبحان دستور مي دهد:

- **شبانه بندگان مرا حركت بده،**

**شما تعقيب خواهيد شد،**

**فرعون و لشكريانش شما را تعقيب خواهند كرد**!

در اين آيه خداي متعال خواسته از حادثه اي كه به زودي اتفاق مي افتد پيشگوئي كند. آن گاه اضافه مي فرمايد كه:

**فرعون و لشكريان او به تعقيب شما بر مي خيزند،**

**و شما به دريا مي رسيد،**

**با عصا به دريا زن، تا راهي براي عبورتان باز شود،**

**و همين كه از دريا گذشتي، آب را همچنان ساكن و باز نگهدار،**

**و بگذار تا فرعونيان برسند و داخل دريا شوند،**

**و آن گاه همگي غرق گردند!**

سپس قرآن مجيد، ماجراي بعد از غرق را چنين توصيف مي كند، كه:

**چه بسا از باغ ها و چشمه ها كه از خود به جاي گذاشتند،**

**و چه زراعت ها و مقام هاي كريم،**

**و نعمت ها كه از آن ها برخوردار بودند،**

**ما اين چنين، همة آن اموال را به قومي ديگر ارث داديم،**

**در حالي كه نه آسمان به حال آنان گريست،**

**و نه زمين،**

**و نه مهلتي به آنان داده شد!**

##### عاقبت شوم فرعون صفتان

قرآن مجيد دوباره به تسلي و دلگرمي رسول گرامي اسلام"ص" پرداخته و اشاره مي كند كه به زودي او و مؤمنين به او را از شر فراعنة مكه نجات مي دهد و آنها را بركفار بر مي گزيند، و زمين را در اختيارشان قرار مي دهد تا ببيند كه چگونه عمل مي كنند:

**« بني اسرائيل را از عذابي خوار كننده نجات داديم،**

**از فرعون، كه مردي بلند پرواز و از اسرافكاران بود!**

**و ما بني اسرائيل را با علمي كه به استحقاق آنان داشتيم،**

**برگزيديم به تمامي امت هاي عالم آن روز،**

**و از آيات چيزهائي به آنان داديم كه در آن آزمايشي روشن بود! »**

در آيه مورد بحث خداي سبحان كفار قريش را كه در حقانيت قرآن تــرديد مي كردند، تهـديد مي كند به عذاب دنيا و آخرت، و به همين منظور داستان اعزام موسي"ع" به سوي فرعون را برايشان مثـــال مي آورد، كه فرعون و قومش او را تكذيب كردند و خداي تعالي غرقشان ساخت!

اين سرگذشت خالي از اين اشاره نيست كه خداي تعالي به زودي رسول گرامي اش و مؤمنين را از شر ياغيان قريش نجات مي دهد، از مكه بيرونشان مي كند، و سپس صناديد قريش را كه به تعقيب رسول الله "ص" و مؤمنين بر مي خيزند، هلاك مي گرداند:

**« ما قبل از اين فرعونيان را آزموديم،**

**كه رسولي كريم به سويشان آمد كه :**

**- اين بندگان خدا را به من بسپاريد !**

**كه من رسولي امين هستم! »**

از جمله پيام هاي الهي و رسالت هاي موسي به فرعون و قومش اين بوده كه : بني اسرائيل را به سرپرستي موسي "ع" بسپارند و دست از آزار و شكنجة آنان بردارند!

منظور از عبارت " **اين بندگان خدا** " همان بني اسرائيل است كه با اين عبارت خداوند متعال نسبت به آنان اظهار ترحم فرموده و به فرعونيان نيز فهمانده كه استكباري كه نسبت به بني اسرائيل مي كنند و تعدي و تجاوزي كه به حقوق آنان روا مي دارند، خود استكبار بر خداست، براي اين كه بني اسرائيل بندگان خدايند!

از طرف ديگر موسي عليه السلام را "**رسول امين**" ناميد تا احتمال خيانت در رسالت را از او دفع كند تا خيال نكنند كه موسي مأمور نجات بني اسرائيل نيست، و اين ادعا را از پيش خود مي كند! چون فرعون نيز در ذهن قومش اين را تقويت مي كرد و مي گفت موسي ساحري عليم است، كه مي خواهد با سحر خود شما را از سرزمين تان بيرون كند!

##### توبه فرعون در حال غرق

قرآن شريف عاقبت كار فرعون را چنين شرح مي دهد:

« **و بني اسرائيل را از دريا گذرانديم،**

**و فرعون و لشكريانش با سركشي و دشمني به تعقيب آنان پرداختند،**

**تا آنگاه كه فرعون در آستانة غرق قرار گرفت،**

**گفت:**

**- ايمان آوردم كه خدائي جز همان خدا كه بني اسرائيل بدو ايمان آورده اند، نيست!**

**و من نيز از جملة مسلمانانم!**

**الان ؟! در حالي كه قبلاً نافرماني كردي، و از زمرة مفسدان بودي؟!**

**ما امروز تن بي جان تو را نجات مي دهيم،**

**تا براي آنها كه بعد از تو مي آيند نشانه اي باشد،**

**و محققاً بسياري از مردم از آيات ما غافلند!** »

**مستند:آيه 98و99سورة هود "يَقدُمُ قَومَهُ يَومَ القِيامَةِ فَاَورَدَهُمُ النّار...!"**

**الميزان ج 20 ص 285**

# رهبري فرعون درسوق قوم خود به جهنم

آيات فوق وضعيت فرعون و قوم او را در رابطه با عذاب دنيوي و اخروي هردو بيان مي كند:

**« روز قيامت به جلو قوم خود مي افتد و آنان را وارد آتش مي كند،**

**و بد آبشخوري است كه وارد آن شوند،**

**و در اين دنيا لعنت دنبالشان شود،**

**و روز قيامت بد عطيه اي به آنها دهند! »**

فرعون جلوي قوم خود مي افتد زيرا ايشان از امر او پيروي كرده اند، پس او پيشواي ايشان و يكي از ائمة ضلال است كه خداوند دربارة آنها فرموده:

**– ما آنها را پيشواياني قرار داديم كه به آتش دعوت كنند.** ( قصص 41)

در عبارت « **بد آبشخوري است كه وارد آن شوند!** » استعارة لطيفي به كار رفته كه هدفي را كه انسان در زندگي در نظر دارد و براي آن بذل مساعي مي كند، تشيبه به آبي كرده كه شخص تشنه وارد آن مي شود.

يعني سعادتي كه انسان از كارهاي خود در نظر دارد چنان گواراست كه گوئي آبي است كه وارد آن مي شود، و آخرين سعادت انسان رضوان الهي و بهشت است! ولي چون آل فرعون به واسطة پيروي از امر فرعون گمراه شدند و از راه سعادت حقيقي خطا كردند هدف آنها تبديل به آتش شد و آبي كه بايد وارد آن مي شدند، آتش شد، و بد آبشخوري است كه وارد آن مي شوند.

زيرا آبشخور " **ورد** " شعلة سركش سينه را فرو مي نشاند و اندرون تشنه را سيراب مي كند، چون آبي است خوشگوار و خوش آشام ولي اگر به عذاب آتش تبديل شد، " **بد آبشخوري**" خواهد بود!

همچنين عبارت " **بد عطيه اي به آنان دهند!** " وضعيت پيروان فرعون را در قيامت بيان مي كند. چون ايشان از امر فرعون پيروي كردند و در اين دنيا لعنت خدا و دوري از رحمت و طرد از ساحت قرب او دنبالشان كرد و مصداق لعنتي كه به دنبالشان آمد يا غرق است و يا حكم خدا به دوري آنها از رحمت خود كه در صحيفه هاي اعمالشان نوشته شد، و يكي از آثار آن غرق و عذاب آخرت است!

« **عطيه** » كه به معني كمك است و گيرنده را بر رفع حوائج خود كمك مي كند، در مورد فرعونيان تبديل مي شود به عطية بد:

« **عطيه اي كه روز قيامت به آنها مي دهند،**

**يعني آتشي كه آنها را در آن انباشته و برافروخته مي كنند،**

**بد عطيه اي است!** »

و لعنتي كه به دنبال ايشان فرستاده شده بد عطيه اي است كه به آنها مي دهند!